

# فرستی برای تغییر

(داستان‌هایی تربیتی برای نوجوانان)

نویسنده:

صبری بن سلامه شاهین

مترجم: مختار حسامی

## فهرست

۲	مقدمه
۳	اهمیت اخلاص
۱۲	بلند همتی
۱۸	ارزش وقت
۲۵	درس خواندن
۳۱	کلید عبادت
۳۹	دفاع از آبرو
۴۴	جوانمردی
۵۰	اسراف نکردن
۵۶	رمضان فرصتی برای تغییر
۶۳	واجب همیشگی
۷۰	زود خوابیدن
۷۵	تواضع
۸۲	تأثیر دوستان
۸۸	تقویت اراده
۹۵	همدردی با مظلومان
۱۰۳	اتحاد و همبستگی
۱۱۱	دوری از مردم

مدتی به دنبال کتاب‌های مناسبی برای کودکان و نوجوانان می‌گشتم. کتاب‌هایی که علاوه بر نگارش زیبا، آموزنده و مفید باشند و علاوه بر سرگرم کردن کودکان و نوجوانان و علاقه‌مند کردنشان به مطالعه، مسائل دینی و اخلاقی بسیاری به آنان بیاموزند. به همین منظور به کتابفروشی‌های مختلفی سر می‌زدم و هر کتاب جدیدی را که می‌دیدم با شور و شوق آن را برمی‌داشتم و ورق می‌زدم، شاید کتاب مناسبی باشد و بتوانم آن را با خیال آسوده در اختیار علاقه‌مندان قرار دهم. متأسفانه پس از مدتی به این نتیجه رسیدم که ناشران اهل سنت در این زمینه فعالیت چندانی ندارند و همان کتاب‌های اندکی که برای کودکان و نوجوانان چاپ و منتشر کرده‌اند، کیفیت خوبی ندارند و در سبک نگارش آنها به ادبیات خاص کودک و نوجوان توجه شایانی نشده است. از این رو تصمیم گرفتم خودم دست به کار شوم و کتاب‌های خوبی ترجمه کنم تا در جبران این کمبودها نقشی هرچند کوچک داشته باشم. مدت‌ها به دنبال کتاب‌های عربی مناسب می‌گشتم. کتاب‌های متعددی را مطالعه کردم. ولی هیچکدام را نپسندیدم. متوجه شدم که نویسندگان عرب هم در این زمینه بسیار کوتاهی کرده‌اند. داستان‌ها و کتاب‌هایی که برای این قشر بسیار مهم و حساس جامعه نوشته‌اند، یا محتوا و مضمون غیر اسلامی و پر از افسانه و خرافات دارد و یا سبک نگارش آنها مناسب نیست. تا اینکه با یکی از نویسندگان عرب که قبلاً آثاری از ایشان به فارسی ترجمه شده بود، تماس گرفتم و درباره این موضوع با وی صحبت کردم. ایشان هم به این بی‌توجهی و کم‌کاری اذعان داشتند، ولی بر این باور بودند که بهتر است در حد توان برای رفع این کاستی‌ها تلاش کنیم و اجازه ندهیم که کمال‌گرایی ما را از سعی و تلاش باز دارد. ایشان مجموعه‌ای داستان تربیتی و آموزنده را که برای نوجوانان نوشته بودند برایم فرستادند تا آنها را ترجمه و منتشر کنم و گفتند که مجموعه‌های دیگری هم نوشته‌اند که در آینده برایم خواهند فرستاد. وقتی این داستان‌ها را خواندم، متوجه شدم که گرچه مطالب بسیار آموزنده‌ای را در قالب داستان، و یا بهتر است بگوییم در قالب گفتگو، ارائه داده است، اما آیات و احادیث و اشعار عربی متعددی در آنها آورده که ممکن است نوجوانان و حتی جوانان و بزرگسالان ما هم در خواندن آنها مشکل داشته باشند. ابتدا تصمیم گرفتم که از روش ترجمه آزاد استفاده کنم و این عبارت‌های عربی را حذف و متن را ساده‌تر کنم. در این هنگام به یاد سخن یکی از اساتید افتادم که می‌گفت بعضی از نویسندگان، خواننده آثار خود را کم‌سواد فرض می‌کنند و به جای اینکه دست او را بگیرند و در مسیر پیشرفت و تعالی، او را همراهی کنند سعی می‌کنند متن را چنان ساده و آسان‌فهم کنند که خواننده برای درک آن هیچ رنج و زحمتی به خود ندهد. این بود که از حذف عبارت‌های عربی صرف نظر کردم و تغییرات چندانی هم در متن ایجاد نکردم. امیدوارم این کتاب، حداقل برای علاقه‌مندان به این موضوعات، مفید باشد.

و صلی اللہم علی محمد و علی آلہ و صحبہ و سلم

مختار حسامی - دانشگاه تهران - ۱۳۹۶ هجری شمسی

# اهمیت اخلاص

صدای اذان می‌آمد. مدرسه تازه تعطیل شده بود و بچه‌ها به خانه برمی‌گشتند. عماد، حامد و یاسر هم که سه برادر بسیار صمیمی بودند می‌خواستند با همدیگر به خانه برگردند.

عماد از دور حامد را دید و به او سلام کرد.

حامد: علیکم السلام ورحمة الله.

یاسر هم به آنها رسید و گفت: سلام به برادران عزیزم.

عماد و حامد: و علیکم السلام ورحمة الله.

عماد: کلاس‌های امروز چطور بود؟ درس تاریخ خیلی جالب بود، مگر نه؟

حامد: بله، خیلی خوب بود. شکر خدا استفاده کردم.

عماد: تو چطور، یاسر؟

یاسر: بله، استاد خیلی خوب تدریس کرد و موضوع را واقعا زیبا توضیح داد.

عماد: شما وضو دارید؟

یاسر و حامد: نه.

عماد: خیلی خوب، پس نماز ظهر را در همین مسجد نزدیک مدرسه می‌خوانیم. بیایید وضو بگیریم.

یاسر و حامد: برویم.

پس از نماز، عماد با صدای آهسته مشغول خواندن اذکار پس از نماز شد: استغفر الله، استغفر الله، استغفر الله، اللهم أنت السلام ومنك السلام، تباركت يا ذا الجلال والإكرام.

پس از خواندن اذکار رو به یاسر کرد و گفت: راستی یاسر کجاست؟

حامد: همچنان دارد نماز سنت می‌خواند.

عماد: یاسر کارهای عجیبی می‌کند. به نظر تو نماز سنت را خیلی طولانی نکرده است؟ او معمولاً این نماز را کوتاه و سریع می‌خواند.

عماد اندکی ساکت شد و سپس گفت: ولی تو چرا نماز سنت پس از نماز ظهر را نمی‌خوانی؟

حامد: إن شاء الله آن را در خانه می‌خوانم، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز فرض را در مسجد و به جماعت، ولی نماز سنت را در خانه می‌خواند.

عماد: حق با شماست. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «إِذَا قَضَى أَحَدُكُمْ صَلَاتَهُ فِي الْمَسْجِدِ، فَلْيَجْعَلْ لِبَيْتِهِ نَصِيبًا مِنْ صَلَاتِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ جَاعِلٌ فِي بَيْتِهِ مِنْ صَلَاتِهِ خَيْرًا.»

«هرگاه یکی از شما نمازش را در مسجد ادا کرد، سهمی از آن را برای خانه‌اش قرار دهد، زیرا خداوند با این نمازش در خانه او خیر و برکت می‌اندازد.»

یاسر بالاخره نماز سنتش را تمام کرد و نزد برادرانش آمد.

یاسر: السلام علیکم.

عماد و حامد: و علیکم السلام ورحمة الله.

عماد: چرا دیر آمدی؟

یاسر: نماز سنت می‌خواندم.

عماد: ولی چرا نماز سنت را در خانه نمی‌خوانی؟ و چرا اینقدر نماز را طولانی کردی؟ نکند به این خاطر بود که آقا معلم در کنارت نماز می‌خواند و تو را می‌دید؟

یاسر: منظورت چیست؟

عماد: منظور بدی ندارم.

حامد: برادرمان عماد منظور خاصی ندارد. او نگران است که مبادا دچار ریا شده باشی.

یاسر با تعجب و ناراحتی پرسید: ریا؟ ریا در چه چیزی؟

عماد که تا حدودی عصبانی شده بود، با صدای بلند گفت: ریا در نمازت. بله در همین نمازی که خواندی. سپس صدایش را پایین آورد و گفت: خدا شاهد است که من تو را دوست دارم یاسر، و خیر و صلاحیت را می‌خواهم، ولی می‌خواهم درباره چیز بسیار مهمی با تو گفتگو کنم.

یاسر: چیز بسیار مهم؟

عماد: بله یاسر. چیزی بسیار مهم و حساس. متوجه شده‌ام که هرگاه در حضور آقا معلم و یا در کنار دوستان نماز می‌خوانی آن را طولانی می‌کنی ولی هر وقت که تنها هستی خیلی سریع و کوتاه نمازت را می‌خوانی. ما این را بارها از تو دیده و به شدت نگران شده‌ایم. اصلاً نمی‌توانیم بی‌خیال باشیم و دست روی دست بگذاریم و تو را به حال خودت رها کنیم. انسان مسلمان همچون یک آینه است که عیب‌ها و خطاهای دوستان و برادران مسلمانانش را به آنان نشان می‌دهد تا برطرفشان کنند. پس این نصیحت را از ما بپذیر.

یاسر: ولی، مگر این کار چه اشکالی دارد؟

عماد: نمی‌دانی که این کار تو همان خودنمایی و ریاست؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرموده است: «مَنْ سَمِعَ سَمْعَ اللَّهِ بِهِ، وَمَنْ يُرَائِي اللَّهَ يُرَائِي بِهِ.» «هر کس خودنمایی کند، خدا او را رسوا می‌کند و هر کس ریاکاری کند خدا او را خوار و بی‌ارزش می‌کند.»

یاسر: یعنی چه؟ خوب متوجه نشدم.

عماد: هر کس کاری را در خلوت انجام دهد و بعداً آن را برای دیگران بازگو کند تا از او تعریف کنند و مثلاً بگویند نمازگزار خوبی است و به ادای نمازها و انجام عبادت‌هایش پایبند است، خداوند متعال او را در روز قیامت رسوا می‌کند، و اگر کسی در حضور دیگران عبادت کند تا مردم او را انسانی خوب و باتقوا بدانند و برای او ارزش و احترام قائل شوند، خداوند متعال در روز قیامت، حقیقت او را برای همه آشکار می‌کند و به همه نشان می‌دهد که او برای مردم عبادت کرده است نه برای پروردگار خود.

حامد: برادر عزیزم مطمئن باش که عماد دلسوز توست و می‌ترسد که مبدا نمازت را برای مردم خوانده باشی و در نتیجه، آن را باطل کرده و پروردگارت را از خودت ناخوشنود و خودت را گناهکار کرده باشی.

یاسر: باور کنید که من برای خدا نماز می‌خوانم نه برای مردم، ولی دوست دارم که مردم هم از نماز خواندنم تعریف کنند و از من به خوبی نام ببرند.

عماد: ولی این کار اصلاً درست نیست. اخلاص این است که مردم را فراموش کنی و برای کسی عبادت کنی که این مردم را آفریده است.

حامد: برادر عزیزم، به حرف‌های ما گوش کن. باور کن ما واقعاً دوستت داریم. تو نباید برای شهرت‌طلبی و انگشت‌نما شدن تلاش کنی.

یاسر: ولی من شنیده‌ام که می‌گویند یک نفر از رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم پرسید: نظر شما درباره کسی که کارهای خوب انجام می‌دهد و مردم به خاطر این کارها از او تعریف و تمجید می‌کنند، چیست؟ فرمود: «تِلْكَ عَاجِلُ بُشْرَى الْمُؤْمِنِ». «این بشارت و مژده اولیه مؤمن است». یعنی خداوند متعال اجر و پاداش او را در آخرت می‌دهد ولی در دنیا هم این بشارت و مژده و دلخوشی را به او می‌دهد.

حامد با تعجب گفت: ولی این حدیث برخلاف آن چیزی است که تو فکر می‌کنی.

عماد: اگر عبادتی انجام بدهی و مردم از تو تعریف کنند ولی هدف تو از آن عبادت، این تعریف و تمجیدها نباشد و بدنبال آن نباشی و منتظر و چشم‌به‌راه آن نباشی، آن وقت است که می‌توان گفت این تعریف‌ها پاداش اولیه مؤمن است.

حامد: ولی اگر به دنبال ستایش و تعریف و تمجید باشی، دچار ریا و خودنمایی می‌شوی. مگر در میان احادیث، حکایت آن سه گروه را نشنیده‌ای که قبل از همه به جهنم می‌افتند؟ یکی از آنان قاریان قرآنی هستند که قرآن را برای آن می‌خوانند که به عنوان قاری شناخته شوند. گروه دوم صدقه‌دهندگانی هستند که برای این صدقه می‌دهند که آنان را بخشنده و با سخاوت بدانند و گروه سوم نیز مجاهدانی هستند که جهاد می‌کنند و می‌جنگند تا آنان را مجاهد و قهرمان بدانند.

عماد: یاسر، توصیه می‌کنم که عبادت‌ها و کارهای نیک خودت را مخفی و پوشیده نگه‌داری تا رستگار شوی.



حامد: واقعا راست گفته‌اند که نیت مهم‌تر و مؤثرتر از خود عمل است و باید آن را خوب بشناسیم و نیت خود را خالص کنیم.

عماد: البته اصلاح نیت و رسیدن به اخلاص کار ساده‌ای نیست و حتی بعضی از بزرگان فرموده‌اند که شلاق خوردن برای ما آسان‌تر از پاک و خالص کردن نیت است.

این سه برادر صمیمی در حالی که با هم حرف می‌زدند به نزدیکی خانه پدربزرگ رسیدند و در زدند. صدای پدربزرگ آمد که می‌گفت: بفرمایید، بفرمایید.

در باز شد و هر سه به پدربزرگشان سلام دادند.

پدربزرگ: و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته. الحمد لله که شما را سالم و سرحال می‌بینم.

عماد: خدا شما را از هرگونه بلا و ناراحتی محفوظ بدارد.

پدربزرگ: آمین. شما را هم همینطور. بنشینید فرزندانم، بنشینید.

حامد: سؤال مهمی داریم. اجازه هست بپرسیم؟

پدربزرگ: البته که اجازه هست. بفرمایید سراپا گوش هستم.

عماد: ما به شدت نیازمند اخلاص در عبادت‌ها و تصحیح نیت‌هایمان هستیم. لطفا در این باره برای ما توضیح بدهید.

پدربزرگ: اخلاص مهم‌ترین خواسته و والاترین مرتبه و بزرگ‌ترین درجه و مقام و بالارزش‌ترین وظیفه است. خداوند متعال می‌فرماید: (أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ) زمر/۳ «فقط طاعت و عبادت خالصانه و بدون ریا، برای خدا و مورد قبول اوست.»

و پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى.» «نتیجه و پاداش اعمال به نیت‌ها بستگی دارد و به هر کس مطابق نیتش پاداش داده می‌شود.»

حامد: لطفا برای ما یک مثال بزنید تا حقیقت اخلاص برای ما روشن‌تر شود.



پدر بزرگ: همانطور که پاک‌ترین و سفیدترین پارچه با کمترین چرک و آلودگی، کثیف می‌شود و لکه برمی‌دارد، کم‌ترین آلودگی ریا هم بر روی اخلاص اثر می‌گذارد و هنگامی که این آلودگی‌ها بر روی هم انباشته می‌شوند اخلاص را از بین می‌برند و ایمان را از دل‌ها ریشه‌کن می‌کنند.

حامد: از امام احمد بن حنبل رحمه‌الله درباره صدق و اخلاص پرسیدند، ایشان پاسخ دادند: با همین صدق و اخلاص بود که پرهیزگاران به مقام و منزلت والایی رسیدند.

عماد: رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرموده است: «إِنَّمَا يَنْصُرُ اللَّهُ هَذِهِ الْأُمَّةَ بِضَعْفِهَا بِدَعْوَتِهِمْ وَ صَلَاتِهِمْ وَ إِخْلَاصِهِمْ.» «خداوند این امت را با دعا و نماز و اخلاص ضعیفان آن یاری می‌رساند.»

یاسر: یعنی اگر دوست داشته باشیم که به خاطر عبادت‌هایمان از ما تعریف و تمجید کنند و سعی کنیم با این عبادت‌ها به جایگاه و منزلت خوبی در میان مردم برسیم، از اخلاص ما کم می‌شود؟

پدر بزرگ: بله پسر. این کار نه تنها اخلاص را کم می‌کند بلکه آن را کامل از بین می‌برد و انسان را از اجر و پاداش محروم می‌سازد و حتی ممکن است در آخرت هم موجب سزا و مجازات او شود.

یاسر: لطفاً بیشتر توضیح بدهید، پدر بزرگ.

پدر بزرگ: برای توضیح بیشتر، همین حدیث کافی است که می‌فرماید: «مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا مِمَّا يُبْتَغَى بِهِ وَجْهُ اللَّهِ تَعَالَى لَا يَتَعَلَّمُهُ إِلَّا لِيُصِيبَ بِهِ عَرَضًا مِنَ الدُّنْيَا، لَمْ يَجِدْ عَرْفَ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» «کسی که علمی را که برای کسب رضایت خداوند متعال آموخته می‌شود، برای برای به دست آوردن متاع دنیا بیاموزد، در روز آخرت بوی بهشت را نخواهد شنید.»

یاسر: لطفاً توضیح بیشتری بدهید.

پدر بزرگ: پسران عزیزم، شما می‌دانید که نماز یکی از بزرگ‌ترین عبادت‌هاست، ولی اگر با ریا همراه شود به یکی از بدترین گناهان تبدیل می‌شود که انسان در روز قیامت به خاطر آن مجازات می‌شود. توجه کنید که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: (فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ (۴) الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ (۵) الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ (۶) وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ) ماعون/۴-۷ «پس وای بر نمازگزارانی که از نماز خود غافل هستند، همان کسانی که ریا و خودنمایی می‌کنند و از دادن وسائل کمکی ناچیز (که معمولاً همسایگان به یکدیگر به امانت می‌دهند) خودداری می‌کنند.»

یاسر: اصلاً فکر نمی‌کردم که انجام عبادت به قصد تعریف و تمجید دیگران ربطی به این موضوع بسیار مهم و حساس داشته باشد.

پدر بزرگ: خدا را شکر که این مسأله را خوب فهمیدی. همیشه این حدیث را به یاد داشته باش که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى أَجْسَامِكُمْ وَلَا إِلَى صُورِكُمْ، وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ.» «خداوند به بدن‌ها و صورت‌های شما نگاه نمی‌کند بلکه به دل‌ها و اعمال شما نگاه می‌کند.»

یاسر: راستی یک سؤال دیگر، چرا سخنان سلف صالح از سخنان ما مفیدتر و اثرگذارتر است؟

پدر بزرگ: چون آنان برای گسترش اسلام و نجات مردم و رضایت خداوند متعال سخن می‌گفتند ولی ما برای بزرگ‌نمودن خودمان و بدست آوردن دنیا و کسب رضایت مردم سخن می‌گوییم.

عماد: لطفاً بعضی از داستان‌های سلف صالح را برایمان تعریف کنید. چون یکی از علما فرموده است داستان بزرگان و بیان خوبی‌های آنان را بیشتر از بعضی مسائل فقهی دوست دارم چون اینگونه داستان‌ها آداب و اخلاق آن بزرگواران را به ما می‌آموزد.

پدر بزرگ: راست می‌گویی پسر. یکی از صالحان فرموده است که داستان‌های واقعی، جزو سربازان و نیروهای خداوند متعال هستند که به وسیله آنها ایمان افراد مؤمن را تقویت می‌کند.

یاسر با تعجب پرسید: جزو سربازان خدا؟! چطور ممکن است!؟

پدر بزرگ: بله پسر، جزو سربازان خداوند متعال هستند. مگر نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: (وَكَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ) هود/۱۲۰ «این همه داستان پیامبران برای تو حکایت می‌کنیم تا دلت را ثابت و استوار کنیم.»

حامد: مشتاق شنیدن داستان این برگزیدگان هستیم.

پدر بزرگ: آیا چیزی درباره ربیع بن خثیم شنیده‌اید؟

عماد: بله، ایشان یکی از شاگردان عبدالله بن مسعود است که درباره وی فرموده است اگر رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم تو را می‌دید، دوستت می‌داشت.

حامد: خدا او را مورد رحمت خود قرار دهد. عبدالله بن مسعود رضی الله عنه به او می فرمود هرگاه تو را می بینم به یاد متواضعان و مخلصان می افتم. سپس این آیه را تلاوت می کرد: (وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ) حج/۳۴ «و به مخلصان متواضع مژده بده.»

یاسر: مگر او چه کار می کرد؟

پدر بزرگ: این انسان بزرگوار با این مقام و منزلت والایی که داشت، اعمال صالح خود را مخفی نگه می داشت. بجز یک بار، هرگز دیده نشد که در مسجد محله خود نماز سنت بخواند.

عماد: پدر بزرگ، در یک کتاب خواندم که ابن ابی لیلی رحمه الله هرگاه در حال نماز بود و کسی نزد او می رفت، در بستر خود دراز می کشید تا عمل صالح خود را مخفی نگه دارد.

پدر بزرگ: درست است پسر. درباره اخلاص در صدقه دادن هم این حدیث کفایت می کند که می فرماید در روز قیامت که هیچ سایه ای جز سایه خدا نیست، هفت گروه هستند که خداوند آنان را زیر سایه خود جای می دهد. یکی از این گروه ها کسانی هستند که چنان مخفیانه صدقه می دهند که دست چپشان از آنچه دست راستشان بخشیده است باخبر نمی شود.

حامد: بعضی از مردم گمان می کردند که زین العابدین رحمه الله خسیس است. ولی هنگامی که وفات نمود متوجه شدند که به صد خانواده در مدینه غذا می داده است!

عماد: بله، هنگامی که جنازه ایشان را غسل دادند متوجه شدند که جای کیسه هایی که شبانه برای نیازمندان می برد بر روی پشتش باقی مانده است.

حامد: به همین خاطر اهل مدینه می گفتند هنگامی که زین العابدین رحمه الله وفات نمود صدقه مخفیانه هم از بین رفت.

یاسر: آیا نمونه های دیگری هم هست؟ خیل به این داستان ها علاقه مند شدم.

پدر بزرگ: بله پسر. مثال و نمونه بسیار است. داوود بن ابی هند چهل سال روزه گرفت در حالی که خانواده اش بی خبر بودند. او پارچه فروش بود. غذای نهار را با خود می برد و آن را به فقرا می داد و غروب به خانه برمی گشت و با خانواده خود افطار می کرد. بازاریان گمان می کردند که او با خانواده اش نهار می خورد و خانواده هم فکر می کردند که در بازار نهار خورده است.

عماد: امام شافعی رحمه الله فرموده است: دوست داشتم که مردم، علم مرا فرامی گرفتند بدون اینکه حتی یک حرف از آن را به من نسبت دهند.

پدر بزرگ: یک بار امام حسن بصری رحمه الله یکی از علمای پرهیزگار را دید که در میان جمعیت بزرگی در حرم مکه در حال تدریس حدیث بود. به او نزدیک شد و آهسته به او گفت: اگر از خودت راضی و خوشنود هستی و گمان می کنی شخص مهمی شده ای، از اینجا برو. به نظر شما او چه کار کرد؟  
بچه ها پرسیدند: چه کار کرد؟

پدر بزرگ: بلافاصله برخاست و از آنجا بیرون رفت.

خدا رحمت کند فضیل بن عیاض را که می فرمود: قبلا مردم با کارهایی که انجام می دادند خودنمایی می کردند ولی اکنون حتی با کارهایی که انجام نمی دهند خودنمایی و فخر فروشی می کنند.

عماد: (لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُجِبُونَ أَنَّ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَ أَلَيْسَ عَذَابُ أَلِيمٌ) آل عمران/ ۱۸۸ «گمان نکن آنان که از اعمال (زشت) خود خوشحال می شوند، و دوست دارند به خاطر کارهایی که انجام نداده اند مورد ستایش قرار گیرند، از عذاب (الهی) نجات می یابند! (بلکه) برای آنان، عذاب دردناکی است.»

پدر بزرگ: آفرین. همینطور است. آنان دوست دارند که به خاطر کارهایی که نکرده اند از آنان تعریف و تمجید شود. چقدر بدبخت و بی چاره اند.

بچه ها هم صدا گفتند: از خدا می خواهیم که ما را از انحراف و گمراهی محفوظ بدارد.

# بلند همتی

عماد: چکار می کنی یاسر؟

یاسر: اگر بدانی که چه موفقیت بزرگی بدست آورده‌ام؟

عماد: موفقیت بزرگ؟! در چه زمینه‌ای؟!

یاسر: یک تمبر پستی فوق‌العاده بدست آورده‌ام که در دنیا نظیر ندارد.

عماد: این حرف‌ها چیست که می‌زنی یاسر؟ این است موفقیت بزرگی که می‌گویی؟

یاسر: بله البته، چرا که نه؟! با بسیاری از دوستانم که طرفدار جمع‌آوری تمبر هستند در کشورهای مختلف تماس گرفتم و این خبر را به آنان دادم. همگی ذوق‌زده شدند و آرزو کردند که این تمبر نایاب را ببینند.

عماد: سبحان الله! سبحان الله! این همه علاقه و اشتیاق برای چیست؟!

یاسر: نمی‌دانی وقتی که همراه پدرم در اروپا بودیم، چقدر خوشحال بودم از اینکه با جوانانی آشنا می‌شدم که تمبرهایی خیلی عالی و گرانبها داشتند. الحمد لله خودم هم این تمبر را نزد یک پیرمرد یافتم و آنرا به قیمت هزار دلار از او خریدم.

عماد: او! چه می‌گویی؟! هزار دلار؟!

یاسر: بله هزار دلار. این یک فرصت استثنایی بود و اگر پول بیشتری می‌خواست به او می‌دادم.

عماد: ولی اگر آن هزار دلار را به فقرا و مستمندان می‌دادی الله متعال پاداش بسیار بزرگی به تو می‌داد.

یاسر: ولی احسان و نیکی که فقط وظیفه‌ی من نیست.

عماد: ولی اگر هر یک از ما این حرف را بزند و منتظر دیگران باشد، هیچ کسی نخواهد بود که مقداری از مال و ثروت خودش را صدقه بدهد.

یاسر: ولی این رؤیا و آرزوی من است، خوشحالی و کامیابی خود را در آن می‌بینم. نمی‌دانی وقتی که یک تمبر یا یک سکه‌ی نایاب بدست می‌آورم چقدر خوشحال می‌شوم.

در این هنگام حامد وارد شد و گفت: السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

یاسر و عماد: و علیکم السلام ورحمة الله وبرکاته، بفرمایید، خیلی خوش آمدید.

عبد العزیز: درباره‌ی چه سخن می‌گفتید؟

یاسر: یک تمبر نایاب و فوق‌العاده بدست آورده‌ام. اولین تمبری که در جهان چاپ شده است. نظیر ندارد.

حامد: آنرا به من نشان بده، وای خدای من! این یک گنج گرانبها و کمیاب است. آنرا به چند خریده‌ای؟

یاسر: فقط هزار دلار.

حامد: فقط هزار دلار؟! عجب فرصت گرانبهای!

تو برستی تصمیم‌های خیلی خوبی می‌گیری و خیلی خوش شانس هستی.

عماد: چه می‌گویی حامد؟ گمان می‌کردم که او را بابت هدر دادن این هزار دلار سرزنش خواهی کرد.

حامد: آیا فکر می‌کنی که این هزار دلار هدر رفته است؟ نه، اصلا این طور نیست! تو اشتباه می‌کنی. این ساده‌اندیشی است.

عماد: آیا سخن مرا سادگی می‌پنداری، خدا تو را بیامرزد. سوگند به الله اگر این تمبر را به یک ریال هم به من می‌دادند باز هم حاضر نبودم آنرا بخرم.

یاسر: ولی من حاضر بودم بیش از هزار دلار نیز بابت خرید آن بپردازم.

حامد: گوش کن عماد، این رأی و نظر شخصی توست. نظرت را برای خودت نگه دار و آنرا به دیگران تحمیل نکن.

عماد: صحبت درباره‌ی نظر من و یا نظر شما نیست؛ مسأله مهم تر از اینهاست؛ بر مسلمانان واجب است که همدیگر را نصیحت کنند. من هم فقط به خاطر دوستی و محبتی که نسبت به شما برادران عزیزم دارم چنین حرف‌هایی می‌زنم.

حامد: این آزادی فردی است. تو به چیزی اهمیت می‌دهی و من هم به چیز دیگری و دیگران هم همین‌طور. آزادی یعنی همین.

عماد: ولی چرا به امور بی‌ارزش اهمیت می‌دهی؟ اگر هزار تومان به یک فقیر بدهی و او را خوشحال کنی برای تو بهتر و نزد الله متعال نیز پسندیده‌تر خواهد بود.

یاسر و حامد به نشانه‌ی مخالفت با سخنان عماد، خنده‌ی بلندی سر دادند.

یاسر: بین عماد، تو اصلاً نمی‌توانی درک کنی که من با به‌دست آوردن این تمبر چه حس خوبی پیدا کرده‌ام. تو هرگز چنین حسی را تجربه نکرده‌ای.

عماد: ولی تو هم ارزش صدقه دادن و فضیلت خوشحال کردن یک مسلمان را درک نمی‌کنی. شاعر چه خوش گفته است:

وَإِذَا كَانَتِ النَّفُوسُ كِبَارًا / تَعَبَتْ فِي مُرَادِهَا الْأَجْسَامُ

و اگر روح و شخصیت انسان، بزرگ و وارسته باشد، جسم او برای رسیدن به آرمان‌هایش، به مشقت و سختی می‌افتد.

انسان اگر شخصیت وارسته و همت والایی داشته باشد، به دنبال آرمان‌ها و اهداف بزرگ خواهد بود و برای رسیدن به این اهداف و آرمان‌ها، سعی و تلاش بسیاری خواهد کرد و دست از راحت‌طلبی خواهد کشید.

حامد: ولی کاری که یاسر انجام داده است مباح است و حرام نیست.

عماد: حتی اگر مباح هم باشد؛ چرا باید وقت و ثروت خود را صرف امور بیهوده و بی‌ارزش کنیم، در حالیکه رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌فرماید: «لَا تَزُولُ قَدَمَا عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ عَمْرِهِ فِيمَا أَفْتَاهُ، وَعَنْ عَلَيْهِ فِيمَ فَعَلَ، وَعَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَفِيمَ أَنْفَقَهُ، وَعَنْ جِسْمِهِ فِيمَ أَبْلَاهُ.»



هر بنده‌ای در روز قیامت، قبل از اینکه قدم از قدم بردارد، از او در باره‌ی عمرش پرسیده خواهد شد که آنرا در چه راهی سپری نموده و از علمش که آنرا در چه زمینه‌ای به کار گرفته و از مالش که آنرا از چه طریق بدست آورده و در چه راهی مصرف نموده و از بدنش که آنرا در چه راهی {به کار گرفته و} فرسوده نموده است.

در این هنگام پدر بزرگ وارد شد و گفت: بله همین‌طور است، از او سؤال خواهد شد که علمش را در چه زمینه‌ای به کار برده است؟ سپس گفت: سلام فرزندانم.

پاسخ دادند: و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته.

پدر بزرگ: مناسبت این حدیث چه بود؟

عماد: حامد و یاسر مشغول جمع‌آوری تمبر و سکه و عکس بازیکنان و بازیگران هستند و من هم خواستم آنان را نصیحت کنم.

پدر بزرگ رو به یاسر و حامد کرد و گفت: آیا آنچه عماد گفت واقعیت دارد؟

یاسر: پدر بزرگ، این فقط یک سرگرمی است. مانند اسکی و فوتبال و ماهیگیری؛ تنها یک سرگرمی است و بس.

حامد: بله؛ یک سرگرمی است. نه غیبت کسی را می‌گوییم و نه کار حرامی انجام می‌دهیم.

پدر بزرگ: بنشینید ای فرزندانم! بنشینید.

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ مَعَالِيَ الْأُمُورِ وَأَشْرَافَهَا وَيَكْرَهُ سَفَافَهَا.»

«الله متعال امور بزرگ و با ارزش را دوست دارد و امور بی‌ارزش را نمی‌پسندد.»

عماد: ای پدر بزرگ، معنی این حدیث چیست؟

پدر بزرگ: یعنی اینکه الله متعال انسان بلند همت را دوست دارد و انسان کم‌همت را دوست ندارد.

عماد: و ما چگونه می‌توانیم بلند همت باشیم؟

پدر بزرگ: پسر، برای اینکه انسان بلند همتی باشی باید به بعضی چیزها خیلی توجه کنی، از جمله: علم شرعی، فهم صحیح دین، آخرت‌طلبی، سعی و تلاش برای خوشبختی در آخرت، یاد مرگ، دعا و راز و نیاز و نیایش به درگاه الله متعال، کمک‌خواستن از خدا که همتی بلند و اراده‌ای محکم به تو ببخشد، سعی و تلاش در انجام کارهای مهم

و با ارزش، دوری از دوستان ناباب و کم‌همت، همنشینی با افراد دارای همت بلند و مطالعه‌ی شرح حال و زندگینامه‌ی شخصیت‌های بزرگ و بلند همت.

عماد: ما را با چند نفر از این افراد آشنا می‌کنی؟

پدر بزرگ: بله البته. در تفسیر این آیه که می‌فرماید: (وَآتَيْنَاهُ الْخُكْمَ صَبِيًّا) روایت شده است که بچه‌ها به یحیی علیه السلام که هنوز بچه بود گفتند بیا با هم بازی کنیم، او گفت: من برای بازی آفریده نشده‌ام.

همچنین امام نووی رحمه الله مؤلف کتاب ریاض الصالحین هنگامی که ده ساله بود دوستان هم سن و سالش سعی می‌کردند او را وادار کنند که با آنها بازی کند؛ ولی او از دستشان فرار می‌کرد و از اینکه او را مجبور به بازی می‌کردند به گریه می‌افتاد و در همان حال قرآن تلاوت می‌کرد.

پدر بزرگ کمی ساکت شد و سپس گفت: شاعر راست گفته است که:

وَمَنْ يَتَهَيَّبْ صُعُودَ الْجِبَالِ / يَعِشْ أَبَدَ الدَّهْرِ بَيْنَ الْخَفَرِ

و هرکس از صعود از کوه‌ها بترسد، برای همیشه در میان گودال‌ها خواهد ماند

یاسر گفت: لطفا ادامه بدهید. دوست داریم باز هم از این داستان‌ها بشنویم.

پدر بزرگ گفت:

عَلَى قَدْرِ أَهْلِ الْعَزْمِ تَأْتِي الْعَزَائِمُ / وَتَأْتِي عَلَى قَدْرِ الْكِرَامِ الْمَكَارِمُ

کارهای مهم و باارزش از صاحبان عزم و اراده‌ی راسخ، و امور پسندیده نیز از انسان‌های بزرگوار سر می‌زند.

روزی عبدالله بن عمر، عروه بن زبیر، برادرش مصعب بن زبیر و عبدالملک بن مروان در کنار کعبه جمع شدند. در آن زمان آنان جوانانی هم سن و سال شما بودند. ببینید که چه همت و چه اهداف و چه آرزوهای بزرگی داشتند. مصعب به بقیه گفت: آرزو بکنید؛ یعنی هر یک از شما آرزوی بکنید و از الله متعال بخواهید که آنرا برآورده سازد. به مصعب گفتند تو شروع کن. مصعب گفت: آرزو می‌کنم که والی و حاکم عراق شوم و با سکینه دختر حسین و عایشه دختر طلحه بن عبیدالله ازدواج کنم. عروه هم آرزو کرد که فقیه و دانشمند بزرگی شود که از او حدیث روایت کنند و عبدالملک آرزو کرد که خلیفه‌ی مسلمانان شود. بعدا همه به آرزوی خود رسیدند. عبدالله بن عمر هم آرزو کرد که وارد بهشت شود. همت و هدف بزرگ اینگونه است.

شاعر درست می گوید که:

إِذَا كُنْتَ فِي أَمْرٍ مَرُومٍ / فَلَا تَقْنَعِ بِمَا دُونَ التُّجُومِ

اگر بدنبال هدفی هستی و می خواهی کاری با ارزش انجام دهی، به کمتر از ستارگان راضی مشو و خود را مشغول رسیدن به اهداف کوچک و بی ارزش مکن.

یاسر گفت: پدر بزرگ، قسم به خدا خجالت می کشم که مشغول این کارهای بی ارزش بوده ام و با شنیدن سخنان شما این سرگرمی که خیلی به آن علاقه داشتم کاملاً از چشمم افتاد. خدا را شکر می کنم که مرا با عیب هایم آشنا کرد و از اینکه وقت و مال خود را صرف این چیزهای بیهوده و بی ارزش کرده ام به شدت پشیمانم.

پدر بزرگ گفت: پسر من این یک شروع خوب است و این پشیمانی نشانه ی خیر و بشارت دهنده ی اصلاح است.

شاعر درست گفته است که:

قَدْ هَيَّوْكَ لِأَمْرٍ لَوْ فَطِنْتَ لَهُ / فَأَرَبًا بِنَفْسِكَ أَنْ تَرَعَى مَعَ الْهَمَلِ

تو را برای هدفی بزرگ آماده کرده اند اگر بفهمی، بنابراین از همراهی با افراد بی هدف پرهیز کن.

یاسر و حامد گفتند: هم اکنون دیدگاه ها و آرمان ها و آرزوهایمان دگرگون شد. از الله متعال می خواهیم که اسباب هدایتمان را فراهم نماید.

شاعر چه خوش گفته است:

لَسْنَا وَإِنْ أَحْسَابُنَا كَرُمَتْ / يَوْمًا عَلَى الْأَحْسَابِ نَتَكَلُّ

نَبْنِي كَمَا كَانَتْ أَوْائِلُنَا / تَبْنِي وَنَفْعَلُ مِثْلَ مَا فَعَلُوا

گرچه اصل و نسب خوبی داریم، ولی هرگز بر اصل و نسب خود متکی نبوده ایم، بلکه همانطور که نیاکانمان پایه های عزت و بزرگی خویش را بنا نهاده اند ما نیز همین کار را می کنیم و در کارهای پسندیده به آنان اقتدا می کنیم.

# ارزش وقت

زنگ در به صدا درآمد. پدربزرگ گفت: بفرمایید، بفرمایید.

عماد وارد شد و به پدربزرگ سلام داد.

پدربزرگ: و علیکم السلام ورحمة الله وبرکاته. یاسر و حامد کجا هستند؟

عماد: نمی دانم. من به عیادت دوستم احمد رفته بودم و به موقع هم به اینجا آمدم.

پدربزرگ: آفرین پسر، بفرما بنشین. می خواستم درباره یکی از اخلاق اسلامی با هم حرف بزنیم.

عماد: خیلی ممنون پدربزرگ، ما به شدت به کسی نیاز داریم که مسائل دینی را برایمان توضیح دهد.

پدربزرگ: باید به کارهای خوب اهمیت دهیم و اوقات خود را هدر ندهیم. یاسر و حامد هم که تأخیر کردند.

عماد: به نظر می رسد قرارمان را فراموش کرده باشند.

پدربزرگ: قرار را فراموش کرده باشند! چنین قرارهایی نباید فراموش شود پسر.

عماد: من فقط حدس زدم و شاید حدسم اشتباه باشد. فقط خدا می داند.

پدربزرگ: ده دقیقه از وقت دیدار گذشته و آنها نیامده اند و یک تماس تلفنی هم نگرفته اند که عذرخواهی کنند.

عماد: درباره چه موضوعی می خواستید برایمان صحبت کنید؟

پدربزرگ: می خواستم درباره اخلاص حرف بزنم چون تمام کارها و گفته ها فقط با اخلاص ارزش پیدا می کنند و

صحیح هستند.

صدای در آمد.

عماد: به نظر می‌رسد یاسر و حامد باشند.

پدربزرگ آهی کشید و گفت: بله، این‌طور به نظر می‌رسد.

صدای یاسر و حامد از پشت در به گوش رسید که سلام دادند.

پدربزرگ در را باز کرد و جواب سلامشان را داد و گفت: بفرمایید. سپس کمی ساکت شد و بعد از آن گفت:

چرا تأخیر کردید فرزندانم؟ چه اتفاقی افتاده بود؟

حامد: هیچ، هیچ اتفاقی نیفتاده بود.

پدربزرگ: آیا قرارمان را فراموش کرده بودید؟

یاسر: نه، فراموش نکرده بودیم. فقط وقتی می‌آمدیم دوستان سعید را دیدیم و کمی در کنارش ماندیم و با هم

حرف زدیم.

پدربزرگ با لحنی سرزنش‌آمیز گفت: آهان، در کنارش ماندید تا حرف بزنید و بخندید!

حامد: ولی ما که هیچ کار حرامی انجام نداده‌ایم.

پدربزرگ: مگر دیر آمدن و زدن زیر قول، حرام نیست؟

عماد: می‌ترسم که این کار شما یکی از انواع نفاق باشد. مگر نمی‌دانید که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم درباره یکی

از صفات منافقین فرموده است: «إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ»؟ «هرگاه وعده‌ای می‌دهد به آن عمل نمی‌کند.»

حامد: ولی ما که آمدیم...

پدربزرگ حرف حامد را قطع کرد و به او گفت: بنشین پسر. یاسر تو هم بنشین.

حامد: به خاطر این تأخیر متأسفم.

یاسر: من هم متأسفم.

پدربزرگ: عمر فاروق رضی‌الله‌عنه فرموده است: من دوست ندارم هیچکدام از شما را عاطل و باطل ببینم که نه

مشغول کار دنیایی باشد و نه مشغول کار دینی.

عماد: عاطل و باطل یعنی چه؟

پدربزرگ: یعنی بی کار و تنبل.

عماد: ولی حال و وضع بسیاری از جوانان همینطور است. زندگی آنان یکسره پوچ و بیهوده است و هیچ برنامه و کاری جز اتلاف وقت ندارند.

پدربزرگ: إنا لله و إنا إليه راجعون. شاعر چه خوش گفته است:

وَالْوَقْتُ أَنْفُسُ مَا عُنِيَتْ بِحِفْظِهِ / وَأَرَاهُ أَسْهَلَ مَا عَلَيْكَ يَضِيعُ

«وقت، با ارزش‌ترین چیزی است که باید در حفظ آن کوشا باشی، درحالی‌که آن را آسان‌تر از هر چیزی هدر می‌دهی.»

عماد: کار به جایی رسیده است که بعضی از جوانان با وقت خود می‌جنگند و به شدت مشغول وقت‌گشتی هستند.

پدربزرگ: خدا رحمت کند امام شافعی را که می‌فرمود: با صوفیان همراهی کردم، ولی تنها فایده‌ای که از همنشینی با آنان بردم این دو جمله بود: وقت همچون شمشیر است اگر آن را قطع نکنی تو را قطع خواهد کرد و اگر نفس خود را مشغول حق نکنی، او تو را مشغول باطل می‌کند.

عماد: اگر امام شافعی رحمه‌الله جوانان امروزی را می‌دید که در خیابان‌ها پرسه می‌زنند و وقت خود را هدر می‌دهند و مردم آزاری می‌کنند، چه می‌فرمود؟!

پدربزرگ: بدتر از همه این است که این جوانان نعمت‌های خدا را در راه گناه و معصیت به کار می‌برند، مثلاً با بی‌احتیاطی رانندگی می‌کنند و هم جان خود را به خطر می‌اندازند و هم جان دیگران را.

حامد: ولی ما از این جوانان نیستیم. ما الحمد لله به نمازهایمان پایبند هستیم و درس‌هایمان را هم خوب می‌خوانیم.

یاسر: بله پدربزرگ، ما الحمد لله مثل آنان نیستیم.

پدربزرگ: نه فرزندانم، خودتان را بی‌عیب ندانید و همیشه به اشتباهات و نقطه‌ضعف‌ها و عیب‌های خود نگاه کنید. این کار، سبب می‌شود که تلاش بیشتری بکنید و اخلاق و رفتارتان بهتر شود.

حامد: پدربزرگ، قبول داریم که کار امروز ما اشتباه بود، ولی شاید این اشتباه سبب شود که رغبت و علاقه بیشتری به کارهای خوب پیدا کنیم و از فرصت‌ها به خوبی استفاده کنیم.

پدر بزرگ: امیدوارم همین طور باشد. باور کنید خیلی شما را دوست دارم و هر لحظه به فکرتان هستم و همه جا از شما تعریف می‌کنم.

عماد: می‌دانیم پدر بزرگ عزیز، شما واقعا همین طور هستید.

حامد: بله، هیچ تردیدی در این نیست.

یاسر: و می‌دانیم که شما حتی از خودمان برایمان دلسوزتر هستید.

پدر بزرگ: برای همین، دوست ندارم که وقتتان را هدر دهید و با افراد بی‌هدف و بیکار همنشینی کنید.

عماد: به نظرم موضوع این جلسه ما درباره ارزش وقت و استفاده مناسب از آن است.

حامد: لطفا درباره ارزش وقت برای ما صحبت کنید تا از سخنانتان استفاده کنیم.

یاسر: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «نِعْمَتَانِ مَغْبُورٌ فِيهِمَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ؛ الصَّحَّةُ وَالْفَرَاغُ.» «سلامتی و فراغت، دو نعمت‌اند که بسیاری از مردم آنها را از دست می‌دهند و قدرشان را نمی‌دانند.»

پدر بزرگ: بله پسر. سلامتی و فراغت از بزرگترین نعمت‌ها هستند، پس مواظب باشید که آنها را هدر ندهید.

عماد: ولی روش محافظت از این گنج‌گرانبها چگونه است؟

پدر بزرگ: این است که بدانید هدر دادن وقت بدتر از مرگ است، زیرا مرگ سبب جدایی از مردم است ولی اتلاف وقت سبب دور شدن از خداوند است و تفاوت میان این دو حالت خیلی زیاد است.

حامد: لطفا راهکارهای استفاده صحیح از وقت را برایمان توضیح دهید.

پدر بزرگ: قبل از هر چیز باید بدانید که هر وقتی برای کاری مناسب است و سعی کنید که آن وقت را به همان کار اختصاص دهید.

یاسر: لطفا ادامه دهید.

پدر بزرگ: به شدت از همنشینی با افراد بیکار و کسانی که وقت خود را هدر می‌دهند بپرهیزید، زیرا رفت و آمد و همنشینی با چنین افرادی هیچ فایده‌ای ندارد و به شما زیان هم می‌رساند.

یاسر: باید چکار بکنیم؟



پدربزرگ: پسر، مگر نمی‌دانی که دوستان بد و ناباب نگذاشتند که عموی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم در هنگام مرگ، شهادتین بگوید و او را برای همیشه از خوشبختی محروم کردند؟

حامد: ولی ما نمی‌توانیم از مردم کناره‌گیری کنیم.

پدربزرگ: از همه مردم کناره‌گیری نکنید، بلکه از افراد بیکار و تنبل دوری کنید. از قدیم گفته‌اند: حکمت ده بخش است، نه بخش آن در سکوت است و بخش دهم در کناره‌گیری از مردم است.

عماد: سخن زیبا و مفیدی است ولی شرایط به‌گونه‌ای است که به آسانی نمی‌توانیم به آن عمل کنیم.

پدربزرگ: اگر لازم باشد که با مردم همنشینی کنید باید فقط برای انجام کارهای خوب مثل نماز جماعت و نماز جمعه، یادگیری علم، عیادت بیمار، تشییع جنازه، جهاد، دید و بازدید به خاطر خدا و رعایت پیوند خویشاوندی این کار را بکنید.

حامد: ولی گاهی مجبور می‌شویم به خاطر کارهایی که نه عبادت هستند و نه گناه و معصیت، با مردم رفت و آمد داشته باشیم.

پدربزرگ: منظورت کارهای مباح است؟

حامد: بله.

پدربزرگ: در این صورت باید این جلسات را به طاعت و عبادت خداوند متعال تبدیل کنید.

عماد: ولی شیطان گاهی این تصور را برای ما ایجاد می‌کند که این کار موجب ریا و خودنمایی می‌شود.

پدربزرگ: این یک وسوسه شیطانی است و باید آن را از قلب خود دور کنید و به شیطان فرصت ندهید که شما را از خیر و ثواب باز دارد.

یاسر: ولی اگر نتوانیم این کار را بکنیم چه؟

پدربزرگ: در این صورت فقط با جسم خود در میان آنان باشید ولی روح شما در عالم ملکوت و مشغول ذکر و یاد خدا باشد. یعنی در کنار آنان حاضر ولی غایب، نزدیک ولی دور و خواب ولی بیدار باشید. یعنی چنان مشغول یاد خدا باشید که به آنان نگاه کنید ولی آنان را نبینید و سخنان را بشنوید ولی متوجه معنای آن نشوید.

عماد: ما عادت کرده‌ایم که از شما داستان بعضی از افراد الگو و نمونه را بشنویم که به ما انگیزه می‌دهد و اراده‌مان را محکم می‌کند. لطفاً باز هم از این داستان‌های واقعی برای ما بگویید.

پدربزرگ: به روی چشم. تاریخ باشکوه امت اسلامی پر از الگوها و نمونه‌های زیباست. اگر تمام روز را بنشینیم و حرف بزیم هنوز نمی‌توانیم گوشه‌ای از آنها را بیان کنیم.

عماد: متأسفانه بسیاری از جوانان امروزی، مایه‌ی تباهی و شرمساری و سرمشق شر و بدی هستند.

پدربزرگ: پناه بر خدا. پس باید شما و دوستانتان زیربنای قصر مرتفع دین باشید و هر یک از شما همچون یک امت باشد.

حامد: دوست داریم بعضی از نمونه‌های زیبا و الگوهای موفقیت و رستگاری را برایمان بیان کنید تا از نور آنان روشنائی بگیریم.

پدربزرگ: مجد الدین ابوالبرکات ابن تیمیه رحمه‌الله هرگاه به حمام می‌رفت، به پسرش می‌گفت این کتاب را با صدای بلند برایم بخوان.

عماد: سبحان الله، یعنی تا این اندازه به استفاده از وقت اهمیت می‌دادند!؟

پدربزرگ: بله، و حتی بیشتر از این... عبید بن یعیش استاد امام بخاری و امام مسلم رحمهم‌الله فرموده است: سی سال شب‌ها بیدار می‌ماندم و حتی با دست خودم غذا نمی‌خوردم، بلکه خواهرم لقمه را در دهانم می‌گذاشت و من حدیث می‌نوشتم. خلیل بن احمد فراهیدی استاد و عالم بزرگ زبان عربی فرموده است: دشوارترین لحظه‌ها برای من هنگامی است که غذا می‌خورم.

بچه‌ها: سبحان الله، ما شاء الله.

پدربزرگ: تعجب نکنید فرزندانم. دانشمندان امت اسلامی اینگونه بوده‌اند و زندگی‌شان چنین بوده است و ایشان الگو و سرمشق شما هستند. ابن جریر طبری رحمه‌الله امام مفسران قرآن به مدت چهل سال هر روز چهل برگ می‌نوشت.

عماد: لطفاً ادامه بدهید.

پدربزرگ: آیا چیزی درباره ابن عقیل حنبلی رحمه‌الله شنیده‌اید؟

بچه‌ها: ایشان مؤلف کتاب «الفنون» هستند.

پدر بزرگ: بله «الفنون» بزرگ‌ترین کتاب دنیاست. می‌گویند حدود هشتصد جلد بوده است. ایشان فرموده است: من نهایت تلاش را می‌کنم تا وقت غذا خوردنم را کاهش دهم و حتی ترجیح می‌دهم به جای غذا خوردن یک تکه نان بخورم و مقداری آب بر روی آن بنوشم چون وقت بسیار کمتری صرف جویدن آن می‌شود و وقت بیشتری برای مطالعه و یا نوشتن نکته‌ای که پیشتر موفق به نوشتن آن نشده‌ام باقی می‌ماند. بزرگ‌ترین سرمایه به نظر تمام عاقلان همان وقت است. وقت غنیمتی است که باید از لحظه لحظه آن استفاده کرد، زیرا کار زیاد است و وقت هم محدود و زودگذر.

عماد: پدر بزرگ عزیزم، چه توصیه‌ای برای ما دارید؟

پدر بزرگ: توصیه می‌کنم که حتی یک دقیقه از زندگی خود را صرف کارهایی نکنید که در مسیر عبادت و بندگی خدا نیست. باید قدر جوانی‌تان را بدانید و وقت و انرژی و تلاش خود را صرف کارهای خوب و کسب علم و طاعت و عبادت خداوند متعال بکنید.

إِذَا كَانَ يُؤْذِيكَ حَرُّ الصَّيْفِ / وَ يَبْسُ الْحَرِيفِ وَ بَرْدُ الشِّتَا

وَ يُلْهِيكَ حُسْنُ زَمَانِ الرَّبِيعِ / فَأَخْذُكَ لِلْعِلْمِ قُلْ لِي مَتَى؟

اگر از گرمای تابستان و هوای خشک پاییز و سرمای زمستان اذیت می‌شوی؛ و زیبایی‌های بهار تو را سرگرم و مشغول می‌کند، به من بگو چه وقت به دنبال کسب علم و دانش می‌روی؟

# درس خواندن

پدربزرگ: سلام فرزندان عزیزم.

بچه‌ها: و علیکم السلام ورحمة الله وبرکاته.

پدربزرگ: بالاخره تعطیلات تمام شد و روزهای تلاش و کوشش فرا رسید.

عماد: الحمد لله همه ما آماده درس خواندن و کسب علم هستیم.

حامد: بله همین‌طور است. ما در این مدت خیلی بازی کرده‌ایم و الان مشتاق درس خواندن هستیم.

پدربزرگ: تو چطور یاسر؟ آیا مثل برادرانت خودت را برای درس و مطالعه آماده کرده‌ای؟

یاسر: درست است که خیلی بازی کرده‌ایم و از جاهای مختلفی دیدن کرده‌ایم، ولی هنوز به دریا نرفته‌ایم.

پدربزرگ: پسرم الان هوا سرد است و اگر خدا بخواهد در فصل تابستان به دریا می‌روید و شنا و تفریح می‌کنید.

پدربزرگ کمی ساکت ماند و سپس گفت: پسرم، مهم این است که خودت را با علاقه و جدیت برای استقبال از سال تحصیلی جدید آماده کرده باشی.

حامد: بله یاسر، تو در فصل گذشته خیلی در درس‌هایت ضعیف بودی.

پدربزرگ: آه، این اصلاً کار درستی نیست. یک مسلمان با غیرت نباید ضعیف و تنبل باشد. علم و دانش، نور و گنج گرانبهایی است و به آسانی به دست نمی‌آید.

عماد: شاعر چه خوش گفته است:

يا جامعِ العلمِ نِعَمَ الدُّخْرِ تَجْمَعُهُ / لا تَعْدِلَنَّ بِهِ دُرّاً وَ لا ذَهَباً

«ای جمع کننده علم و دانش، گنج گرانبهایی می اندوزی، پس آن را با طلا و مروارید هم عوض نکن.»

پدربزرگ آهی کشید و گفت: مرا به یاد یک شعر دیگر انداختی که می گوید:

وَ الْعِلْمُ يَجْلُو الْعَمَى عَنْ قَلْبِ صَاحِبِهِ / كَمَا يُجَلِّي سَوَادَ الظُّلْمَةِ الْقَمَرُ

«علم، بی بصیرتی را از دل انسان می زداید، همانگونه که ماه، تاریکی شب را از بین می برد و آن را روشن می کند.»

حامد: مدیر مدرسه به من گفت که یاسر خیلی در درس هایش ضعیف است و رتبه آخر کلاس شده است.

پدربزرگ: پسر عزیزم، این اصلاً خوب نیست. تو باید سعی و تلاش بکنی تا به بهترین نتایج برسی. برای کسب نمرات و رتبه های برتر باید نهایت سعی و تلاش خودت را به کار ببندی.

عماد: بله درست است. یاسر به این دلیل ضعیف است که توجهی به درس نمی کند و به معلم گوش نمی دهد و توصیه های او را عملی نمی کند.

حامد: در خانه هم خیلی بازی و بازی گوشی می کند و وقتش را هدر می دهد و درس هایش را مرور نمی کند.

پدربزرگ: پسرم، قبلاً به شما گفته بودم که هر یک از ما در روز قیامت به خاطر وقت و عمرش محاسبه خواهد شد که آن را در چه راهی و برای چه کارهایی سپری نموده است.

یاسر: پدربزرگ عزیزم، من به شما قول می دهم که نهایت سعی و تلاشم را بکنم و امسال بهترین نمره ها را کسب کنم و کاری کنم که شما خوشحال شوید و به من افتخار بکنید.

پدربزرگ: پسرم، بگو إن شاء الله. امیدوارم همین طور باشد. برای تو و سایر دوستان مسلمانان آرزوی موفقیت می کنم. آرزوی کنم که شما را در بهترین حال و در عالی ترین رتبه ها و جایگاه های علوم دینی و دنیایی ببینم.

پدربزرگ کمی ساکت ماند و سپس گفت: هر کدام از شما آرزوی بکنند و از خدا بخواهد که آن را برآورده سازد.

عماد: من آرزوی کنم که پزشک ماهر و موفق شوم که به امت اسلامی خدمت کنم و همچنین یک عالم دینی شوم و حلال و حرام را بشناسم.

پدربزرگ: خدا تو را به آرزویت برساند و هر چه را که برای دنیا و آخرت تو مفید است برایت فراهم نماید. یاسر تو چه آرزوی می کنی؟

یاسر: من هم آرزوی کنم که یک گوینده موفق رادیو یا یک روزنامه نگار مشهور شوم.

پدر بزرگ: خدا تو را به آرزویت برساند و آنچه را که می‌خواهی به تو بدهد، ولی پسر ما نباید هدف ما فقط کسب شهرت باشد، مهم این است که نیت ما کسب رضایت خدا باشد.

پدر بزرگ کمی ساکت شد و سپس نفسی تازه کرد و گفت: بله پسر، انسان‌های غیر مشهوری هستند که کسی آنان را نمی‌شناسد ولی تکالیف و وظایفی را که در برابر خداوند و در برابر دین و امت خود بر عهده دارند انجام می‌دهند. تو چه آرزوی داری، حامد؟

حامد: آرزوی من یک مجاهد نیرومند و شجاع باشم که از دین اسلام و از مسلمانان دفاع کنم.

پدر بزرگ: آرزوی بسیار با ارزش و کمیابی است که امروزه بسیاری از جوانان مسلمان از آن غافل شده‌اند.

پدر بزرگ اندکی ساکت شد و سپس گفت: اینها آرزوهای خوب و علاقه‌مندی‌های با ارزشی هستند ولی باید در خدمت دین باشند، زیرا هر کاری که در خدمت دین نباشد ممکن است در دنیا سود داشته باشد ولی در آخرت هیچ اجر و پاداشی بدنبال نداشته باشد.

عماد: خداوند متعال می‌فرماید: (وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا) فرقان/۲۳

«ما به سراغ تمام اعمالی که آنان انجام داده‌اند می‌رویم و همه را همچون ذرات غبار پراکنده در هوا می‌کنیم.»

حامد: در کلاس‌های توحید خوانده‌ایم که اخلاص، انسان را از سختی‌های دنیا و عذاب آخرت نجات می‌دهد.

پدر بزرگ: فرزندم، هرگز فراموش نکنید که این آرزوها فقط در صورتی برآورده می‌شود که خداوند متعال بخواهد و خودتان هم نهایت سعی و تلاشتان را برای کسب علوم دینی و دنیایی به کار ببرید. شما باید الگوها و سرمشق‌هایی داشته باشید که راه آنان را در پیش بگیرید. حالا بگو ببینم عماد، سرمشق تو کیست؟

عماد: راستش برای من کافی است که رسول الله صلی الله علیه وسلم سرمشق و بهترین الگوی من باشد که راه و روش او را در پیش بگیرم و از او پیروی کنم. سپس، عالم بزرگ امت اسلامی و مفسر قرآن کریم، عبدالله بن عباس رضی الله عنهما را سرمشق خود می‌دانم.

پدر بزرگ: پسر، درباره ابن عباس رضی الله عنهما چه می‌دانی؟

عماد: ایشان پسر عموی پیامبر صلی الله علیه وسلم هستند که حدود سی ماه در خدمت و همراه ایشان بوده است و پیامبر صلی الله علیه وسلم در حق او چنین دعا فرموده است: «اللَّهُمَّ عَلِّمَهُ التَّأْوِيلَ وَفَقِّهَهُ فِي الدِّينِ.» «خدایا علم تفسیر را به او بیاموز و درک و فهم دین را به او عطا کن.»

پدر بزرگ: دیگر چه می‌دانی؟

عماد: ابن عمر رضی الله عنهما از او تعریف کرده و فرموده است: او بیش از هر کسی با تفسیر و معنی قرآن آشناست. علی بن ابی طالب رضی الله عنه نیز اینگونه از او تعریف فرموده است: او در خیر و صلاح غوطه‌ور شده است. معاویه رضی الله عنه نیز درباره ایشان فرموده است: ابن عباس عالم‌ترین فرد در میان کسانی است که قبلاً بوده‌اند و یا اکنون در حال حیات هستند.

پدر بزرگ: آیا یکی از رفتارهای ابن عباس را می‌دانی که بیانگر سعی و تلاش وی در کسب علم باشد؟

عماد: بله. ایشان فرموده‌اند یک بار مطلع شدم که شخصی حدیث بلد است. نزد او رفتم و دیدم که در خواب نمی‌روزی است. دم در خانه او عبای خود را زیرم انداختم و منتظر ماندم. باد شدید گرد و خاک به رویم می‌پاشید. بالاخره آن شخص بیرون آمد و من را دید و گفت: ای پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و سلم چرا به من خبر ندادی تا من خدمت شما بیایم؟ به او گفتم: شایسته است من نزد تو بیایم و حدیث را از تو بیاموزم.

همچنین فرموده است درباره یک موضوع از سی نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم سوال پرسیده‌ام.

پدر بزرگ: خدا از ایشان راضی و خوشنود باشد. به راستی که در علم و فقه و اشتیاق به فضیلت‌ها و خوبی‌ها سرآمد روزگار بود. پس از اینکه بینایی‌اش را از دست داد شعر زیبایی سروده است.

بچه‌ها هم صدا گفتند: نابینا شد؟

پدر بزرگ: بله، نابینا شد ولی صبر پیشه کرد و به این امید که خداوند متعال در عوض چشمانش بهشت را نصیب او کند بردباری کرد. وی این شعر را سروده است:

إِنْ يَأْخُذِ اللَّهُ مِنْ عَيْنَيْ نُورَهُمَا / فَنِي لِسَانِي وَ قَلْبِي مِنْهُمَا نُورُ

قَلْبِي ذِكْرِي وَ عَقْلِي غَيْرُ ذِي دَخَلٍ / وَ فِي فَمِي صَارِمٌ كَالسَّيْفِ مَأْثُورُ

اگر خداوند روشنایی را از دو چشمم بگیرد / نور و روشنایی آنها در زبان و در قلبم است

قلبم هوشیار و عقلم سالم است / و در دهانم زبانی چون شمشیر تیز و برنده است.

پدر بزرگ کمی ساکت شد و سپس گفت: و تو یاسر، چه کسی را سرمشق و الگوی خود می‌دانی؟

یاسر: الگو و سرمشق من شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله است.



پدر بزرگ با تعجب شدید گفت: شیخ الاسلام ابن تیمیه!؟

یاسر: بله البته، ایشان مرد بزرگی هستند.

پدر بزرگ: ولی پسر، شیخ الاسلام ابن تیمیه با سعی و تلاش و کوشش برای کسب علم به این جایگاه رسیده است. ایشان برای تفسیر یک آیه بیش از صد تفسیر را مطالعه می‌کرد، به مساجد دورافتاده می‌رفت و در آنها نماز می‌خواند و پیشانی خود را بر خاک می‌گذاشت و در حالت سجده دعا می‌کرد و می‌گفت: ای معلم ابراهیم و محمد، به من علم بده و ای کسی که به سلیمان علیه السلام درک و فهم دادی به من درک و فهم بده.

پدر بزرگ اندکی ساکت شد و سپس گفت: کدام یک از ما به جایگاه شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌رسد و توجه چیزی درباره او می‌دانی؟

یاسر: دیروز یکی از کتاب‌های کم‌حجم ایشان به نام «الوصیة الصغری» را می‌خواندم که شرح حال ایشان را نیز خواندم. بسیار به او علاقه‌مند شدم و آرزو کردم که مثل ایشان باشم.

پدر بزرگ گفت: شاعر چه خوش گفته است:

إِنْ لَمْ تَكُونُوا مِثْلَهُمْ فَتَشَبَّهُوا / إِنَّ التَّشَبُّهَ بِالْكَرَامِ فَلَاحُ

اگر مثل آنان نیستید خودتان را شبیه آنان کنید / زیرا شبیه شدن به بزرگان، کامیابی است

و تو حامد، چه کسی را الگوی خود کرده‌ای؟

حامد: راستش الگوهای من خیلی زیادند و نمی‌دانم از کدام یک شروع کنم. مثلاً حمزه رضی الله عنه شیر خدا و شیر رسول خدا که در روز غزوه أحد در کنار پیامبر صلی الله علیه وسلم با دو شمشیر می‌جنگید و می‌گفت من شیر خدا هستم.

پدر بزرگ: اگر ایشان الگوی توست، کفایت می‌کند.

حامد: همچنین سعید بن زید رضی الله عنه یکی از ده نفری که در دنیا مژده بهشت به آنان داده شد، یکی دیگر از این الگوهای من است. حبیب بن سلمه درباره ایشان فرموده است: در جنگ یرموک به سعید بن زید پناه بردیم، ماشاء الله چه مرد بزرگی بود. ایشان در آن روز همچون شیر بود.

پدر بزرگ: ایشان هم برای الگو بودن کفایت می‌کنند.

حامد: پدر بزرگ عزیزم، به خدا قسم که آرزوی بزرگ‌تر از این دارم.

پدر بزرگ با تعجب بسیار پرسید: بزرگ‌تر از این؟ چه چیزی بزرگ‌تر از این است؟

حامد: بله، بزرگ‌تر از اینها. بازگرداندن عزت و قدرت به امت اسلامی و تسلط آن بر روی زمین. پرورش یک نسل بزرگ شبیه به نسل صحابه رضی الله عنهم اجمعین. نجات مسلمانان از خواری و ضعف...

پدر بزرگ: واقعا جای عقبه بن نافع، محمد فاتح، صلاح الدین ایوبی و طارق بن زیاد خالی است.

حامد: إن شاء الله این تاریخ را بازسازی و این راه و رسم را زنده می‌کنیم و عهد و پیمانی دوباره می‌بندیم.

عماد: بله، باید عظمت و بزرگی را به این امت برگردانیم و سروری و رهبری بشریت را دوباره در اختیار آن بگذاریم، درست همانطور که خداوند متعال اراده فرموده است.

یاسر: چیزهایی که حامد و عماد بیان کردند از مهم‌ترین وظایف و مسئولیت‌ها و همچنین سبب عزت و بزرگی ما در دنیا و نجات و رستگاری‌مان در آخرت است.

پدر بزرگ: باور کنید که من را به یاد روزهای جوانی و شیرینی ایمان انداختید و خاطرات جوانمردی‌ها را در من شعله‌ور ساختید. خداوند متعال می‌فرماید: (إِنَّهُمْ فَتِيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى) کهف/۱۳

«آنان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آورده بودند و ما بر هدایتشان افزوده بودیم.»

# کلید عبادت

یاسر به حامد گفت: دوست داری با ما مشارکت کنی؟

حامد: مشارکت در چه چیزی؟

یاسر: من با سعید، دانیال، احمد و علی یک گروه پیشاهنگی تشکیل داده‌ایم.

حامد: چکار می‌کنید؟

یاسر: هر یک از ما نقشی ایفا می‌کند. یک نفر از ما بعضی از اشعار عرب را برایمان می‌خواند و یک نفر هم سؤالاتی می‌پرسد و درباره پاسخ آنها بحث و گفتگویی کنیم و تعدادی جایزه هم برای افراد برنده در نظر گرفته‌ایم و یک نفر هم برای سرگرمی و تفریح، لطیفه می‌گوید.

حامد: و می‌خواهید من چکار کنم؟

یاسر: اینکه با ما همکاری کنی و یک مطلب مفید ارائه بدهی.

حامد: خیلی می‌ترسم که این گردهمایی شما برای چیزهای بیهوده و بی‌ارزش و اتلاف وقت باشد.

یاسر: نه اینطور نیست، گروه ما برای چنین چیزهایی نیست و اگر سرگرمی‌هایی هم داشته باشیم از نوع مباح و جایز است.

حامد: اگر اینطور است بعضی از کارهایی را که قرار است در این گروه انجام دهید برایم توضیح بدهید.

یاسر: بسیار خوب، یک نمونه از آنها را در کیفم دارم که الان به تو نشان می‌دهم.

یاسر کیف خود را باز کرد و برگه‌ها را به هم زد و تعدادی از آنها را برداشت و به حامد داد و گفت: این نمونه را بگیر و نگاه کن.

حامد نگاهی به برگه‌ها انداخت و به یاسر گفت: این برگه مطالب جالب و مفیدی دارد: اولین مهاجرانی که در مدینه به دنیا آمدند، اولین کسی که در راه خدا تیراندازی کرد، آخرین صحابه‌ای که در کوفه وفات کرد و ...

یاسر: هر کس به این سوالات پاسخ صحیح بدهد جایزه خوبی می‌گیرد.

حامد: ولی برگه شعر... من علاقه‌ای به شعر ندارم.

در این هنگام زنگ در به صدا درآمد و یاسر گفت: کیست در می‌زند؟

عماد: منم عماد.

در را باز کردند و عماد وارد شد و به روش صحیح اسلامی به آنان سلام داد و گفت: السلام علیکم ورحمة الله.

یاسر و حامد: و علیکم السلام ورحمة الله وبرکاته.

عماد: حامد، این برگه‌ها چیست که در دست گرفته‌ای؟

حامد: این یکی از کارهای سرگرم‌کننده‌ای است که یاسر و بعضی از دوستان او می‌خواهند انجام دهند.

عماد: چیزهایی را که می‌خوانی با صدای بلند بخوان تا ما هم بشنویم.

یاسر: بله این شعرهای زیبا را برای ما بخوان.

حامد:

وَدِدْتُ مِنَ الشَّوْقِ الْمُبْرَحِ أَنْنِي / أَعَارُ جَنَاحِي طَائِرٍ فَطَائِرٍ

فَمَا فِي نَعِيمِ الْعَيْشِ بَعْدَكَ لَذَّةٌ / وَلَا لِسُرُورٍ لَسْتُ فِيهِ سُرُورٌ

وَإِنْ امْرُؤٌ فِي بَلَدَةٍ نِصْفُ قَلْبِهِ / وَنِصْفُ بَأْخَرِي غَيْرَهَا لَصَبُورٌ

«از شدت اشتیاق دوست دارم دو بال پرنده‌ای را امانت بگیرم و (به‌سوی تو) پرواز کنم

پس از تو ناز و نعمت زندگی هیچ لذتی ندارد و بی تو هیچ شادی و خوشحالی وجود ندارد

اگر شخصی نصف قلبش در شهری و نصف دیگر آن در شهر دیگری باشد واقعا صبور و بردبار است.»

عماد با خشم و عصبانیت گفت: این دیگر چیست؟ شعرهای عاشقانه و بی‌محتوا می‌خوانید؟ استغفر الله، استغفر الله. پس خوشی‌های بهشت و لذت عبادت کجاست؟ سبحان الله، سبحان الله.

یاسر: چرا اینطور عصبانی و خشمگین شدی؟

عماد: شعر سرودن اصلا جایز نیست، بلکه جایز نیست، زیرا انسان‌های گمراه دنبال شاعران می‌افتند.

یاسر: چه می‌گویی؟ حسان بن ثابت رضی الله عنه شعر می‌سرود و پیامبر صلی الله علیه وسلم به او گوش می‌داد.

عماد: از خدا بترس یاسر! مگر حسان رضی الله عنه چنین اشعاری می‌سرود؟

حامد: خواستم به این برگه‌ها نگاهی بیندازم و آنها را قبل از همکاری با این دوستان، به پدر بزرگ نشان بدهم.

عماد: دیگر چه دارید؟

حامد: در این برگه هم لطیفه‌هایی برای شوخی و خنده و سرگرمی نوشته شده است.

یاسر: این یکی از زیباترین برگه‌ها و حتی دوست‌داشتنی‌ترین برگه برای جوانان است که آنان را به خنده می‌اندازد و غم و اندوه را از چهره‌شان دور می‌کند. بخوان حامد، بخوان.

حامد یک جوک تعریف کرد.

یاسر و حامد خندیدند ولی عماد آنان را سرزنش کرد و گفت: أَعُوذُ بِاللَّهِ، أَعُوذُ بِاللَّهِ. مگر نشنیده‌اید که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ يُضْحِكُ بِهَا جُلَسَاءَهُ، يَهْوِي بِهَا أَبَعَدَ مِنَ التُّرَيَّا.» «گاهی انسان سخنی (دروغ و یا ناشایست) می‌گوید تا دوستانش را بخنداند، که به واسطه همان سخن به اندازه آسمان تا زمین در جهنم فرو می‌رود.»

یاسر: این همه سخت‌گیری برای چیست؟ بگذار کمی شوخی و تفریح کنیم.

عماد: مخالفت من با منکرات و کارهای نادرست را سخت‌گیری می‌دانید؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم یارانش را نصیحت کرد و فرمود: «لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمَ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلًا وَ لَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا.» «اگر آنچه را من می‌دانم شما هم می‌دانستید، کم می‌خندید و بسیار گریه می‌کردید.» عماد کمی سکوت کرد و سپس گفت: از ته دل می‌خندید در حالیکه نمی‌دانید آخر و عاقبتتان چگونه خواهد بود!

حامد: باور کن من به این کار راضی نبودم و اصلاً نمی‌دانم چطور غفلت کردم و با یاسر به خندیدن ادامه دادم.  
عماد: توبه و استغفار کن.

حامد: استغفر الله، استغفر الله. از این کارم پشیمانم و توبه می‌کنم. پیشنهاد می‌کنم که نزد پدر بزرگ برویم تا این مشکل را حل کند.

عماد و یاسر: برویم.

به خانه پدر بزرگ رسیدند و در زدند. صدای پدر بزرگ به گوش رسید که می‌گفت: بفرمایید، بفرمایید. سپس در باز شد و هر سه برادر نزد پدر بزرگ رفتند و گفتند: السلام علیکم ورحمة الله.

پدر بزرگ: وعلیکم السلام ورحمة الله وبرکاته. خیلی خوش آمدید، بفرمایید.

عماد: وقت دارید کمی نزدتان بنشینیم و درباره موضوع مهمی با شما صحبت کنیم؟

پدر بزرگ: بله فرزندانم، بله. وقت بسیار مناسبی است. موضوع چیست؟

عماد: یاسر دوستانی پیدا کرده است که بعضی اوقات، جلساتی برگزار می‌کنند و دور هم جمع می‌شوند.

پدر بزرگ: در این دیدارها و نشست‌ها چکار می‌کنند؟

یاسر: فوتبال بازی می‌کنیم، مسابقات فرهنگی برگزار می‌کنیم و شام می‌خوریم.

پدر بزرگ: جمع شدنتان برای صرف شام چیز خوبی است و فوتبال هم اگر خیلی زیاد و همیشگی باشد خوب نیست، ولی اگر بعضی اوقات و برای سلامت و شادابی و رفع بی‌حالی و تنبلی باشد اشکالی ندارد. ولی چه مسابقه‌هایی برگزار می‌کنید؟

عماد: پر از دروغ و کارهای پوچ و بیهوده است.

پدر بزرگ: چه می‌گویی پسرم!؟

عماد: بله پدر بزرگ، کاش می‌شنیدید که چه شعرهایی می‌خوانند! یکی از بیت‌ها این بود:

فَمَا فِي نَعِيمِ الْعَيْشِ بَعْدَكَ لَذَّةٌ / وَلَا لِسُرُورٍ لَسْتَ فِيهِ سُرُورٌ

«پس از توناز و نعمت زندگی هیچ لذتی ندارد و بی تو هیچ شادی و خوشحالی وجود ندارد.»

پدربزرگ: فرزندان عزیزم، بعضی از شعرها خوب و بعضی هم بد هستند.

عماد: کاش لطیفه‌هایشان را می‌شنیدید که دروغ هم هستند!

پدربزرگ: رسول الله صلی الله علیه و سلم گاهی با یاران خود شوخی می‌کردند، ولی جز حقیقت و واقعیت چیزی نمی‌گفتند، اما وای به حال کسانی که برای خندانن مردم دروغ می‌گویند.

حامد: به یاسر هشدار دادم که مبادا جلسه‌های آنان برای کارهای بیهوده و بی‌ارزش باشد، ولی او می‌گفت فقط کارهای مباح و جایز انجام می‌دهند.

یاسر: بله پدربزرگ، فقط سرگرمی‌های مباح هستند. نه غیبت می‌کنیم و نه سخن‌چینی و نه فحش و ناسزا می‌گوییم.

پدربزرگ: پسر، شریعت مشخص می‌کند که کدام سرگرمی‌ها مباح و جایز و کدام یک غیر مباح و ناجایز هستند.

یاسر: پدربزرگ، إن شاء الله این جلسات ما خالی از کارهای خلاف شرع است.

عماد: ولی اینطور نیست. کارهای خلاف شرع بسیاری در آنها هست.

عماد: تو خیلی بزرگ‌نمایی می‌کنی، بله بزرگ‌نمایی می‌کنی.

عماد: پس نعمت‌های بهشت و لذت عبادت چه می‌شود؟! اصلاً شادی و خوشحالی اهل بهشت به خاطر چیست؟

پدربزرگ: بله یاسر، برادرت عماد راست می‌گوید.

حامد: برای همین نزد شما آمدم تا برادرمان یاسر را درباره کاری که می‌خواهد بکند نصیحت و راهنمایی بکنید.

پدربزرگ: خداوند متعال فرموده است: (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ؛ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ؛ وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ) مؤمنون/۱-۳ «مسلماً مؤمنان پیروز و رستگارند. آنان کسانی هستند که در نمازشان خشوع و خضوع دارند و کسانی هستند که از (کردار و گفتار) بیهوده و باطل رویگردانند.» و فرموده است: (...وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا) فرقان/۷۲ «...و هنگامی که کارهای بیهوده و سخنان پوچی را ببینند و بشنوند، بزرگوارانه (از کنار آنها) می‌گذرند (و از مشارکت در آنها پرهیز می‌کنند).»

عماد: پیامبر صلی الله علیه وسلم به معاذ فرمود: «...وَهَلْ يَكُوبُ النَّاسَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ؟»  
«مگر جز (سخنان که) محصول زبان (هستند) چیز دیگری مردم را بر صورت‌هایشان به دوزخ می‌افکند؟»

حامد: و همچنین فرموده است: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ لَا يَرَى بِهَا بَأْسًا، يَهْوِي بِهَا سَبْعِينَ خَرِيفًا فِي النَّارِ.» «گاهی انسان سخنی می‌گوید که آن را بدون اشکال می‌داند، ولی به سبب آن به اندازه هفتاد سال در آتش دوزخ فرو می‌رود.»  
پدربزرگ: بله عزیزان من، این حدیث هم چه زیباست که می‌فرماید: «عَلَيْكَ بِحُسْنِ الْخُلُقِ وَ طَوْلِ الصَّمْتِ، فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا تَجَمَّلَ الْخَلَائِقُ بِمِثْلِهِمَا.» «به اخلاق نیکو و سکوت طولانی پایبند باش، زیرا سوگند به کسی که جانم در دست اوست، مخلوقات به چیزی زیباتر از این دو ویژگی آراسته نشده‌اند.»

عماد: همچنین فرموده است: «لَا يَسْتَقِيمُ إِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَ لَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ.»  
«ایمان هیچ بنده‌ای کامل و استوار نمی‌شود مگر اینکه قلبش اصلاح شود و قلب او اصلاح نمی‌شود مگر اینکه زبانش اصلاح شود.»

پدربزرگ: در حدیث دیگری هم فرموده است: «إِنَّكَ لَنْ تَزَالَ سَالِمًا مَا سَكَتَ، فَإِذَا تَكَلَّمْتَ كُتِبَ لَكَ أَوْ عَلَيْكَ.» «تا زمانی که سخن نگفته‌ای سالم و در امان هستی، ولی هرگاه سخن گفتی به سود و یا به زیان تو نوشته خواهد شد.»  
حامد: بله، اگر زبانمان را کنترل کنیم از بسیاری خطاها و اشتباهات سالم می‌مانیم و رستگار می‌شویم. پیامبر صلی الله علیه وسلم چه زیبا فرموده است: «مَنْ صَمَتَ نَجَا.» «هر کس سکوت اختیار کند، نجات می‌یابد.»  
پدربزرگ: پרגویی، وقار و احترام انسان را از بین می‌برد، پس باید زبان خود را کنترل کنید و سخنان بیهوده نگویند.

یاسر: ولی چگونه این کار را یاد بگیریم؟

پدربزرگ: خودت را به سکوت عادت بده، هر کسی خودش را به چیزی عادت دهد آن چیز به یکی از ویژگی‌ها و خصلت‌های او تبدیل می‌شود. یکی از صالحان فرموده است: گاهی می‌خواهم سخن خوبی بگویم ولی ساکت می‌مانم و چیزی نمی‌گویم، چون می‌خواهم خودم را به سکوت عادت بدهم.

حامد: از قدیم گفته‌اند اگر سخن مانند نقره باشد، سکوت مانند طلاست.

پدربزرگ: این جمله را باید اینگونه اصلاح کنیم: اگر گفتن چیزهای خوب و مورد رضایت خداوند، نقره باشد، نگفتن سخنان ناشایست و ناجایز، طلاست.



عماد: بله درست است. بیشتر خطاهای انسان به خاطر زبان اوست.

پدر بزرگ: محمد بن واسع رحمه الله فرموده است: کنترل و محافظت از زبان، سخت تر از محافظت از طلا و جواهرات است.

یاسر: آیا روش دیگری هم برای یادگیری کم حرفی وجود دارد؟

پدر بزرگ: بله؛ ادامه دادن به تمرین و یادگیری و پرهیز از ناامیدی. یکی از بزرگان فرموده است: ده سال است که می‌خواهم کاری انجام بدهم و هنوز موفق نشده‌ام، ولی نا امید نشده و دست از آن نکشیده‌ام. پرسیدند چه کاری است؟ فرمود: سکوت درباره چیزهایی که ربطی به من ندارد.

عماد: کسی که حرف زدن، خندیدن و شوخی کردنش زیاد شود، ارزش و احترامش کم می‌شود.

حامد: خدا از عمر بن خطاب خشنود باشد که فرموده است: کسی که زیاد شوخی می‌کند کم ارزش می‌شود.

پدر بزرگ: نباید خیلی زیاد بخندید، زیرا خنده‌ی بیش از حد سبب دل‌مردگی می‌شود.

عماد: خوشا به حال کسی که سخنان اضافی را نگه می‌دارد و مال اضافی را می‌بخشد.

حامد: یک نفر از پیامبر صلی الله علیه و سلم درباره راه نجات سؤال کرد. ایشان فرمودند: «أَمْسِكْ عَلَيْكَ لِسَانَكَ وَ لَيْسَعَكَ بَيْتَكَ وَ أَبِكَ عَلَى خَطِيئَتِكَ.» «زبان‌ت را کنترل کن و بی‌دلیل از خانه‌ات خارج مشو و به خاطر گناهانت گریه کن.»

پدر بزرگ: معاذ رضی الله عنه به پیامبر صلی الله علیه و سلم عرض کرد: مرا نصیحت کن. فرمود: خدا را طوری عبادت کن که گویی او را می‌بینی و خودت را جزو مردگان به حساب بیاور (فراموش نکن که می‌میری). سپس با دست به زبانش اشاره کرد و فرمود: زبانت را کنترل کن (و حرف‌های بیهوده و ناشایست بر زبان نیاور).

عماد: برای همین است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «مَنْ يَضْمَنُ لِي مَا بَيْنَ لِحْيَيْهِ وَ مَا بَيْنَ رِجْلَيْهِ أَضْمَنَ لَهُ الْجَنَّةَ.» «هر کس به من ضمانت دهد که زبان و شرمگاه خود را (از ارتکاب گناه) حفظ کند، بهشت را برایش ضمانت می‌کنم.»

پدر بزرگ: هر روز صبح، تمام اعضای انسان از زبان او خواهش و التماس می‌کنند که به خاطر خدا مواظب ما باش. ما به تو وابسته هستیم. اگر خوب باشی ما هم خوبیم و اگر بد و نادرست باشی ما هم بد می‌شویم.

یاسر: آیا روش دیگری هم برای یادگیری سکوت و کم حرفی وجود دارد؟

پدر بزرگ: بله پسر، همراهی و همنشین با کسانی که مواظب زبانشان هستند و آن را کنترل می کنند. یک نفر به پسرش گفت: با عبدالملک بن ابجر همنشینی و دوستی کن و از او یاد بگیر که چگونه زبانت را کنترل کنی، زیرا در کوفه هیچ کسی به اندازه او زبانش را کنترل نمی کند.

عماد: آیا نمونه هایی هستند که آنان را الگوی خود قرار دهیم؟

پدر بزرگ: رسول الله صلی الله علیه وسلم بسیار سکوت می کرد و خیلی کم سخن می گفت.

عماد: رسول الله صلی الله علیه وسلم به عنوان الگو برای ما کافی است، ولی لطفا بعضی از داستان های افراد صالح و نیکوکار را هم برایمان تعریف کنید تا به ما انگیزه بیشتری بدهد.

پدر بزرگ: خارجه بن مصعب فرموده است: دوازده سال با ابن عون دوست و همنشین بودم، ندیدم که حتی یک کلمه هم بر زبان بیاورد که کرام الکاتبین آن را علیه او بنویسند.

حامد: نمونه دیگری هم هست؟

پدر بزرگ: محارب فرموده است: با قاسم بن عبدالرحمن دوست و هم صحبت بودیم، ایشان با سکوت طولانی، سخاوت و نماز بسیار، همیشه از ما سبقت می گرفت.

یاسر: لطفا یک نمونه دیگر هم بگویید.

پدر بزرگ: همسایه ای به ضیغم بن مالک گفت: از پدرت فقط همین بیت شعر را شنیدم که می گوید:

قَدْ يَحْزُنُ الْوَرِعُ التَّقِيَّ لِسَانَهُ / حَذَرَ الْكَلَامِ وَإِنَّهُ لَمُفَوَّهٌ

گاهی انسان پرهیزگار و باتقوا گرچه بلیغ و سخنور است، زبانش را از سخن گفتن باز می دارد.

یاسر: دوست داریم باز هم از این داستان های مربوط به افراد صالح برایمان بگویید.

پدر بزرگ: ابو عبیده فرموده است: هیچ کسی را ندیده ام که به اندازه عمر بن حامد مواظب سخنانش باشد. همچنین ربیع بن خثیم به مدت بیست سال هیچ بحث دنیایی نکرد و هر روز صبح یک دوات و قلم و کاغذ آماده می کرد و هر سخنی را که بر زبان می آورد آن را می نوشت و شب، خود را محاسبه می کرد.

عماد: راست گفته اند که کم حرفی کلید عبادت است.

# دفاع از آبرو

عماد: یاسر این چه کاری بود که کردی؟

یاسر: منظورت چیست؟ کدام کار؟

عماد: منظورم کاری است که دیروز صبح در مدرسه با حامد کردی.

یاسر: من کاری نکرده‌ام. بله هیچ کاری نکرده‌ام.

عماد: نه یاسر. تو با او رفتار خیلی بدی داشتی.

یاسر: بزرگ‌نمایی نکن عماد. اگر کسی از آبرو و حیثیت و احترام خودش دفاع کند، رفتار خیلی بدی کرده است؟

عماد: این آبرو و حیثیت نیست. در حقیقت تکبر و غرور است.

یاسر: تو هم داری به من حمله می‌کنی و به جای اینکه از من دفاع کنی علیه من جبهه‌گیری می‌کنی.

عماد: یاسر تو برادر من هستی و خدا شاهد است که خیرخواه تو هستم، ولی در حقیقت تو مقصر بودی.

یاسر: باز هم که حرف خودت را می‌زنی. به جای من از او جانبداری می‌کنی.

عماد: گوش کن، پیامبر بزرگوار ما صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرموده است: «برادرت را چه ظالم باشد و چه مظلوم یاری بده.» پرسیدند: اگر مظلوم باشد طبیعی است که باید کمکش کنیم ولی اگر ظالم باشد چگونه کمکش کنیم؟ فرمود: «او را از ظلم کردن منع کن؛ کمک به او همین است.»

یاسر: ولی من ظالم نیستم. به کسی ظلم نکرده‌ام.

عماد: معمولا ما خودمان را همانطور که واقعا هستیم نمی بینیم. شیطان ما را وسوسه می کند که حق با ماست تا ما را از حقیقت دور کند.

یاسر: ولی من نه به کسی ظلم کرده ام و نه حق کسی را خورده ام.

عماد: اعتراف به حقیقت، یک خصلت پسندیده است و بهتر از اصرار و پافشاری بر باطل است.

یاسر: من بر باطل اصرار نمی کنم.

عماد: به نظر می رسد خیلی لجباز هستی.

یاسر: من همچنان روی حرفم ایستاده ام و به هر قیمتی باشد از حیثیت خودم دفاع می کنم.

عماد: تو خیلی به حامد توهین و بی احترامی کردی، ولی او جوابت را نداد و فقط گفت: خدا تو را بیامرزد.

یاسر: چه می گویی! این حرف را فقط از روی ترس زد و اگر جوابم را می داد چنان درسی به او می دادم که هرگز فراموشش نمی کرد.

عماد: این چه حرفی است یاسر؟ مگر نمی دانی دشنام دادن به انسان مسلمان، گناه و جنگیدن با او کفر است؟

یاسر: به نظرم ما الان در روزگاری هستیم که جز زور و قدرت، هیچ چیزی فایده ندارد.

عماد: پناه بر خدا، روزگاری که قدرتمندان ضعیفان را از بین ببرند! حرف های عجیبی می زنی یاسر. گمان می کردم با من کنار می آیی و برای عذرخواهی از حامد همراه می آیی.

حامد در می زند.

عماد: چه کسی در می زند؟

حامد: حامد هستم. در را باز کن عماد.

عماد در را باز کرد و گفت: بفرما حامد، بفرما.

حامد: السلام علیکم.

عماد: و علیکم السلام و رحمة الله وبرکاته.

یاسر جواب سلام او را نداد.

حامد: چرا جواب سلامم را ندادی. مگر نمی دانی جواب سلام واجب است؟

عماد: بنشین. بفرما بنشین حامد.

حامد: به خاطر نیاز و احتیاج نزد تو نیامده‌ام یاسر. فقط به این دلیل آمده‌ام که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «لَا يَجُلُّ لِرَجُلٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثِ لَيَالٍ، يَلْتَقِيَانِ فَيُعْرِضُ هَذَا وَيُعْرِضُ هَذَا، وَخَيْرُهُمَا الَّذِي يَبْدَأُ بِالسَّلَامِ.» «برای هیچ کسی جایز نیست که بیش از سه شب با برادر مسلمانش قهر کند؛ به طوری که هنگام ملاقات از هم رویگردانی کنند؛ و بهترین آنان کسی است که (زودتر آشتی کند و) سلام کردن را شروع کند.» دوست داشتم این بهتر بودن شامل حالم شود.

عماد: خدا خیرت دهد. یاسر، تو هم بلند شو و از برادرت عذرخواهی کن.

حامد: کاری به او نداشته باش عماد. او را به حال خودش بگذار.

پدر بزرگ وارد شد و به آنان گفت: چکاری کنید بچه‌ها؟ هر روز یک مشکل دارید.

حامد: الحمد لله مشکل خاصی نداریم. فقط یک سوء تفاهم بین من و یاسر پیش آمده بود و من ترسیدم که نگرانی و ناراحتی ما بیش از سه روز طول بکشد و مشمول حدیثی شویم که از این کار نهی فرموده است.

پدر بزرگ: آفرین حامد، آفرین. خداوند متعال می‌فرماید: (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ) فتح/۴۹. «محمد فرستاده خداست و کسانی که با او هستند در برابر کافران، سخت‌گیر و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوز هستند.»

پیامبر صلی الله علیه وسلم هم فرموده است: «لَا تَبَاغَضُوا وَلَا تَحَاسَدُوا وَلَا تَدَابَرُوا وَلَا تَقَاطَعُوا وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا، وَلَا يَجُلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ.» «با یکدیگر دشمنی نکنید، حسادت نورزید، به همدیگر پشت نکنید و با هم قهر نکنید و بندگان خدا و برادران هم باشید. برای هیچ مسلمانی جایز نیست که بیش از سه روز با برادر مسلمان خود قهر کند.»

عماد: ولی یاسر جواب سلام حامد را نداد.

پدر بزرگ: سبحان الله! چگونه با روش پیامبر صلی الله علیه وسلم مخالفت می‌کنی و هیچ نگران هم نیستی؟ بلند شو و از برادرت عذرخواهی کن.

یاسر با بی میلی بلند شد و نزد برادرش حامد رفت و گفت: معذرت می‌خواهم برادر.

حامد: خواهش می‌کنم. خدا همه ما را ببخشد.

پدر بزرگ: بله فرزندانم، دعا کنیم که خدا از خطاهای ما درگذرد. هیچ فرصتی برای شیطان باقی نگذارید که رابطه شما را به هم بزند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرموده است: «إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ يَيْسَ أَنْ يَعْبُدَهُ الْمُصَلُّونَ فِي جَزِيرَةِ الْعَرَبِ وَلَكِنْ فِي التَّحْرِيشِ بَيْنَهُمْ.» «شیطان ناامید شده از اینکه نمازگزاران در جزیره‌العرب او را پرستش کنند، ولی همچنان مشغول ایجاد تفرقه میان آنان است.» یعنی همچنان برای قطع رابطه و بدبین کردن و فاصله انداختن میان آنان تلاش می‌کند و از این کار ناامید نشده است.

عماد: الحمد لله که مشکل یاسر و حامد حل شد.

پدر بزرگ: دیگر چه مشکلی هست؟

عماد: مشکل دیگری باقی مانده که از مشکل یاسر و حامد بزرگ‌تر است.

پدر بزرگ: چه می‌خواهی بگویی؟ کدام مشکل؟

عماد: وقتی یاسر و حامد با هم جر و بحث می‌کردند آقا معلم آمد که آنها را از هم جدا کند و از آنان خواست که بحث را ادامه ندهند.

پدر بزرگ: حتما یاسر و حامد هم به حرف او گوش کرده‌اند و از جر و بحث دست کشیده‌اند.

عماد: راستش پدر بزرگ، حامد کوتاه آمد، ولی یاسر بر حرف خودش پافشاری کرد و چپ‌چپ به آقا معلم نگاه می‌کرد.

پدر بزرگ: ای وای، چه کار بدی کردی یاسر! لا حول ولا قوة إلا بالله.

عماد: کاش فقط همین بود. او به آقا معلم هم بی ادبی کرد.

پدر بزرگ: إنا لله و إنا إليه راجعون. این یک فاجعه است یاسر! به خدا این یک مصیبت است. معلمی که باید احترامش را نگه داری اینگونه با او رفتار می‌کنی؟

پدر بزرگ کمی ساکت شد و سپس گفت: پسر، رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرموده است: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَرْحَمْ صَغِيرَنَا وَيَعْرِفْ شَرَفَ كَبِيرِنَا.» «کسی که به کوچک‌ترهای ما رحم نکند و قدر و منزلت بزرگ‌ترهایمان را نداند،

از ما نیست.» و در روایت دیگری آمده است: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحِلِّ كَبِيرَنَا وَيَرْحَمَ صَغِيرَنَا وَيَعْرِفَ لِعَالِمِنَا حَقَّهُ.»  
«کسی که احترام بزرگ‌ترهای ما را نگه ندارد و به کوچک‌ترهای ما رحم نکند و حق علمای ما را نشناسد، از ما نیست.»

شناختن و رعایت حق علما و ارزش و احترام گذاشتن به آنان امر بسیار مهمی است و بر هر کسی و مخصوصا بر کسانی مثل تو لازم است. شاعر چه خوش گفته است:

قَمَّ لِلْمُعَلِّمِ وَفَهُ التَّبَجِيلَا / كَادَ الْمُعَلَّمُ أَنْ يَكُونَ رَسُولَا

أَرَأَيْتَ أَعْظَمَ أَوْ أَجَلَّ مِنَ الَّذِي / يَبْنِي وَيُنْشِئُ أَنْفُسًا وَعُقُولَا

در برابر معلم بایست و احترام او را کاملا بجای بیاور / زیرا معلم نزدیک است که پیامبر باشد

آیا بزرگ‌تر و گرامی‌تر از کسی دیده‌ای / که روح‌ها و عقل‌هایی را تربیت و پرورده می‌کند؟

پدر بزرگ در پایان صحبت‌هایش گفت: بله عزیزان من، آداب طالب علم بسیار زیاد و حق معلم هم بسیار بزرگ و سنگین است. یاسر لازم است که نزد آقا معلم برود و از او عذرخواهی کند و به خاطر رفتاری که با او داشته است اظهار تأسف و پشیمانی کند و احترامش را نگه دارد تا از او راضی و خوشنود شود.

زود باش یاسر. منتظر چه هستی!؟

# جوانمردی

یاسر: این بی‌تفاوتی برای چیست ای عماد؟!

عماد: این بی‌تفاوتی نیست.

یاسر: پس به نظر تو چیست؟

عماد: فرو بردن خشم یا خوش اخلاقی است نه بی‌تفاوتی.

حامد: ولی اگر حق خود را پس می‌گرفتی و جواب حرف‌هایش را می‌دادی، حق داشتی و کسی هم تو را سرزنش نمی‌کرد.

عماد: بله برادران عزیزم، می‌توانستم پاسخش را بدهم و از خودم دفاع کنم و حقم را پس بگیرم ولی او را بخشیدم.

یاسر: با این کار به او یاد می‌دهی که دوباره با تو چنین رفتاری بکند.

عماد: اگر باز هم این رفتارهای زشت را تکرار کند، من مثل او رفتار نمی‌کنم.

حامد: ولی این کار درستی نیست. اگر همان بار اول او را سر جای خودش نشانده بودی دوباره این کار را نمی‌کرد.

عماد: شاید این رفتار من و خوبی کردنم با او باعث شود که خجالت بکشد و دست از این کارها بردارد.

حامد و یاسر: این روش برای این جور افراد مناسب نیست.

عماد: من از کارم پشیمان نیستم چون خداوند متعال می‌فرماید: (...إِدْفَعْ بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ

عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ) فصلت/۳۴ «(بدی و زشتی دیگران را) با زیباترین و بهترین روش پاسخ بده. در نتیجه، کسی

که میان تو و میان او دشمنی بوده است، به ناگاه همچون دوست صمیمی می‌شود.»



حامد: خودت می‌دانی. هر طور که می‌خواهی رفتار کن.

یاسر: بله، هر طور مایل هستی.

پدربزرگ نزد بچه‌ها آمد و گفت: بله خودت می‌دانی عماد. همینطور شما هم آزاد هستید و اختیار دارید، ولی فراموش نکنید که شما همگی بنده‌های خدا هستید. پدربزرگ کمی ساکت ماند و سپس گفت: درباره چه حرف می‌زدید فرزندانم؟

حامد: عماد و دوستش احمد در مدرسه به خاطر موضوعی دچار اختلاف شدند. احمد با پررویی سخنان زشتی به عماد زد و می‌خواست او را کتک بزند ولی عماد خیلی خونسرد و بی‌تفاوت بود.

پدربزرگ: آفرین عماد، کار خوبی کردی که جواب دوستت را ندادی و مثل او رفتار نکردی. این اصلاً سردی و بی‌تفاوتی نیست.

حامد: ولی خداوند می‌فرماید: (وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ) نحل/۱۲۶ «و هرگاه خواستید مجازات کنید، تنها به مقداری که به حق شما تجاوز شده است مجازات کنید.»

پدربزرگ: ادامه آیه را هم بخوان فرزندم.

حامد: (وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ) نحل/۱۲۶ «و اگر صبر کنید، این کار برای صابران بهتر است.»

پدربزرگ: این آیه هنگامی نازل شد که مشرکان در غزوه أحد جنازه حمزه رضی الله عنه و سایر شهدا را مُثله کردند. یعنی اعضای بدن آنان را جدا کردند. مسلمانان گفتند اگر خداوند ما را بر آنان پیروز فرماید ما هم همین کار را با آنان می‌کنیم. ولی وقتی این آیه نازل شد، مسلمانان صبر کردند و چنین کاری نکردند، چون خداوند فرموده است: (وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ) نحل/۱۲۶

یاسر: ولی پدربزرگ، اگر کسی از خودش دفاع کند و حقش را پس بگیرد گناهکار است؟

پدربزرگ: إن شاء الله گناهکار نیست، چون این آیه اجازه داده است که در برابر ظلم و ستم از خود دفاع کنیم ولی راهنمایی فرموده است که عفو و گذشت و بخشش بهتر است.

عماد: به همین دلیل ترجیح دادم که انتقام نگیرم و حقم را طلب نکنم تا خودم را به عفو و گذشت عادت بدهم، به این امید که الله متعال در روز آخرت من را مورد مغفرت و بخشش قرار دهد.

پدر بزرگ: آمین. پسر من این یکی از اخلاق‌های پسندیده و بزرگ است که متأسفانه امروزه کمتر در میان ما دیده می‌شود و اگر شما جوانان مسلمان آن را رواج دهید، خیر و برکت دنیا و آخرت را برایتان به ارمغان می‌آورد.

حامد: ولی چگونه به این اخلاق برسیم؟

پدر بزرگ: به این شیوه که فریب و نیرنگ شیطان و دشمنی‌اش با انسان را هرگز فراموش نکنید و برای شکست او و بی‌اثر کردن مکر و حيله‌اش تلاش کنید و به رسول الله صلی الله علیه و سلم و نیکان پس از ایشان اقتدا کنید و به اجر و پاداش خداوند امید داشته باشید.

عماد: لطفاً توضیح بدهید که چگونه به این هدف برسیم و این اخلاق را در خود ایجاد کنیم.

پدر بزرگ: قبل از پرداختن به این موضوع، یک سؤال از شما می‌پرسم.

بچه‌ها: چه سؤالی؟ بفرمایید برسید.

پدر بزرگ: شما نوجوان هستید و دارای قدرت و شادابی و سرزندگی. به نظر شما جوانمردی یعنی چه؟

حامد: یعنی نترس بودن و شجاعت و جنگیدن با دشمنان.

پدر بزرگ: نظر تو چیست یاسر؟

یاسر: جوانمردی یعنی پیروزی بر دشمن و شکست دادن مخالفان.

پدر بزرگ: تو چه می‌گویی عماد؟

عماد: به نظر من مرحله‌ای از جوانی ما بین سن بلوغ و میانسالی است.

پدر بزرگ: چیزهایی که شما گفتید تقریباً معنای همین کلمه است، ولی منظور من معنای شرعی جوانمردی بود که باید همه ما چه بزرگسال و چه جوان و نوجوان به آن اهمیت بدهیم و آن را رعایت کنیم.

عماد: پس معنای شرعی جوانمردی چیست؟

پدر بزرگ: جوانمردی در شرع یک ویژگی عظیم و اخلاق پسندیده است که فقط افراد اندکی به آن آراسته شده‌اند (وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ) سبأ/۱۳ «و تنها اندکی از بندگانش واقعا شکرگزارند».

عماد: إن شاء الله سعی می‌کنیم ما هم از این افراد اندک‌شمار باشیم.

یاسر و حامد: بله، تلاش می‌کنیم و ان شاء الله خدا هم کمک می‌کند.

پدربزرگ: روزی در محضر سفیان ثوری درباره جوانمردی صحبت شد. ایشان فرمودند: جوانمردی با گناه و معصیت نیست، بلکه چنان است که جعفر بن محمد فرموده است: غذا دادن به نیازمندان، رسیدگی به مشکلات مردم، کمک مالی به دیگران، خوشرویی با مردم، پاکدامنی و آزار نرساندن به دیگران.

حامد: یعنی چه پدربزرگ؟

پدربزرگ: یعنی جوانمردی آن است که به فکر برطرف کردن نیاز مردم و دور کردن ضرر و زیان از آنان و رساندن سود و نفع به آنان باشیم. و فقط رسول الله صلی الله علیه و سلم به بالاترین درجه این اخلاق رسیده است. در روز قیامت هر کسی فقط به فکر خودش است و می‌گوید خودم خودم، ولی ایشان می‌فرماید: «أُمَّتِي، أُمَّتِي» «امتم، امتم».

بچه‌ها: پیامبر صلی الله علیه و سلم چقدر بزرگ و بخشنده است!

یاسر: پدربزرگ عزیزم، لطفاً مثل جلسات قبلی برای ما مثال‌هایی بزنید و نمونه‌هایی بیاورید که اراده ما را محکم و شور و شوقمان را بیشتر کند.

پدربزرگ: بله پسر. الحمد لله مثال‌ها زیاد و الگوها و نمونه‌های خوب هم بسیارند. مردی چند نفر از نوجوانان هم سن و سال شما را برای صرف غذا دعوت کرد. پس از خوردن غذا یک زن خدمتکار برای آنان آب آورد تا دست‌هایشان را بشویند. یکی از آنان گفت جوانمردانه نیست که زنان آب روی دست مردان بریزند. یکی دیگر از آن نوجوانان گفت من سال‌هاست که به این خانه رفت‌وآمد می‌کنم، ولی تا حالا ندانسته‌ام کسی که آب را روی دست مهمانان می‌ریزد مرد است یا زن.

بچه‌ها: آفرین به این نوجوان، ماشاء الله. یعنی تا این حد رعایت کرده است؟

پدربزرگ: بله عزیزانم. همچنین ربیع بن خثیم شاگرد عبدالله بن مسعود رضی الله عنه سال‌ها به خانه استادش یعنی ابن مسعود رضی الله عنه رفت و آمد می‌کرد، ولی چنان چشم خود را فرو می‌بست که خدمتکار گمان می‌کرد نابیناست و هرگاه وارد خانه می‌شد، به ابن مسعود می‌گفت شاگرد نابینایت آمد. ابن مسعود رضی الله عنه به او می‌گفت اگر رسول الله صلی الله علیه و سلم تو را می‌دید، دوستت می‌داشت.

عماد: به خدا مرد بسیار بزرگواری بوده است.

حامد: آیا هرگز به آن خدمتکار نگفته بود که نابینا نیست؟

پدر بزرگ: نیازی به این کار نداشت.

یاسر: لطفا یک نمونه دیگر بیاورید.

پدر بزرگ: مردی با یک زن ازدواج کرد. بعدا متوجه شد که آن زن بیماری آبله دارد. به او گفت: چشم کمی ضعیف است و خوب نمی بینم. سپس گفت نابینا شدم. پس از بیست سال زنش از دنیا رفت درحالیکه نمی دانست در این بیست سال، چشمان شوهرش سالم بوده است. از این مرد پرسیدند چرا چنین کاری کردی؟ گفت: دوست نداشتم از اینکه بیماری پوستی او را می بینم ناراحت شود. به او گفتند: واقعا که از همه جوانمردان سبقت گرفته ای.

حامد: سبحان الله، خیلی عجیب است. بیست سال با اینکه چشمانش سالم بوده ولی وانمود کرده است که نابیناست تا همسرش نفهمد او بیماری پوستی اش را می بیند.

پدر بزرگ: جوانمردی این است عزیزانم. برای همین به او گفتند از همه جوانمردها سبقت گرفته ای. یکی دیگر از حالات جوانمردی آن است که کسی را که به تو بدی کرده است ببخشی و به او نیکی کنی.

یاسر: ممکن است کسی را که به ما بدی می کند ببخشیم ولی اینکه به او خوبی کنیم، چندان خوشایند و آسان نیست و فقط بزرگان و شایستگان می توانند چنین کاری بکنند.

پدر بزرگ: هدف این است که شما هم از بزرگان و شایستگان باشید پسر. گاهی این کار برخلاف میل باطنی صورت می گیرد، ولی بهتر است از ته دل و با رضایت کامل و با امید به اجر و پاداش خداوند باشد.

حامد: واقعا ما با این مردان بزرگ فاصله و تفاوت بسیار زیادی داریم.

عماد: جایی خواندم که یکی از یاران شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله گفته است: دوست داشتم که با دوستانم چنان رفتار کنم که ایشان با دشمنان و مخالفانش رفتار می کرد.

پدر بزرگ: پسر، شیخ الاسلام مرد بسیار بزرگ و شریفی بود. شاگردش ابن قیم رحمه الله فرموده است: روزی نزد ایشان رفتم تا خبر دهم که بزرگترین و سرسختترین مخالف و دشمن او مرده است. ایشان مرا سرزنش کردند و گفتند: «إنا لله و إنا إليه راجعون» و بلافاصله به خانه همان شخصی رفت که فوت کرده بود و به خانواده او تسلیت گفت و به آنان گفت که من در خدمت شما هستم و هر کمکی نیاز داشته باشید دریغ نخواهم کرد.

یاسر: سبحان الله، ایشان واقعا مرد شریف و بزرگواری بوده است.

پدربزرگ: عجیب‌ترین است که از کسی که به تو بدی کرده است عذرخواهی کنی.

یاسر و حامد: چطور! چطور ممکن است از کسی که به ما بدی کرده است عذرخواهی کنیم!؟

عماد: حتماً دلیلی دارد. صبر کنید تا پدربزرگ برایمان توضیح دهد.

پدربزرگ: بله فرزندان عزیزم، حتی گاهی بهتر است از کسی که به شما بدی کرده است عذرخواهی کنید. اصلاً تعجب نکنید، چون خداوند می‌فرماید: (وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ) شوری/۳۰ «مصیبت و بلائی که به شما می‌رسد به خاطر کارهایی است که خود کرده‌اید و خداوند از بسیاری از گناهان شما گذشت می‌کند.» پس گاهی ممکن است به خاطر گناهی که مرتکب شده‌ایم، از سوی دیگران مورد اذیت و آزار قرار بگیریم که در این صورت مقصر اصلی خود ما هستیم که مرتکب گناه شده‌ایم.

عماد: خدا خیرت دهد پدربزرگ که دل ما روشن و ما را با این اخلاق نیکو آشنا کردید.

# اسراف نکردن

عماد: چقدر پول همراه داری؟

یاسر: پنجاه هزار تومان. تو چقدر داری؟

عماد: من هم پنجاه هزار تومان.

یاسر: آیا برای اردوی تفریحی امروز ثبت نام کرده‌ای؟

عماد: بله، البته.

یاسر: شنیده‌ام که این تفریحگاه از شیک‌ترین و جالب‌ترین تفریحگاه‌هاست.

عماد: بله من هم شنیده‌ام، ولی فراموش نکن که خداوند متعال می‌فرماید: (...وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...) آل عمران/ ۱۹۱ «...و درباره آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند...» و می‌فرماید: (أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ...) اعراف/ ۱۸۵ «آیا به ملک آسمان‌ها و زمین و آنچه خداوند آفریده است نمی‌نگرند...» پس نباید این روز گردش و تفریح را بیهوده و باطل سپری کنیم. باید این‌شاءالله از آن استفاده کنیم.

یاسر: این‌شاءالله. بیا برویم، عجله کن، اتوبوس آمد.

اتوبوس رسید و همگی سوار شدند و به سمت گردشگاه به راه افتادند.

یاسر: به به، چه منظره‌های جالبی، نگاه کن عماد، به آن تپه‌های سرسبز نگاه کن.

عماد: سبحان الله. چقدر زیبا و قشنگ است. واقعا منظره دل‌انگیزی است. (هَذَا خَلَقَ اللَّهُ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ...) لقمان/ ۱۱ «اینها آفریده‌های خدا هستند، شما به من نشان دهید آنان که غیر خدا هستند چه چیزی آفریده‌اند...»

حامد: بله، واقعا همینطور است. به این آبشار و آب فراوانی که از آن سرازیر می‌شود و شرشر دل‌انگیز آن توجه کنید.

عماد: سبحان الله. این همه منظره زیبا در کشور خودمان وجود دارد، پس چرا مردم برای گردش به کشورهای دیگر مسافرت می‌کنند و پول خود را هدر می‌دهند و ممکن است مرتکب چیزهایی شوند که خدا نمی‌پسندد.

حامد: الحمد لله کشورمان سرشار از مناظر طبیعی فوق‌العاده زیبا و باشکوه است (...صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ...) نمل/ ۸۸ «...این آفرینش خداوند است که همه چیز را استوار و دقیق آفریده است...»

عماد و حامد: کجا می‌روی یاسر؟

یاسر: می‌خواهم چیزی برای ناهار بخرم.

عماد و حامد: ما غذا آورده‌ایم، پس لازم نیست چیز دیگری بخری.

یاسر: نه، من هم باید چیزی بخرم.

عماد و حامد: غذای ما کافی است و هیچ دلیلی ندارد چیز دیگری بخری. می‌ترسیم اضافه بیاید.

یاسر: حتما باید چیزی بخرم و با شما سهیم شوم. بله حتما.

به رستوران رفت و غذای بسیاری با خود آورد.

عماد: این همه غذا برای چیست؟

حامد: با چه قیمتی آن را خریدی؟

یاسر: پنجاه هزار تومان.

عماد و حامد: پنجاه هزار تومان؟! همه‌ی پولی که همراه داشتی! چرا این کار را کردی؟ مگر نگفتیم که ما به مقدار

کافی غذا داریم؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «طَعَامُ الْوَاحِدِ يَكْفِي الْاِثْنَيْنِ، وَطَعَامُ الْاِثْنَيْنِ يَكْفِي

الْاَرْبَعَةَ...» «غذای یک نفر برای دو نفر و غذای دو نفر برای چهار نفر کافی است...»

یاسر: چیزی از آن باقی نمی ماند، من خودم می دانم. خیلی گرسنه ام و همه این غذا را می خورم.

همه دور غذا جمع شدند و ناهار خوردند و غذای زیادی باقی ماند. عماد و حامد به غذای پس مانده نگاه کردند و با ناراحتی به یاسر گفتند: مگر نگفتیم که غذا اضافه می آید؟

یاسر: خیلی گرسنه بودم و گمان می کردم همه غذا را می خورم.

عماد: ولی چرا نصیحت برادرانت را گوش نکردی؟

حامد: حالا با این غذاها چکار کنیم؟

یاسر: آن را به یکی از دوستانمان بدهیم.

عماد: بلند شو حامد، غذا را برای دوستان ببر.

حامد رفت و سپس برگشت و غذاها را با خود آورد و به عماد و یاسر گفت: غذا را به اکثر دوستان تعارف کردم ولی هیچکدام آن را قبول نکردند. حالا با آن چکار کنیم؟

یاسر: می توانیم آن را برای شام نگه داریم.

عماد: اینجا که یخچال نداریم و هوا هم خیلی گرم است و اگر تا شب باقی بماند حتما فاسد می شود.

یاسر: پس چاره ای نیست جز اینکه آن را در سطل زباله بریزیم و خودمان را راحت کنیم.

عماد: از همین می ترسیدم. قبلا به تو تذکر داده بودم. این کار جزو اسراف و تبذیر است که شرعا حرام و ممنوع است. خداوند متعال می فرماید: (... وَ لَا تُبَدَّرُ تَبْدِيرًا. إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ...) اسراء/ ۲۶-۲۷ «... و هرگز

اسراف و تبذیر مکن. زیرا تبذیر کنندگان برادران شیاطین هستند...»

یاسر: این اصلا اسراف نیست، چون من خیلی گرسنه بودم و می خواستم در تهیه غذا نقشی داشته باشم.

عماد: اشتباهت را توجیه نکن یاسر. اینکه غذا را خریده ای به این معنی نیست که این کار تو اسراف نیست.

یاسر: خودت را چرا نمی گویی عماد؟ آیا کاری که امروز کردی اسراف نبود؟

عماد: منظورت چیست؟ چه کاری کرده ام که اسراف به حساب می آید؟

یاسر: خودم دیدم که به آن مرد نابینا پنجاه هزار تومان دادی.



عماد: خیلی سعی کردم کسی من را نبیند. ولی چطور می‌توانی صدقه را اسراف به حساب بیاوری؟ استغفار کن یاسر، استغفار کن.

یاسر: بله، این کار نیز اسراف است. می‌توانستی فقط ده هزار یا بیست هزار تومان به او بدهی. ولی اینکه تمام پول خودت را به او بدهی واقعا اسراف است.

عماد: گفتم که از این سخنان توبه و استغفار کن.

حامد بلند شد و برای پایان دادن به جر و بحث برادرانش به آنان گفت: عجله کنید، همه دوستان سوار اتوبوس شدند و فقط ما باقی مانده‌ایم.

اتوبوس به راه افتاد و به خانه برگشتند. همینکه وارد خانه شدند نزد پدر بزرگ رفتند و پیش از هر چیز به او گفتند: پدر بزرگ عزیز، السلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

پدر بزرگ: و علیکم السلام ورحمة الله و برکاته، شما جوانان برومند اسلام خیلی خوش آمدید. امیدوارم از گردش امروز لذت و بهره برده باشید.

هر سه گفتند: الحمد لله. بله خیلی به ما خوش گذشت.

یاسر: با هم بازی و تفریح کردیم و مناظر فوق‌العاده زیبا و شگفت‌انگیزی دیدیم.

حامد: بله، گردش خیلی خوبی بود و خیلی سرحال و شاداب شدیم.

عماد: اردوی خیلی پربرکتی بود پدر بزرگ. در این گردش ایمانمان به خداوند متعال و قدرت آفرینش شگفت‌انگیز او بیشتر شد. هماهنگی و تناسب عجیبی میان شکوفه‌ها و گل‌ها و رنگ‌ها و بوهای دل‌انگیز وجود داشت و منظره‌هایی دیدنی در دشت‌ها، دره‌ها، کوه‌ها و تپه‌ها و همچنین صدای زیبای پرنده‌ها و شرشر آب را دیدیم و شنیدیم.

پدر بزرگ: طبیعی است که باید این مناظر زیبا شما را به یاد بهشت و نعمت‌های آن انداخته باشد. در آنجا نعمت‌هایی وجود دارد که هیچ کسی مشابه آن را ندیده و نشنیده و حتی نمی‌تواند تصورش را هم بکند. بنابراین باید مشتاق و علاقه‌مند به بهشت شوید و به امید ورود به آن، خدا را اطاعت و عبادت کنید.

همه گفتند: آمین، آمین.

عماد: الحمد لله خیلی استفاده کردیم و با ایمان قوی‌تر و شادابی بیشتر و علاقه به درس و علم برگشتیم.

پدر بزرگ: بله درست است. چنین سفرهایی گاهی برای تفریح و افزایش شادابی و نشاط لازم است.

عماد: ولی پدر بزرگ، موضوعی پیش آمد که به خاطر آن با یاسر دچار اختلاف شدیم. لطفا شما قضاوت کنید.

یاسر: بله شما قضاوت کنید. عماد من را متهم به اسراف کرد.

پدر بزرگ: به نظر می‌رسد که شما حتی در اوقات شادی و تفریح هم بدون مشکل نیستید. پناه بر خدا. چه اتفاقی

افتاد عماد؟ اول تو حرف بزن چون بزرگ‌تر هستی.

عماد: من و حامد غذای کافی با خود برده بودیم ولی یاسر اصرار کرد که غذای دیگری بخرد و ما هم از او خواستیم

که این کار را نکند.

پدر بزرگ: حتما یاسر هم رفت و غذا خرید و طبق معمول به حرف شما گوش نداد. اینطور نیست یاسر؟

یاسر: دوست داشتم که من هم سهمی در تهیه غذا داشته باشم.

عماد و حامد: غذای بسیاری باقی ماند و ندانستیم که با آن چکار کنیم و همه را در سطل زباله ریختیم.

پدر بزرگ: این اصلا جایز نیست. این حرام است پسر. چگونه می‌توانیم نعمت‌های خدا را همین‌طوری دور

بریزیم در حالیکه برادران و خواهران مسلمان ما در کشورهای دیگر از گرسنگی می‌میرند؟ مبادا در این کار

سهل‌انگاری کنید. اگر تکرار شود و در خصوص این نعمت‌ها سهل‌انگاری کنیم و آنها را دور بریزیم ممکن است

از آنها محروم شویم. پس خیلی مواظب باشید فرزندان عزیزم.

عماد: درباره همین موضوع یک سؤال داریم.

پدر بزرگ: بفرمایید برسید.

عماد: اگر شخصی پنجاه هزار تومان با خود داشته باشد و یک فقیر نیازمند ببیند و آن پنجاه هزار تومان را به او

بدهد، آیا اسراف کرده است؟

پدر بزرگ: فرزندان عزیزم، ایثار و از خودگذشتگی هرگز اسراف نیست. خداوند متعال می‌فرماید: (...وَيُؤْتِرُونَ

عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) حشر/۹ «...و آنان را به خود ترجیح

می‌دهند، هرچند که خودشان بسیار نیازمند باشند؛ و کسانی که از بخل و حرص نفس خود محفوظ شوند، قطعا

رستگارند.» عمر بن خطاب رضی الله عنه نیز فرموده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم از ما خواست که صدقه بدهیم. به خودم گفتم: امروز از ابوبکر صدیق رضی الله عنه سبقت می‌گیرم و بیشتر از ایشان صدقه می‌دهم. برای همین، نصف اموال خودم را به عنوان صدقه به نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بردم. ایشان پرسیدند: «برای خانواده‌ات چه چیزی باقی گذاشته‌ای؟»، عرض کردم: نصف دیگر اموالم را. سپس ابوبکر رضی الله عنه آمد درحالی‌که تمام اموال خود را برای صدقه آورده بود. رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسید: «برای خانواده‌ات چه چیزی باقی گذاشته‌ای؟»، ایشان پاسخ داد: خداوند متعال و پیامبر او را برایشان گذاشته‌ام. عمر رضی الله عنه می‌فرمود: به خدا قسم هرگز نمی‌توانم از ابوبکر رضی الله عنه جلو بیفتم.

عماد: گوش بده یاسر. گوش بده و یاد بگیر.

حامد: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «مَا مِنْ يَوْمٍ يُصْبِحُ الْعِبَادُ فِيهِ إِلَّا مَلَكَانِ يَنْزِلَانِ، فَيَقُولُ أَحَدُهُمَا: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُنْفِقًا خَلْفًا، وَيَقُولُ الْآخَرُ: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُمْسِكًا تَلْفَاءً.» «هر روزی که بندگان صبح می‌کنند دو ملائکه نازل می‌شوند؛ یکی از آنان می‌گوید: خدایا، به کسی که (در راه تو) انفاق می‌کند عوض بده؛ و دیگری می‌گوید: خدایا، به کسی که از انفاق خودداری می‌کند ضرر و زیان برسان.»

پدر بزرگ: بله کاملاً درست است. همین‌طور خداوند متعال می‌فرماید: (لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...) آل عمران/ ۹۲ «به نیکی (کامل) نمی‌رسید مگر زمانی که از چیزهایی که دوست می‌دارید ببخشید.» و در آیه دیگری می‌فرماید: (... وَ فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ) مطففین/ ۲۶ «... و مسابقه‌دهندگان باید برای به‌دست آوردن این نعمت‌ها با هم مسابقه دهند (و از همدیگر سبقت گیرند).»

# رمضان فرصتی برای تغییر

حامد: سی هزار تومان به من بده یاسر.

یاسر: برای چه؟

حامد: فراموش کرده‌ای دو روز پیش چه توافقی با هم کردیم؟

یاسر: آهان، راست می‌گویی. کاملاً فراموش کرده بودم. عادل هم سی هزار تومان به من داد که با مال خودم می‌شود شصت هزار تومان. بیا این هم شصت هزار تومان.

حامد: پس با این حساب تا حالا صد و پنجاه هزار تومان جمع کرده‌ایم.

یاسر: کدام یک از دوستان هنوز پول نداده است؟

حامد: ناصر، سعید و ابراهیم.

یاسر: چه وقت توپ و تور و سایر وسایل را می‌خری؟ فقط دو روز به رمضان مانده است.

حامد: إن شاء الله امروز تمام وسایل را می‌خرم.

یاسر: امشب پس از نماز عشا لامپ‌ها را وصل می‌کنیم و ورزشگاه را هم کاملاً پاک و تمیز می‌کنیم.

حامد: نگران نباش یاسر، همه چیز پیش از رمضان آماده خواهد شد.

یاسر: باید از تیم عادل جلو بیفتیم. آنها سال گذشته بارها از ما بردند.

حامد: به نظر من آنها قوی‌تر و حرفه‌ای‌تر از ما نیستند، ولی ما فریب محسن را خوردیم و به او تکیه کردیم درحالی‌که او در سطح معمولی و حتی پایین‌تر از معمولی است.

یاسر: امسال تمرینات سنگینی انجام داده‌ام و تمام بازیکنان را شگفت‌زده خواهم کرد و قهرمان واقعی خواهم شد.

حامد: زیاد تند نرو، نیازی به غرور و تکبر نیست، ولی خواهیم دید که هر وقت توپ به من برسد حتماً آن را توی دروازه خواهم زد.

یاسر: عماد هم دارد می‌آید. سعی کن او را راضی کنی که با ما همکاری کند.

حامد: به نظر می‌رسد که عماد مشکل روحی و روانی دارد و اصلاً با ما کنار نمی‌آید.

یاسر: خیلی عجیب است. ما الان در سن شادابی و جنب‌وجوش هستیم، ولی او اصلاً معلوم نیست که به چه چیزی فکر می‌کند.

عماد: السلام علیکم ورحمة الله.

یاسر و حامد: وعلیکم.

عماد: برادران عزیزم، خداوند متعال می‌فرماید: (وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا...) نساء/ ۸۶ «هرگاه کسی به شما سلام گفت، آن را به‌طور بهتری (لااقل) به همان شیوه پاسخ دهید.»

یاسر و حامد: وعلیکم السلام ورحمة الله وبرکاته.

عماد: گمان می‌کنم شما دو نفر مثل سال‌های گذشته در حال آماده شدن برای استقبال از ماه رمضان هستید.

یاسر: منظورت چیست؟

حامد: بله منظورت از این حرف چه بود؟

عماد: منظور خاصی نداشتم، فقط نگران شما هستم.

یاسر با حالت تمسخر گفت: نیازی به دلسوزی و نگرانی تو نداریم، آن را برای خودت نگه دار.

حامد: چرا نگران ما هستی؟

عماد: چون سال گذشته نیز ماه رمضان را با سرگرمی و بازی و شب‌نشینی‌های طولانی و خوابیدن در روز هدر دادید. آخر این چه روزه‌ای است یاسر؟

یاسر دوباره با حالت تمسخر گفت: می‌توانی نمازگزاران را در مسجد نصیحت کنی. ما نیازی به نصیحت و موعظه تو نداریم.

عماد: می‌خواهی جر و بحث بکنی یاسر؟ مگر هنوز ارزش و جایگاه این ماه مبارک را درک نکرده‌ای؟

حامد: فعلاً کاری به یاسر نداشته باش. راستی چرا در بازی‌ها و تفریح‌های ما شرکت نمی‌کنی؟

عماد: چرا باید با ارزش‌ترین و گرانبهارترین وقت زندگی‌مان را صرف بازی و سرگرمی کنیم؟ ماه رمضان فقط یک ماه است و حتی گناهکاران نیز در این ماه به سوی خدا بازی‌گردند و توبه می‌کنند.

حامد: ولی ما هنوز در ابتدای زندگی و عمر خود هستیم و اشکالی ندارد که بازی‌ها و سرگرمی‌های مباحی داشته باشیم.

عماد: به این می‌گویی سرگرمی مباح؟ شما با این کارها روزه خودتان را کاملاً ضایع می‌کنید. اصلاً تو در ماه رمضان چقدر قرآن حفظ می‌کنی؟

حامد ساکت شد و هیچ جوابی نداد.

عماد: راستش را بگو، چقدر قرآن حفظ می‌کنی؟ نمی‌دانی اگر این یک ماه را صرف تلاوت و حفظ قرآن بکنی چه خیر و پاداش فراوانی به دست می‌آوری؟

یاسر از دور گفت: عجله کن حامد، هنوز توپ و تور و باقی وسایل را نخریده‌ایم.

حامد: ببخشید عماد، بعداً همدیگر را می‌بینیم.

عماد: إن شاء الله، إن شاء الله.

عماد نزد پدر بزرگ رفت و گفت: السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

پدر بزرگ: وعلیکم السلام ورحمة الله وبرکاته، خیلی خوش آمدی.

عماد: سلامت باشید. حالتان چطور است؟ خوب هستید الحمد لله؟

پدربزرگ: بله، الحمد لله خوبم و از خداوند متعال می‌خواهم که به ما توفیق دهد از رمضان امسال نیز استفاده کنیم و نماز و روزه‌هایمان را به خوبی ادا کنیم و آنها را از ما بپذیرد.  
عماد: آمین.

پدربزرگ: یاسر و حامد کجا هستند؟

عماد: متأسفانه رفتند.

سپس عماد کمی ساکت شد و پدربزرگ از او پرسید: کجا رفتند پسر؟

عماد: رفتند که توپ و تور و یک سری وسایل دیگر بخرند تا ورزشگاه را آماده کنند و برای بازی و شب‌بیداری در ماه رمضان آماده شوند.

پدربزرگ: پناه بر خدا، مردم با انجام دادن طاعات و عبادات بیشتر، برای استقبال از ماه خیر و برکت آماده می‌شوند، ولی این بچه‌ها برای بازی و سرگرمی آماده می‌شوند.

حامد و یاسر به خانه برگشتند. یاسر به حامد گفت: مواظب باش که پدربزرگ تو را نبیند، چون اگر تو را با این وسایل ببیند تمام نقشه‌هایمان را به هم می‌زند.

حامد: ولی اگر ما را هم نبیند بعداً می‌داند که چکار می‌کنیم.

یاسر: کاملاً درست است، چون عماد وظیفه‌اش را انجام می‌دهد و به او خبر می‌دهد.

حامد: بگذار خبر بدهد، خودم پدربزرگ را راضی می‌کنم.

حامد نزد پدربزرگ آمد و گفت: پدربزرگ عزیزم، السلام علیکم.

پدربزرگ: و علیکم السلام و رحمة الله. کجا بودی حامد؟ یاسر کجاست؟

یاسر: من اینجا هستم پدربزرگ، السلام علیکم.

پدربزرگ: و علیکم السلام. کجا بودید فرزندانم؟

حامد: رفته بودیم گردش تا پس از یک روز درس خواندن و نوشتن تکالیف، مقداری استراحت کنیم.

پدربزرگ: خیلی خوب است. امیدوارم راست بگویی.

حامد با دستپاچی گفت: بله بله راست می‌گویم. راست می‌گویم. درس‌هایم را خوانده‌ام.

عماد: راستش را به پدربزرگ بگو. صبح درس می‌خواندی، ولی الان کجا بودی؟

حامد: پس از مرور درس‌ها، رفتیم که یک توپ بخریم و بازی کنیم.

پدربزرگ: یعنی در شب‌های ماه مبارک رمضان بازی می‌کنید؟ مردم در این شب‌ها نماز می‌خوانند و شما بازی می‌کنید و خودتان را از خیر و اجر و پاداش بزرگ محروم می‌سازید؟

یاسر: نه پدربزرگ، ما نمازمان را به جماعت و در مسجد می‌خوانیم و پس از نماز دنبال بازی می‌رویم.

پدربزرگ: تا چه ساعتی بازی می‌کنید؟ حتما تا وقت سحری بازی می‌کنید و سپس سحری می‌خورید و نماز صبح را می‌خوانید و می‌خوابید و چند دقیقه قبل از اذان مغرب بیدار می‌شوید!

عماد: بله پدربزرگ، دقیقا همین کار را می‌کنند و نماز ظهر و عصر را نمی‌خوانند.

پدربزرگ: فرزندان عزیزم، ماه رمضان ماه مغفرت و رحمت و رهایی از آتش جهنم است و نباید اینطوری به استقبال آن بروید، زیرا پناه بر خدا فقط افراد خسارتمند و بدبخت چنین کارهایی می‌کنند.

عماد: ولی پدربزرگ، چگونه باید به استقبال این ماه مبارک برویم؟

پدربزرگ: انسان مسلمان باید از فرارسیدن این ماه خوشحال شود و دعا کند که خداوند متعال او را موفق به عبادت در این ماه مبارک بفرماید و یاری‌اش دهد که روزه را خوب و کامل بگیرد و نمازهایش را صحیح و به موقع بخواند و همچنین دعا کند که خداوند متعال، نماز و روزه و سایر عبادات را از او بپذیرد.

عماد: اگر یکی از ما مشغول انجام دادن کاری مخالف با دستورات خداوند متعال باشد، باید چکار کند؟

پدربزرگ: باید این موارد را رعایت کند: ۱- کاملا از این کار دست بکشد. ۲- با صدق و اخلاص توبه کند و به خداوند متعال روی بیاورد. ۳- تصمیم جدی بگیرد که این کار و سایر کارهای نادرست و مخالف با شرع را انجام ندهد. ۴- تلاش کند کارهای خوب بسیاری انجام دهد. ۵- همیشه نفس خودش را محاسبه و آن را به خاطر تقصیر و کوتاهی سرزنش کند.

حامد: ولی پدربزرگ، ما نوجوان هستیم و اسلام هم تفریح و سرگرمی مباح را برای ما حرام نکرده است.



پدر بزرگ: پسر، رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است: «كُلُّ شَيْءٍ لَيْسَ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَهُوَ لَعْوٌ وَهُوَ أَوْ سَهُوٌ إِلَّا أَرْبَعَ خِصَالٍ: مَشَى الرَّجُلُ بَيْنَ الْغَرَضَيْنِ وَ تَأْدِيْبُهُ فَرَسَهُ وَ مُلَاعَبَتَهُ أَهْلَهُ وَ تَعَلَّمَ السَّبَاحَةَ.» «هر چیزی که جزو ذکر و یاد خدا نباشد، بیهوده و لهو و اشتباه است، بجز چهار چیز: دویدن (مسابقه دو)، تربیت اسب (و آموزش اسب سواری)، بازی و شوخی با خانواده و یادگیری شنا.» سرگرمی مباح همین است، به شرطی که انسان مرتکب حرام و یا دچار ترک واجبات نشود.

عماد: بعضی از مردم در ماه مبارک رمضان توبه می کنند و نماز می خوانند و روزه می گیرند، ولی پس از رمضان دوباره به همان وضعیت قبلی برمی گردند.

پدر بزرگ: اینها انسان های بسیار بدی هستند که خداوند متعال را فقط در ماه رمضان می شناسند.

عماد: بعضی از مردم نیز ماه رمضان را به ماه خوابیدن و تنبلی و سستی و بطالت تبدیل کرده اند.

پدر بزرگ: اینها هم کار بسیار بد و خطرناکی می کنند. بهتر است بدانید که «غزوه بدر» که مسلمانان بر کافران پیروز شدند در ماه رمضان بود. همچنین مسلمانان در ماه رمضان مکه را فتح کردند و آن را به دار اسلام (سرزمین اسلام) تبدیل کردند. پس ماه مبارک رمضان مملو از افتخارات و دستاوردهای بزرگ است. بله، رمضان ماه جهاد و عبادت و سعی و تلاش است نه ماه خوابیدن و تنبلی و سستی و اتلاف وقت.

عماد: برای کسانی که وقت خود را هدر می دهند و نمی دانند که از این ماه مبارک به خوبی استفاده کنند چه نصیحتی دارید؟

پدر بزرگ: باید فضایل و ویژگی های این ماه را بشناسند. خداوند متعال این ماه را به انجام فریضه روزه اختصاص داده و قرآن کریم را در آن نازل فرموده است. در این ماه درهای بهشت باز می شوند و درهای جهنم بسته می شوند و پاداش کارهای خوب چند برابر می شود و خطاها و لغزش ها بخشیده می شود و شیاطین به زنجیر کشیده می شوند و جن های سرکش مهار می شوند. شب قدر که بهتر از هزار ماه است در این ماه مبارک قرار دارد و هر کس از روی ایمان به خداوند متعال و با نیت کسب رضایت او در این ماه روزه بگیرد و نماز شب بخواند، خداوند متعال گناهان گذشته و آینده او را می بخشد.

عماد: واقعا اینها فضایل و ارزش های بسیار بزرگی است و انسان مسلمان باید خوب به آنها بیندیشد و تلاش کند که آنها را از دست ندهد و بیشترین بهره را از آنها ببرد.

پدربزرگ: فرزند عزیزم، موفق واقعی کسی است که خداوند او را موفق کرده و یاری اش داده باشد و محروم واقعی نیز کسی است که این خوبی‌ها و فضیلت‌ها را می‌شناسد، ولی امکان عمل به آنها را نمی‌یابد.

عماد: پدربزرگ عزیزم، نصیحت‌های بسیار زیبایی بود. ببخشید مزاحم شما شدیم. خداوند متعال به شما پاداش نیکو عطا بفرماید.

پدربزرگ: نوه‌های عزیزم، من باید از شما تشکر کنم. خداوند متعال به شما هم پاداش نیکو عطا بفرماید. شما این فرصت را برایم فراهم کردید که این خوبی‌ها و فضایل را به خودم و به شما یادآوری کنم. ولی یاسر و حامد هم باید قول بدهند که دیگر سراغ کارهای پوچ و بیهوده و بی‌ارزش نروند و از فضایل این ماه مبارک استفاده کنند.

یاسر و حامد: پدربزرگ عزیز و مهربان، ما به شما قول می‌دهیم. شما هم دعا کنید که خداوند متعال، ما را موفق کند و راه راست را به ما نشان بدهد، زیرا این موفقیت‌ها فقط به دست اوست.

# واجب همیشگی

پدر بزرگ قرآن می‌خواند.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا. لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَ يُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ عَافُوًّا رَحِيمًا) احزاب/ ۲۳-۲۴ «در میان مؤمنان مردانی هستند که در عهد و پیمانی که با خدا بستند صادق و راستگو بودند. عده‌ای پیمان خود را به سر برده و (شهادت شدند و) عده‌ای نیز در انتظارند. آنان هیچ گونه تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود نداده‌اند. هدف این است که خداوند صادقان را به خاطر صدقشان پاداش بدهد و منافقان را هر گاه بخواهد عذاب کند و یا (اگر توبه کنند) آنان را ببخشد و توبه‌شان را بپذیرد، چرا که خداوند آمرزنده و مهربان است.»

صدای در آمد و پدر بزرگ گفت: بفرمایید، بفرمایید.

بچه‌ها وارد شدند و گفتند: السلام عليك و رحمة الله و برکاته.

پدر بزرگ: و عليكم السلام و رحمة الله و برکاته. خیلی خوش آمدید. بنشینید فرزندانم، بنشینید.

حامد: به کدام آیه رسیدید پدر بزرگ؟ تلاوت شما خیلی زیبا و دلنشین است.

پدر بزرگ: آیه بیست و چهار سوره احزاب که می‌فرماید: (لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ...).

بچه‌ها: خدایا، ما را هم از راستگویان و صادقان قرار بده.

پدر بزرگ: آمین.

عماد: لطفا درباره فضیلت و ارزش راستگویی و جایگاه و منزلت راستگویان برای ما صحبت کنید.

حامد: بله، امروزه دروغ خیلی رواج یافته و دروغگویان خیلی زیاد شده‌اند و بسیاری از مردم به‌ویژه در خرید و فروش‌ها به دروغ گفتن روی آورده‌اند.

پدربزرگ: خداوند متعال مردم را به دو گروه باایمان راستگو؛ و منافق دروغگو تقسیم فرموده است.

عماد: درست است، زیرا ایمان بر اساس راستگویی و نفاق هم بر اساس دروغ است.

پدربزرگ: همیشه راستگو باشید عزیزانم، زیرا راستگویی اصل رستگاری و کلید نجات است. یک بار مردی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفت و درباره عبادت‌های اسلام از ایشان سؤال پرسید. رسول الله صلی الله علیه وسلم این عبادت‌ها را برای او نام بردند. آن مرد گفت چیزی به آنها اضافه و چیزی از آنها کم نمی‌کنم. به نظر شما پیامبر صلی الله علیه وسلم به او چه فرمود؟

عماد و حامد گفتند: به او فرمود اگر راست بگوید رستگار می‌شود.

پدربزرگ: بله، اگر راست بگوید رستگار می‌شود. ابوبکر صدیق فرموده است: همیشه راست بگویید، زیرا راستگویی همراه با نیکوکاری است و هر دوی آنها انسان را به بهشت می‌برند.

عماد: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «إِنَّ الصَّدْقَ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ وَإِنَّ الْبِرَّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَصْدُقُ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ صِدِّيقًا.» «صدق و راستگویی انسان را به سوی نیکوکاری و نیکوکاری هم او را به سوی بهشت هدایت می‌کند و انسان همچنان راست می‌گوید تا اینکه نزد خدا به‌عنوان بسیار راستگو نوشته می‌شود.»

حامد: یکی از بزرگان هم فرموده است اگر یک شب خدا را صادقانه عبادت کنم برایم بهتر از این است در راه خدا جهاد کنم.

پدربزرگ: یاسر، چرا در این بحث مهم شرکت نمی‌کنی؟

یاسر: حرف‌های قشنگی می‌زنید، ولی من عادت کرده‌ام که بیشتر بشنوم و کمتر سخن بگویم.

پدربزرگ: کار خوبی می‌کنی فرزندم، ولی در چنین جلسات و بحث‌هایی خودت را از خیر و اجر و پاداش محروم نکن و در بحث‌ها شرکت کن، زیرا همنشینی و هم‌صحبتی با چنین افرادی زیانی برای تو ندارد.

یاسر: یکی از بزرگان سخنی دارد که برایم خیلی جالب است. ایشان گفته است: کسی که فرض همیشگی را انجام ندهد فرض موقت از او پذیرفته نمی‌شود.

حامد: یعنی چه؟

یاسر: فرض همیشگی همان راستگویی و صدق است.

پدر بزرگ: یعنی بعضی فرض‌ها هستند که در اوقات مشخصی انجام می‌شوند مثل نماز، روزه، حج و زکات که هر کدام وقت خاصی دارند که خداوند متعال آن را مشخص فرموده است. به اینگونه فرض‌ها موقت می‌گویند، یعنی وقت مشخصی دارند. ولی فرض‌های همیشگی و دائمی همانطور که یاسر گفت فرض‌هایی مثل صدق و راستگویی هستند که همیشه و در هر وقتی فرض هستند و صحیح نیست که گاهی راستگو و گاهی دروغگو باشیم.

حامد: و همچنین نباید این حدیث را فراموش کنیم که می‌فرماید: «آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ: إِذَا حَدَّثَ كَذِبًا وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَإِذَا أُؤْتِمِنَ خَانَ.» «نشانه منافق سه چیز است: هرگاه سخن بگوید دروغ می‌گوید و هرگاه وعده بدهد خلاف وعده می‌کند و اگر امین شمرده شود خیانت می‌کند.»

پدر بزرگ: بله کاملاً درست است. همینطور باید بدانید که در روز آخرت فقد صدق و راستی موجب نجات انسان می‌شود، چون خداوند متعال فرموده است: (... هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ...) مائده/۱۱۹ «این روزی است که فقط صدق و راستی به راستگویان سود می‌رساند.»

عماد: برای همین خداوند متعال از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم خواسته است که این دعا را بخواند: (... رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ...) اسراء/۸۰ «پروردگارا، مرا صادقانه (به هر کاری) وارد کن و صادقانه (از آن) بیرون بیاور.»

حامد: بله، انسان آنقدر راست می‌گوید تا نزد خداوند متعال به عنوان راستگو ثبت می‌شود.

پدر بزرگ: عزیزانم، همیشه راستگو باشید حتی اگر مشکلاتی برای شما فراهم کند و همیشه با راستگویان باشید اگرچه تعدادتان کم باشد. خداوند متعال می‌فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) توبه/۱۱۹ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و با راستگویان باشید.»

عماد: بله پدر بزرگ، همراهی و همنشینی با راستگویان سبب رسیدن به بزرگ‌ترین مقام و منزلت‌ها و موجب همنشینی با پیامبران و شهیدان و صالحان می‌شود (... وَ حَسَنَ أَوْلِيَاكَ رَفِيقًا) نساء/۶۹ «و آنان چه دوستان خوبی هستند.»

یاسر: چگونه راستگویی را یاد بگیریم و از راستگویان باشیم؟

پدر بزرگ: سؤالی به جا و باارزش است و حتما باید به آن پاسخ داده شود. اسماعیل مخزومی فرموده است: عبدالملک بن مروان از من خواست همانطور که به فرزندانش قرآن می آموزم، صدق و راستگویی را هم به آنان یاد دهم و آنان را از دروغ گفتن باز دارم حتی اگر سبب کشته شدن آنان شود.

حامد: از قدیم گفته اند که هیچ تکه گوشتی نزد خدا محبوب تر از زبان انسان راستگو نیست و هیچ تکه گوشتی نزد او بدتر از زبان انسان دروغگو نیست.

پدر بزرگ: درست است پسر. کسی که راستگو باشد، خداوند از او راضی می شود.

یاسر: همچنان این سؤال در ذهنم باقی مانده است که چگونه صدق و راستگویی را بیاموزیم و از راستگویان باشیم؟

پدر بزرگ: اولین قدم این است که حقیقت صدق و راستگویی را بشناسی.

یاسر: حقیقت صدق چیست؟

پدر بزرگ: حقیقت صدق این است که حتی در شرایطی که فقط به وسیله دروغ نجات می یابی باز هم راست بگویی. این راستگویی در گفتار است.

عماد: باید حتی در شرایطی که ممکن است به سبب راستگویی ضرر کنی باز هم راست بگویی، زیرا در این صورت نیز راستگویی واقعا به نفع تو خواهد بود و حتی اگر احساس کنی دروغ گفتن به نفع توست باز هم از آن دوری کنی، زیرا در هر صورت به زیان توست.

پدر بزرگ: صدق در عمل نیز این است که کارهای تو مطابق با گفته های تو باشد. یعنی هم در دل و هم در عمل و ظاهر، موافق و پیرو حقیقت باشی.

حامد: ولی آیا بجز صدق در گفتار و صدق در عمل نوع دیگری از صدق هم وجود دارد؟

پدر بزرگ: بله البته، صدق انواع دیگری هم دارد که مهم ترین آنها صدق در قصد و نیت است.

یاسر: منظور از صدق در قصد و نیت چیست؟

پدربزرگ: این است که در قصد و نیت خود صادق باشی و هرگاه عملی را برای خدا انجام می‌دهی، هدفت فقط اطاعت و کسب رضایت او باشد و اصلاً بدنبال کسب شهرت و تعریف و تمجید دیگران و محبوب و محترم شدن در میان مردم نباشی.

حامد: آیا نوع دیگری هم وجود دارد؟

پدربزرگ: بله، صدق در اراده و تصمیم. یعنی هرگاه تصمیم گرفتی کار خوبی انجام بدهی دچار دودلی و تردید نشوی و آن کار خوب را انجام بدهی.

بچه‌ها: لطفاً برای ما مثالی بیاورید.

پدربزرگ: اگر تصمیم گرفتی که مقداری از اموال خودت را صدقه بدهی، عجله کن و آن را به تأخیر نینداز، وگرنه در اراده و تصمیم خود صادق نیستی.

عماد: لطفاً نمونه‌هایی واقعی از انسان‌های نیکوکار برایمان بگویید تا انگیزه و شور و شوق بیشتری پیدا کنیم و محبتمان نسبت به راستی و راستگویان بیشتر شود.

پدربزرگ: خیلی خوب. می‌گویند یک نوجوان طالب علم، همراه یک کاروان به مسافرت رفت. مادرش به او توصیه کرده بود که همیشه راست بگوید و هیچ وقت دروغ نگوید. تعدادی راهزن جلوی آنان را گرفتند و از او پرسیدند: چه چیزی با خود داری؟ گفت: چهار دینار (سکه طلا). گمان کردند شوخی می‌کند. او را به حال خودش رها کردند. دوباره یکی از آنان از او پرسید: چه چیزی داری؟ گفت: چهار دینار. این بار او را نزد رئیس دزدان بردند. رئیس دزدان از او پرسید: چه چیزی سبب شد راست بگویی؟ گفت: به مادرم قول داده‌ام که همیشه راست بگویم و نمی‌خواستم قولی را که به او داده‌ام فراموش کنم. رئیس دزدان با صدای بلند شروع به گریه کرد و از کار خود پشیمان شد و توبه کرد و اموالی را که از کاروانیان گرفته بودند به آنان پس داد.

یاسر و حامد: لطفاً یک مثال دیگر بزنید.

پدربزرگ: حتماً همه شما داستان آن سه نفر را می‌دانید که در غزوه تبوک برای جهاد به همراه رسول الله صلی الله علیه و سلم نرفتند.

بچه‌ها: بله می‌دانیم. داستان کعب و دو نفر دیگر.

پدر بزرگ: کعب به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: به خدا قسم اگر نزد شخص دیگری غیر از شما نشسته بودم می توانستم اشتباه خودم را توجیه کنم و او را راضی کنم، چون مهارت زیادی در بحث و گفتگو دارم، ولی قسم به خدا می دانم اگر امروز به شما دروغ بگویم تا از من راضی شوید، ممکن است خداوند متعال دروغم را آشکار کند و شما از دستم ناراحت شوید، ولی اگر راست بگویم و شما از دستم ناراحت شوید، امیدوارم به اجر و پاداش آخرت برسم.

بچه ها: واقعا کعب انسان بسیار خوبی بود. صادقانه توبه کرد و با خداوند متعال و پیامبر او صلی الله علیه وسلم صادق و راستگو بود.

پدر بزرگ: برای همین کعب رضی الله عنه می گفت به خدا قسم پس از اینکه خداوند متعال مرا به دین اسلام هدایت فرمود بزرگ ترین نعمتی که به من عطا کرد همان راستگویی ام با رسول الله صلی الله علیه وسلم بود. چون به او دروغ نگفتم و مثل کسانی که به ایشان دروغ گفته بودند، بدبخت و بی چاره نشدم.

یاسر: لطفا مثال دیگری بزنید.

پدر بزرگ: ربیع بن حراش هرگز دروغ نگفته بود. حجاج بن یوسف از این موضوع باخبر شد. ربیع دو پسر داشت که با حجاج مخالف بودند. حجاج دنبال ربیع فرستاد و از او پرسید: پسرانت کجا هستند؟ ربیع می دانست که اگر راست بگوید حجاج پسرانش را خواهد کشت ولی باز هم از دروغ گفتن خودداری کرد و گفت: هر دو در خانه هستند. سپس گفت: خدایا، خودت کمکمان کن. حجاج از راستگویی او خوشش آمد و پسرانش را بخشید.

عماد: پدر بزرگ، باور کنید انسان دروغگو فقط به این دلیل که هیچ ارزش و احترامی برای خودش قائل نیست دروغ می گوید.

پدر بزرگ: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «أَنَا زَعِيمٌ بِبَيْتٍ فِي رِبْضِ الْجَنَّةِ لِمَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كَانَ مُحِقًّا وَبَيْتٍ فِي وَسْطِ الْجَنَّةِ لِمَنْ تَرَكَ الْكَذِبَ وَإِنْ كَانَ مَارِحًا وَبَيْتٍ فِي أَعْلَى الْجَنَّةِ لِمَنْ حَسَنَ خُلُقَهُ.» «من ضامن خانه ای در اطراف بهشت هستم برای کسی که جر و بحث و دعوا را ترک کند هرچند که حق با او باشد و خانه ای در وسط بهشت برای کسی که دروغ را ترک کند هرچند به شوخی باشد و خانه ای در بالای بهشت برای کسی که اخلاق خوب و پسندیده داشته باشد.»

حامد: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه فرموده است: دروغ نه جدی و نه شوخی جایز نیست.

پدر بزرگ: خداوند متعال فرموده است: (وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) توبه/ ۱۱۹ «و با راستگویان باشید.»





# زود خوابیدن

یاسر: عجله کن عماد، زود باش بیا، تلویزیون یک گفتگوی جذاب و مفید پخش می‌کند. کمی ساکت شد و دوباره گفت: بلند شو بیا، برنامه‌ای مفید و زیبا و سرگرم‌کننده است.

عماد: آه، دست از سرم بردار؛ من دوست ندارم دیر بخوابم. عادت کرده‌ام که زود بخوابم تا به این حدیث عمل کنم که فرموده است: «لَا سَمَرَ بَعْدَ الصَّلَاةِ...» «بیدار ماندن پس از نماز عشا جایز نیست...»

یاسر: برنامه مفید و قشنگی است و چیزهای خیلی زیادی از آن یاد می‌گیری که برای زندگی و حل مشکلات به دردت می‌خورد.

عماد: اجازه بده خیلی واضح با تو حرف بزنم. تو می‌گویی برنامه مفید و قشنگی است و چیزهای زیادی از آن یاد می‌گیری که به درد مسائل زندگی و حل مشکلات می‌خورد.

یاسر با اشتیاق گفت: بله درست است.

عماد: اجازه بده حرفم را تمام کنم.

یاسر: بفرما.

عماد: برادر عزیزم، هر روز که نماز صبح را از دست می‌دهی و با تأخیر به مدرسه می‌روی و تکالیفت را انجام نمی‌دهی و همه از دستت می‌نالند و در بین دوستانت بی‌حال و حوصله می‌نشینی، تمام اینها نتیجه دیر خوابیدن است.

یاسر با آشفتگی گفت: حرفهایی که می‌زنی درست است، ولی من به دیر خوابیدن عادت کرده‌ام و نمی‌توانم زود بخوابم و واقعا از اینگونه برنامه‌ها و گفتگوها استفاده می‌کنم.

عماد: فرض کنیم که این برنامه‌ها مفید هستند و چیزهای زیادی از آنها یاد می‌گیری، ولی در طول هفته فقط یک بار پخش می‌شود و سایر روزهای هفته مشغول تماشای فیلم سینمایی یا سریال و یا مسابقات فوتبال و کشتی و برنامه‌های سرگرم‌کننده و بی‌محتوا هستی که هیچ فایده‌ای ندارند و عمرت را هدر می‌دهند.

در این هنگام کسی در زد.

عماد و یاسر: کیست در می‌زند؟

حامد: حامد هستم، اجازه هست وارد شوم؟

عماد و یاسر: بفرما.

حامد در را باز کرد و وارد شد و گفت: السلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

عماد و یاسر: و علیکم السلام ورحمة الله و برکاته.

حامد: مثل اینکه درباره موضوع مهمی بحث و گفتگو می‌کردید، از چهره‌هایتان هم معلوم است که بحث شدیدی بوده است.

عماد: بله درست است. برادرمان یاسر اصرار می‌کند که با او پای تلویزیون بنشینم و برنامه‌ای را که تا دقایقی دیگر شروع می‌شود تماشا کنیم.

حامد: مگر چه اشکالی دارد؟ این برنامه واقعا مفید است و خود من هم چیزهای خوبی از آن می‌آموزم.

عماد: من نمی‌گویم که اینگونه برنامه‌ها و گفتگوها هیچ فایده‌ای ندارند، ولی نیازی به آنها ندارم و اگر مشغول حفظ آیاتی از قرآن کریم باشم یا آیاتی را که حفظ کرده‌ام مرور کنم به نظرم بهتر است و از دهها برنامه مثل این برنامه‌ها برایم جالب‌تر است. فراموش نکنید که با خواندن هر حرف از قرآن ده کار نیک برایتان نوشته می‌شود و هر کار نیک نیز ده اجر و پاداش دارد.

حامد به یاسر گفت: بله درست است. این یک مسأله شخصی است، پس به عماد اصرار نکن و بگذار بخوابد. این برایش بهتر است.

عماد به حامد گفت: خدا خیرت بدهد که رعایت حالم را می‌کنی و حرف‌هایم را تأیید می‌کنی، ولی لازم است که برادرمان یاسر را هم نصیحت کنی، زیرا دین نصیحت است. به او بگو که نباید هر شب دیر بخوابد و نماز صبح را نخواند و با تأخیر به مدرسه برود و ...

حامد به یاسر گفت: بله یاسر، عماد راست می‌گوید. باور کن او خیرخواه و دلسوز توست.

در این هنگام پدر بزرگ نزد آنان آمد و گفت: چرا نخوابیده‌اید عزیزانم؟ مثل اینکه مشغول بحث و گفتگو بوده‌اید. موضوع چیست؟

عماد: یاسر هر شب چندین ساعت پای تلویزیون می‌نشیند و ادعا می‌کند که چیزهای مفیدی از آن یاد می‌گیرد، درحالی‌که نماز صبح را از دست می‌دهد و تکالیف مدرسه را انجام نمی‌دهد و علاوه بر این اصرار می‌کند که من هم با او به تماشای تلویزیون بنشینم.

پدر بزرگ: این یک خطای بسیار زشت و ضرر بسیار بزرگ است. دیر خوابیدن حتی اگر به خاطر کارهای خوب باشد ولی سبب از دست رفتن نماز صبح شود، باز هم حرام است.

سپس گفت: بنشینید فرزندانم، بنشینید. باید این اصل و قانون را رعایت کنیم: قانون مصلحت و ضرر. این شب‌بیداری و دیر خوابیدن همانطور که می‌دانیم سبب زیان‌های بزرگی می‌شود که بزرگ‌ترین آنها نخواندن نماز صبح و تنبلی و بی‌حالی در طول روز است.

عماد: بله درست است، همچنین سبب از دست رفتن خیر و پاداش بسیاری می‌شود، زیرا یکی از مجازات‌ها و پیامدهای هر گناه این است که گناه دیگری بدنبال خود می‌آورد و همینطور یکی از پاداش‌های کار خوب این است که کار خوب دیگری بدنبال دارد.

پدر بزرگ: آفرین فرزند عزیزم، همینطور است که می‌گویی. پیامبر گرامی ما صلی‌الله‌علیه‌وسلم فقط از روی خیرخواهی و دلسوزی برای امت اسلامی، توصیه کرده است که پس از نماز عشا از شب‌نشینی و دیر خوابیدن بپرهیزند.

پدر بزرگ چند لحظه ساکت شد و سپس گفت: صحابی بزرگوار عبدالله بن مسعود رضی‌الله‌عنه فرموده است: رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم شب‌نشینی پس از نماز عشا را از ما منع فرمود. ام‌المؤمنین عایشه رضی‌الله‌عنها روایت کرده است که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «لَا سَمَرَ بَعْدَ الصَّلَاةِ إِلَّا لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ: لِمَسَافِرٍ أَوْ مُصَلٍّ». «بیدار ماندن پس از نماز عشا جایز نیست، مگر برای دو نفر: کسی که مسافر است و کسی که نماز شب می‌خواند.»

عماد: پس با توجه به این حدیث، امروزه اکثر مردم در این زمینه مخالف با راه و روش پیامبر صلی الله علیه وسلم عمل می کنند.

پدر بزرگ: بله درست است فرزندم. به تعداد نمازگزاران در هنگام نماز صبح نگاه کنید. آنان کمتر از هر نماز دیگری هستند. پس بسیار مواظب باشید که جزو کسانی نباشید که این حدیث درباره شان آمده است: «أَنْقَلُ الصَّلَاةَ عَلَى الْمُنَافِقِينَ صَلَاةُ الْعِشَاءِ وَ صَلَاةُ الْفَجْرِ وَ لَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِيهِمَا لَأَتَوْهُمَا وَلَوْ حَبَوًّا وَ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَمَرَ بِالصَّلَاةِ فَتُقَامَ ثُمَّ أَمَرَ رَجُلًا فَيُصَلِّيَ بِالنَّاسِ ثُمَّ أَنْطَلِقَ مَعِيَ بِرِجَالٍ مَعَهُمْ حُزْمٌ مِنْ حَطَبٍ إِلَى قَوْمٍ لَا يَشْهَدُونَ الصَّلَاةَ فَأُحْرَقَ عَلَيْهِمْ بُيُوتُهُمْ بِالنَّارِ.» «سخت ترین نماز برای منافقان، نماز عشا و نماز صبح است و اگر می دانستند که چه اجر و پاداشی دارد حتی اگر به صورت سینه خیز هم بود خود را برای ادای آنها به مسجد می رساندند. می خواستم دستور اقامه نماز بدهم و از کسی بخواهم امامت نماز را بر عهده بگیرد و خودم همراه عده ای که کوله های هیزم بر دوش دارند به سمت کسانی بروم که در نماز جماعت شرکت نکرده اند و خانه هایشان را بر سرشان به آتش بکشم.»

عماد: حدیث بسیار ارزشمند و موضوع بسیار حساس و مهمی است. از خداوند متعال می خواهیم که ما را از این صفت زشت و خطرناک محفوظ بدارد. بنابراین بر همه ما، چه کوچک و چه بزرگ، لازم است که زود بجاویم تا بتوانیم زود بیدار شویم و نماز صبح را به موقع ادا کنیم.

یاسر و حامد: ولی پدر بزرگ، ما گاهی مجبوریم دیر بجاویم.

پدر بزرگ: اگر لازم باشد دیر بجاوید باید فقط برای کارهای خیلی ضروری باشد و به هیچ وجه برای کارهای غیر ضروری دیر نجاوید.

یاسر: ولی من دیشب دیر خوابیدم و نماز صبح را هم در مسجد و به جماعت خواندم.

عماد: کار خوبی کردی. ولی بگو چرا زود بیدار شدی؟ چون می خواستی به اتوبوس برسی و به همراه دوستانت به گردش بروی.

پدر بزرگ: این اصلا کار درستی نیست یاسر. برای رفتن به گردش و تفریح زود بیدار می شوی ولی هر روز برای نماز صبح بیدار نمی شوی، بنابراین، پناه بر خدا، اهمیت بیشتری به بازی می دهی تا به نماز. نماز ستون دین و اولین چیزی است که در روز قیامت مورد سوال و محاسبه قرار می گیرد. بنابراین، اصلا چنین توقعی از تو نداشتم.

یاسر: قول می دهم که به نمازهایم پایبند باشم و در حد توان از دیر خوابیدن پرهیزم.

پدربزرگ: این یک قول است و انسان مسلمان در برابر قول و عهد و پیمان‌ش مسئول است و باید به آن عمل کند، و بدان که منافقان به قولشان عمل نمی‌کنند.

پدربزرگ کمی ساکت شد و سپس گفت: عزیزان من، فراموش نکنید که هر کسی نماز صبح را به جماعت بخواند در پناه خداست و دچار چیزهای ناخوشایند نمی‌شود و در طول روز شاداب و سرحال خواهد بود. اینطور نیست عماد؟

عماد: بله همینطور است. الحمد لله هر روز نماز صبح را در مسجد و به جماعت می‌خوانم.

پدربزرگ: آفرین عماد، خدا خیرت بدهد. و اما شما یاسر و حامد، دوست دارم که شما را هم مثل عماد شاداب و فعال ببینم. او دارد حفظ قرآن کریم را به پایان می‌رساند و دانش آموز رتبه اول مدرسه هم هست.

عماد با صدای آرام: الحمد لله، خدا را شکر که به من این توفیق را عطا فرمود.

# تواضع

حامد: ما شاء الله، ما شاء الله. این همه بزرگی و احترام و افتخار را چطور به دست آوردی؟

یاسر: بله. هر روز یک مصاحبه مطبوعاتی به مدت یک هفته.

حامد: عکس تو هم در تمام روزنامه‌ها چاپ شده است.

عماد: الحمد لله، شکر خدا. اینها همه از لطف و رحمت اوست.

حامد: درست است، ولی راز این موفقیت درخشان در چیست؟

یاسر: به نظر می‌رسد همه چیز را حفظ می‌کردی.

عماد: درست است، حفظ می‌کردم و می‌فهمیدم، ولی قبل از هر چیز این یک توفیق الهی است.

حامد: البته پدر و مادر هم خوب کمکت می‌کردند.

یاسر: کلاس‌های خصوصی هم که خوب می‌رفتی.

عماد: نه یاسر، خودت می‌دانی که ما چنین امکاناتی نداشتیم.

حامد: عجیب این است که همه نمرات بیست بود.

یاسر: حتی به یک سؤال هم پاسخ اشتباه نداده‌ای!

حامد: مدیر مدرسه در مصاحبه با روزنامه‌ها به این نکته اشاره کرده بود.

یاسر: تو چکار می‌کردی عماد؟

حامد: بله، روش مطالعه و حفظ دروس را به ما هم بگو.

عماد: خیلی ساده است. قبل از رفتن به مدرسه درس را می‌خواندم و با دقت خیلی زیاد به معلم گوش می‌دادم و در خانه هم درس‌هایی را که آن روز خوانده بودم مرور می‌کردم.

یاسر تعجب کرد و این کارها به نظرش خیلی کم آمد و پرسید: فقط همین؟ یعنی کار دیگری نمی‌کردی؟

حامد: خیلی می‌ترسم که پس از این موفقیت بزرگ دچار غرور و تکبر شوی.

عماد: خدا خیرت بدهد. راستش نزدیک بود شیطان وسوسه‌ام کند و موفقیت را در نظرم زیبا جلوه دهد و کاری کند که خودم را خیلی مهم و بزرگ بدانم.

حامد: الحمد لله من تاکنون هیچ یک از نشانه‌های غرور و خودبینی را در تو ندیده‌ام، ولی یک دفعه نگرانت شدم. برای همین دوست داشتم از روی دلسوزی و خیرخواهی به تو تذکر بدهم.

عماد: خدا خیرت بدهد. انسان‌های مؤمن آینه همدیگر هستند. لازم بود که مرا نصیحت کنی و من هم وظیفه دارم که نصیحت تو را بپذیرم.

یاسر: ولی چرا اجازه دادی که عکست در روزنامه‌ها چاپ شود؟

عماد: چرا می‌خواهی می‌گیری کنی یاسر؟ الحمد لله من با این کار موافق نبودم. من این عکس‌ها را با هم کلاسی‌ها و معلمان خودم گرفته بودم.

حامد: فعلا این بحث‌ها را کنار بگذار یاسر. مهم این است که برادرمان را نصیحت کنیم و ارزش و فضیلت تواضع و فروتنی را به او یادآوری کنیم.

عماد: باور کنید وقتی خبر این موفقیت را شنیدم سجده شکر به‌جا آوردم و به یاد این آیه افتادم که می‌فرماید: **(...إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ)** حجرات/۱۳ «گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.» و مطمئن بودم که موفق‌های واقعی همان پرهیزگاران هستند.

در این هنگام پدر بزرگ وارد شد و گفت: عزیزانم، السلام علیکم.

چچه‌ها: و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته.



عماد: خدا را شکر که سالم و تندرست هستید پدر بزرگ.

حامد: کی برگشتید پدر بزرگ؟

پدر بزرگ: همین الان رسیدم پسر.

یاسر: بفرمایید بنشینید و استراحت کنید.

پدر بزرگ: بله، (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ)، خداوند به من و شما تقوا و پرهیزگاری عطا کند.

حامد: عماد موفقیت فوق العاده‌ای به دست آورده و رتبه اول را کسب کرده است.

یاسر: موفقیت شگفت‌انگیزی است. حتی یک اشتباه هم نداشته است.

پدر بزرگ: مبارک باشد عماد، خدا در علم تو خیر و برکت بیندازد. از طریق روزنامه‌ها مطلع شدم. پسر، شکر خدا را به خاطر این همه نعمتی که به تو بخشیده است فراموش نکن و مواظب باش که دچار غرور و تکبر و خودپسندی نشوی، زیرا اینها بیماری‌های کشنده‌ای هستند.

عماد: الحمد لله نصیحت‌های شما را فراموش نکرده‌ام. مخصوصاً این حدیث که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَيَّ أَنْ تَوَاضَعُوا حَتَّى لَا يَبْنِيَ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ وَلَا يَفْخَرَ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ.» «خداوند متعال به من وحی کرد که نسبت به همدیگر تواضع و فروتنی کنید تا کسی به دیگری ستم نکند و کسی بر دیگری فخر فروشی نکند.»

پدر بزرگ: رسول الله صلی الله علیه و سلم در حدیث دیگر فرموده است: «...مَا زَادَ اللَّهُ عَبْدًا بِعَفْوٍ إِلَّا عِزًّا وَمَا تَوَاضَعَ أَحَدٌ لِلَّهِ إِلَّا رَفَعَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ.» «خداوند در برابر گذشت بنده‌اش به عزت و بزرگی او می‌افزاید و هر کسی برای خدا فروتنی کند، خداوند او را برتری می‌دهد.»

عماد: ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز فرموده است: «بزرگواری را در تقوا، بی‌نیازی را در یقین و عزت و افتخار را در فروتنی یافته‌ایم.»

پدر بزرگ: پسر باید بدانی که با این موفقیت مورد حسادت قرار می‌گیری. بزرگان گفته‌اند که تواضع یکی از وسایل دستیابی به عزت و افتخار است و هر نعمتی مورد حسادت قرار می‌گیرد بجز تواضع، پس تلاش کن که متواضع و فروتن باشی.

حامد: برادرم عماد را نصیحت کردم و به او تذکر دادم که مبادا دچار غرور و خودپسندی شود و توصیه کردم که خودش را به تواضع و فروتنی آراسته کند. ولی پدربزرگ، بعضی‌ها گمان می‌کنند که تواضع به معنای ذلت و خواری است.

پدربزرگ: رسول الله صلی الله علیه وسلم هرگاه از کنار بچه‌ها رد می‌شد به آنان سلام می‌داد و به دیدن مسلمانان ضعیف و بینوا می‌رفت و از بیماران عیادت می‌کرد و در تشییع جنازه‌ها شرکت می‌فرمود.

حامد: ایشان حتی کفش‌ها و پیراهن خود را وصله پینه می‌کردند و به مهمانی برده‌ها نیز می‌رفتند.

پدربزرگ: باور کنید پیامبرمان صلی الله علیه وسلم تواضع بسیار عجیبی داشتند. روزی یک نفر او را برای صرف غذا دعوت کرد. می‌دانید چه غذایی برای او آماده کرده بود؟

بچه‌ها: چه غذایی؟

پدربزرگ: نان جو با مقداری روغن که بوی آن تغییر کرده بود. ولی پیامبر صلی الله علیه وسلم از روی تواضع و برای اینکه آن مرد خوشحال شود و دلش نشکند، دعوتش را پذیرفت.

عماد: ما واقعا به این اخلاق زیبای تواضع نیاز داریم. لطفا نمونه‌هایی از افراد متواضع برایمان بیاورید تا بیشتر به آن علاقه‌مند و پایبند شویم.

پدربزرگ: عروه پسر زبیر فرموده است: عمر رضی الله عنه را دیدم که یک مشک آب بر دوش گرفته بود. به ایشان گفتم: ای امیر مؤمنان، شما نباید این کار را بکنید. ایشان فرمودند: وقتی که فرستادگان و نمایندگان مردم گوش‌به‌فرمان و مطیع نزد من آمدند، ذره‌ای احساس بزرگی کردم، به همین دلیل تلاش می‌کنم با این کارم آن احساس بزرگی و غرور را از بین ببرم.

یاسر: لطفا یک مثال دیگر هم بزنید.

پدربزرگ: عبدالرحمن بن عوف به خاطر فروتنی و تواضعی که در لباس پوشیدن و سر و وضع خود داشت، از خدمتکارانش تشخیص داده نمی‌شد. ابوهیره نیز یک بار امیر شد. کوله‌بار هیزم را بر دوش می‌گرفت و به مردم می‌گفت راه را برای امیر باز کنید. عمار بن یاسر نیز هنگامی که امیر کوفه بود، خودش علوفه دام‌هایش را بر دوش خود حمل می‌کرد.

حامد: آنان صحابه و یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند که به دست مبارک ایشان تربیت شدند و یار و همراه ایشان بودند و دین را از ایشان فرا گرفتند، به همین دلیل به بلندترین درجات دست یافتند و بر تمام اهل دنیا برتری یافتند.

پدر بزرگ: تابعین هم همینگونه بودند. یعنی کسانی که پس از صحابه رضی الله عنهم آمدند. یکی از پسران عمر بن حامد رحمه الله برای او یک انگشتر به قیمت هزار درهم (سکه نقره) خرید. ایشان از پسر خود خواستند که آن انگشتر را بفروشد و با پول آن به هزار نفر گرسنه غذا بدهد و یک انگشتر دو درهمی برای او بخرد و بر روی نگین آن بنویسد: خدا رحمت کند کسی را که حد و اندازه خود را می شناسد.

عماد: ولی پدر بزرگ، چرا نسل دیگری مثل نسل آنان به وجود نمی آید؟

پدر بزرگ: زیرا ما از دستورات و تعالیم دینی دور شده ایم و ایمانمان ضعیف شده و دنیا و رقابت دنیوی را دوست داریم. به همین دلیل است که دچار این همه ضعف و خود باختگی و عقب ماندگی و سرگشتگی شده ایم.

حامد: ولی خیر و برکت همیشه و تا روز قیامت در میان امت پیامبر صلی الله علیه وسلم وجود دارد.

پدر بزرگ: بله فرزندانم، این از فضل و لطف خداست. تا زمانی که این الگوهای زیبا و شگفت انگیز را داریم که شادابی و شور و اشتیاق به ما می بخشد و عزم و اراده ما را تقویت می کند، هرگز از خیر و برکت محروم نخواهیم شد. اکنون شما موجب چشم روشنی و امید ما هستید و نشانه های خیر و سربلندی در وجود شما نوجوانان و جوانان مسلمان دیده می شود.

یاسر: لطفا مثال دیگری هم بزنید. این موضوع بسیار مهم است و من دوست دارم که خودم را به این اخلاق خوب و پسندیده عادت دهم.

پدر بزرگ: حتما همه شما امام احمد بن حنبل رحمه الله را می شناسید.

بچه ها: بله ایشان را می شناسیم.

پدر بزرگ: یک نفر به ایشان گفت تا زمانی که شما زنده باشید، مردم در خیر و خوشی و سربلندی هستند.

به نظر شما چه چیزی به آن مرد گفت؟

عماد و حامد: نمی دانیم. لطفا شما بگویید.

یاسر: از او تشکر کرد و گفت خدا خیرت بدهد؟

پدربزرگ: نه پسر، چنین چیزی نگفت. ایشان از سخن آن مرد خوشش نیامد و به او فرمود: این حرف را نزن، مگر من چه برتری و فضیلتی نسبت به مردم دارم؟

عماد: ولی ما چطور می‌توانیم تواضع را در خودمان و در تعامل با دوستانمان ایجاد کنیم؟

پدربزرگ: اول اینکه هر کسی خودش کارهای شخصی خود را انجام دهد و وسایل خودش را بردارد و به خاطر غرور و تکبر از انجام این کارها خودداری نکند.

حامد و یاسر: غیر از این چکار کنیم؟

پدربزرگ: با افراد فقیر و نیازمند همنشینی کنید. روزی حسین بن علی رضی الله عنهما از کنار عده‌ای فقیر رد شد که مشغول خوردن چند تکه نان خشک بودند. ایشان را دعوت کردند که با آنان بنشیند و نان خشک بخورد. ایشان پذیرفتند و این آیه را تلاوت کردند که می‌فرماید: (...إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ) نحل/۲۳ «او مستکبران را دوست نمی‌دارد.»

یاسر: گاهی ممکن است با دیدن کسانی که مقام و منزلت پایین‌تری از ما دارند دچار نوعی غرور شویم و از همنشینی با آنان خودداری کنیم، برای پرهیز از این اخلاق ناپسند باید چکار کنیم؟

پدربزرگ: هرگاه کسی را می‌بینید که مقام و منزلت پایین‌تری از شما دارد نباید تحقیرش کنید و او را کمتر از خودتان بدانید، چون ممکن است دل و درونی پاک‌تر از شما و گناهای کمتر از شما و اجر و پاداشی بیشتر از شما داشته باشد و بیشتر از شما به خداوند متعال نزدیک باشد.

یاسر: حتی اگر ظاهراً اهل گناه و معصیت باشد و آشکارا مرتکب گناه شود؟

پدربزرگ: اگر چنین باشد، باید خدا را شکر کنید که شما را از این مصیبت نجات داده است و مبادا طاعت و عبادت خودتان را کافی بدانید، چون ممکن است دچار ریا و خودپسندی شوید و عمل و عبادتتان باطل شود. و ممکن است آن شخص گناهکار، چنان احساس پشیمانی و ناراحتی و ترس از خدا داشته باشد که توبه کند و خداوند متعال او را ببخشد.

عماد: خدا رحمت کند این شاعر را که می‌گوید:

تَوَاضَعُ تَكُنْ كَالْتَّجْمِ لَاحٍ / عَلَى صَفْحَاتِ الْمَاءِ وَ هُوَ رَفِيعُ

وَلَا تَكُ كَالَّذِينَ يَعْلُونَ بِنَفْسِهِمْ / إِلَى طَبَقَاتِ الْجَوِّ وَهُوَ وَضِيعٌ

«تواضع و فروتنی کن تا همچون ستاره باشی که تصویر آن بر روی آب دیده می‌شود، ولی بسیار بلند است.

و همچون دود نباش که خود را به سمت بالا می‌کشانند، ولی سبک و بی‌ارزش است.»

حامد: مادر مؤمنان، عایشه رضی الله عنها فرموده است: شما از بهترین عبادت یعنی تواضع، غافل هستید.

عماد: امام و پیشوای علماء، معاذ بن جبل رضی الله عنه نیز فرموده است: انسان فقط زمانی به اوج ایمان می‌رسد که تواضع را بیشتر از بزرگی و افتخار دوست داشته باشد.

پدر بزرگ: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «در زمان موسی علیه السلام روزی دو مرد با همدیگر بحث می‌کردند و اصل و نسب خود را برمی‌شمردند. یکی از آنان گفت: من فلانی پسر فلانی هستم و به همین ترتیب نه نفر از اجداد خود را نام برد، سپس گفت: تو چه کسی هستی؟ مرد دیگر گفت: من فلانی پسر فلانی پسر اسلام هستم. خداوند متعال به موسی علیه السلام وحی فرمود که به این دو نفر بگو: تو که خودت را به نه نفر از اهل جهنم نسبت دادی، تو هم نفر دهم آنان در جهنم هستی، ولی تو که خودت را به دو نفر از اهل بهشت نسبت دادی، نفر سوم آنان در بهشت هستی.»

# تأثیر دوستان

عماد: عجله کن حامد، زود باش وقت رفتن است.

حامد: به خدا دوست ندارم پیش یاسر بروم.

عماد با تعجب پرسید: چرا دوست نداری؟

حامد: مگر نمی دانی یاسر چقدر تغییر کرده است؟

عماد: کدام تغییر؟ منظورت چه تغییری است؟

حامد: از وقتی که با سعید و ابراهیم و احمد دوست شده است، اخلاق و رفتارش کاملاً تغییر کرده است.

عماد: برای همین لازم است پیش او برویم و او را با آن دوستانش تنها نگذاریم.

حامد: خیلی سعی کردم و بارها نصیحتش کردم ولی انگار نه انگار.

عماد: ناامید نشو حامد، آنقدر پی گیری می کنیم تا دوباره به خودش بیاید و رفتارش را تصحیح کند.

حامد: متأسفانه امروز او را دیدم که با دوستانش سیگار می کشید!

عماد با اندوه شدید و در حالیکه بغض گلویش را گرفته بود گفت: از همین می ترسیم. خدا را شکر که ما را از این

گرفتاری که آنها دچارش شده اند نجات داد. اصلاً او را به حال خودش رها نمی کنیم.

حامد: اگر فکر می کنی فایده ای دارد یا امیدوار هستی که بتوانی روی او تأثیر خوبی بگذاری این کار را بکن، ولی

من اصلاً پیش او نمی روم.

عماد: گوش کن حامد، تا این حد منفی نگر نباش. الحمد لله یاسر خوبی‌های بسیاری دارد و هرچند فریب بعضی از وسوسه‌های شیطان را خورده باشد، ولی هنوز انسان خوبی است.

حامد: منظورم این نبود که او انسان بدی است، ولی نمی‌توانم او را با این جوانان گمراه ببینم.

عماد: برادر عزیزم، تو هرگز نباید اینطور رفتار کنی.

حامد: خداوند هر کس را به اندازه طاقت و توانش مکلف کرده است و من هم نمی‌توانم هیچ کمکی به او بکنم.

عماد: تو کارهای بسیاری می‌توانی برای او بکنی. تو باید شخص مفید و سازنده‌ای برای جامعه باشی.

حامد: خواهش می‌کنم اصرار نکن.

عماد: برادر عزیزم، از کسانی باش که بدی‌های مردم را اصلاح می‌کنند.

حامد: توانایی من همین است. بیش از این کاری از دستم بر نمی‌آید.

عماد: اصلاً اینطور نیست. من بهتر از خودت می‌دانم که می‌توانی یاسر را از دست این دوستان ناباب نجات دهی، ولی شیطان می‌خواهد اراده‌ات را ضعیف کند و تو را از این خیر بزرگ محروم کند.

عماد اندکی سکوت کرد و سپس گفت: خیلی خوب. زود باش حامد، عجله کن. خدا خیرت بدهد.

هر دو راه افتادند. حامد زیر لب دعا می‌کرد. به خانه رسیدند. صدای یاسر را شنیدند که می‌گفت: کیست؟

عماد: من و حامد هستیم. لطفاً در را باز کن.

یاسر در را باز کرد و به آنان گفت: بفرمایید، خیلی خوش آمدید.

عماد و حامد: السلام علیکم ورحمة الله.

یاسر: و علیکم السلام ورحمت الله وبرکاته.

عماد: یاسر، می‌خواهیم درباره موضوعی با تو صحبت کنیم. باور کن فقط از روی محبت و دلسوزی و خیرخواهی این کار را می‌کنیم.

حامد: باور کن این صحبت‌ها هیچ سود و منفعتی برای خود ما ندارد.

عماد: بهتر است بگوییم که هیچ سود دنیایی برای ما ندارد، ولی إن شاء الله در آخرت، خیر و مصلحت بسیاری برای همه ما دارد.

یاسر: بفرمایید بنشینید. چرا هنوز ایستاده‌اید.

همه نشستند و سپس عماد گفت: نشنیده‌ای که خداوند متعال می‌فرماید: (وَ يَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا. يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا. لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي...) فرقان/۲۷-۲۹ «و در آن روز، شخص ستمکار هر دو دست خود را (از شدت حسرت و پشیمانی) به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش با رسول خدا راه (بهشت) را برمی‌گزیدم. ای وای! کاش من فلانی را به دوستی نمی‌گرفتم. بعد از آن که قرآن (برای بیداری و آگاهی) به دستم رسیده بود، مرا گمراه کرد.»

یاسر: دستت درد نکند. حالا من را متهم به ظلم و ستم می‌کنی و جزو ستمکاران به حسابم می‌آوری؟

عماد: نه یاسر، اصلاً منظورم این نبود. فقط می‌ترسم که خدای نکرده این آیه شامل تو هم بشود. خدا به همه ما رحم کند.

حامد: ببین یاسر، عماد وقتی این حرف‌ها را می‌زند که بارها تو را با این گمراهان دیده است که فقط به دنبال هدر دادن وقت و ترک واجبات و جسارت و بی‌شرمی در معصیت خداوند هستند.

یاسر: ولی اگر ما این افراد را در حال معصیت و گمراهی به حال خود رها کنیم چه کسی آنان را نصیحت کند و به راه راست باز گرداند؟ من به این منظور با آنان دوست شده‌ام که به راه راست دعوتشان کنم و مانع گمراهی‌شان شوم.

عماد: خودت را فریب نده یاسر. این یکی از حقه‌های خطرناک شیطان است، چون تو در گناه و معصیت با آنان همراهی می‌کنی.

حامد: اینطور نیست یاسر؟ راستش را بگو اینطور نیست؟ مگر امروز تو را در حال سیگار کشیدن ندیدم؟

عماد: این یکی از حيله‌های شیطان است. باید بدانی که سرایت و تاثیر گناهان شدیدتر از سرایت و انتشار خوبی‌هاست.

حامد: عماد راست می‌گوید. در این مدتی که با آنان دوست شده‌ای، آیا حتی یک نفرشان هم یک روز سیگار را کنار گذاشته است؟ نه تنها این کار را نکرده‌اند بلکه حتی خود تو نیز به همراه آنان مرتکب این گناه شده‌ای.



صدای پای کسی آمد که نزدیک می‌شد و در حال گفتن سبحان‌الله و استغفرالله بود.

عماد: به نظرم پدربزرگ دارد می‌آید.

حامد: خیلی خوب شد. او این مسأله را خوب توضیح می‌دهد و حقیقت را روشن می‌کند.

پدربزرگ وارد شد و گفت: نوه‌های عزیزم، السلام علیکم ورحمة الله.

بچه‌ها: و علیکم السلام ورحمة الله و برکاته. پدربزرگ خوب و عزیزم خیلی خوش آمدید.

پدربزرگ: نوه‌های عزیزم، این نشان‌دهنده ادب و تربیت خوب شماست.

عماد: نظر شما درباره کسی که همنشینی با افراد خوب و سالم را ترک می‌کند و همنشین افراد بد می‌شود چیست؟

پدربزرگ نشست و گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ، فَلْيَنْظُرْ أَحَدَكُمْ مَنْ يُخَالِلُ.» «انسان بر دین دوست و همنشین خود است، پس هر کدام از شما دقت کند که با چه کسی دوستی و همنشینی می‌کند.»

یاسر: ولی اگر کسی به قصد راهنمایی و نصیحت با این افراد همنشینی کند چه حکمی دارد؟

پدربزرگ: این یک هدف و نیت خوب و مبارک است، ولی خیلی خطرناک است، زیرا معمولاً افراد بد بر افراد خوب تأثیر می‌گذارند و از قدیم گفته‌اند: «الْصَّاحِبُ سَاحِبٌ.» «دوست، انسان را به سوی خود می‌کشاند.»

پدربزرگ اندکی ساکت شد و سپس گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «مثال همنشین خوب و همنشین بد، مانند عطر فروش و آهنگر است. عطر فروش یا خودش به تو عطر می‌دهد یا از او عطر می‌خردی و یا اینکه بوی خوش آن، به مشامت می‌رسد ولی کوره آهنگر یا لباسهایت را می‌سوزاند و یا بوی بد آن، به مشامت می‌رسد.»

عماد: بله، دوست ناباب و همنشین بد، بلای جان انسان می‌شوند. افراد بسیاری را دیده‌ایم که به سبب دوستی با افراد بد و فاسد گرفتار باتلاق فساد و انحراف شده‌اند.

حامد: بله، در مدرسه ما افراد خیلی بدی هستند که در درس خواندن هم موفق نشده‌اند و بلای جان خانواده و فامیل و جامعه خود شده‌اند.

یاسر: یعنی باید از مردم دوری کنیم و دور خودمان یک دیوار بکشیم و با هیچ کسی ارتباط نداشته باشیم؟

پدر بزرگ: بله فرزندم. از افراد بد دوری می‌کنیم، ولی از افراد خوب و نیکوکار نه.

یاسر: ولی رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «الْمُؤْمِنُ الَّذِي يُخَالِطُ النَّاسَ وَيَصْبِرُ عَلَىٰ أَذَاهُمْ خَيْرٌ مِنَ الْمُؤْمِنِ الَّذِي لَا يُخَالِطُ النَّاسَ وَلَا يَصْبِرُ عَلَىٰ أَذَاهُمْ.» «مؤمنی که با مردم در ارتباط است و در برابر آزارشان صبر و شکیبایی می‌کند، بهتر از مؤمنی است که با مردم در ارتباط نیست و در برابر آزارشان صبر و شکیبایی نمی‌کند.»

پدر بزرگ: درست است، با مردم در ارتباط باش، ولی باید مواظب باشی که در دین‌داری ضعیف نشوی و پروردگارت را از خودت ناراضی نکنی و اخلاقت زشت و ناپسند نشود.

عماد: باور کنید جوانانی را می‌شناسم که قبلاً نمازهایشان را به موقع می‌خواندند، ولی الان هنگامی که مردم نماز جماعت می‌خوانند آنان مشغول بازی فوتبال هستند. وقتی هم که نصیحتشان می‌کنیم هیچ توجهی به حرف‌هایمان نمی‌کنند و نصیحتمان را نمی‌پذیرند.

حامد: به همین دلیل رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «لَا تُصَاحِبْ إِلَّا مُؤْمِنًا وَلَا يَأْكُلْ طَعَامَكَ إِلَّا تَقِيًّا.» «فقط با مؤمنان همنشینی و دوستی کن و فقط به پرهیزگاران غذا بده.»

پدر بزرگ: خداوند متعال هم فرموده است: (وَمَنْ يَعِشْ عَنِ الذِّكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِصْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ. وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ. حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ. وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ) زخرف/۳۶-۳۹ «هر کس از یاد خدا غافل و رویگردان شود، شیطانی را مأمور او می‌کنیم و چنین شیطانی همواره همدم و همنشین او می‌شود. شیاطین این گروه را از راه (خدا) بازی‌دارند و (به گونه‌ای گمراهی را در نظرشان زیبا می‌کنند که) گمان می‌کنند هدایت یافتگان حقیقی هستند. تا آن گاه که چنین کسی (در قیامت) به پیش ما می‌آید، (رو به این همنشین نفرت‌انگیز می‌کند و با پشیمانی) می‌گوید: ای کاش میان من و تو به اندازه مشرق و مغرب فاصله بود! (ای وای!) چه همدم و همنشین بدی است. هرگز این گفتگوها امروز به حال شما سودی نمی‌بخشد، چرا که شما ستم کرده‌اید و حق این است که همگی در عذاب دوزخ مشترک باشید.»



# تقویت اراده

از دور صدای اذان می‌آمد.. حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ، حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ، حَيَّ عَلَى الفَلَاحِ، حَيَّ عَلَى الفَلَاحِ، اللهُ أَكْبَرُ اللهُ أَكْبَرُ، لا إِلَهَ إِلا اللهُ.

عماد دعای پس از اذان را خواند: اَللّٰهُمَّ رَبِّ هَذِهِ الدَّعْوَةُ التَّامَّةُ وَالصَّلَاةُ الْقَائِمَةُ، اَتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيْلَةَ وَالْفَضِيْلَةَ وَ اَبْعَثْهُ مَقَامًا مَّحْمُوْدًا الَّذِي وَعَدْتَهُ. «خدایا، ای صاحب این دعوت کامل (اذان) و نمازی که هم اکنون برگزار می‌شود، به محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم وسیله (درجه‌ای است در بهشت) و فضیلت عطا بفرما و او را طبق وعده‌ات به مقام محمود (شفاعت) برسان.»

سپس عماد رو به یاسر کرد و گفت: یاسر، زود باش اذان عصر گفته شد.

یاسر: یک دقیقه صبر کن، الان می‌آیم.

عماد: زود باش، چکار می‌کنی؟

یاسر: هیچ، الان می‌آیم.

یاسر از اتاق بیرون آمد.

عماد: چرا سریع نیامدی؟ سپس نگاهی به او انداخت و با تعجب پرسید: این چیست دور دهانت؟

یاسر: ها، هیچ، چیزی نیست.

عماد: کاملاً مشخص است که غذا خورده‌ای.

یاسر تلاش کرد عماد نفهمد که غذا خورده است. برای همین گفت: من هم مثل تو روزه هستم. قسم ...

عماد دستش را روی دهان یاسر گذاشت تا حرف نزند و سپس به او گفت: ساکت باش، قسم نخور. تو روزهات را خورده‌ای و الان می‌خواهی برای مخفی کردنش قسم دروغ بخوری؟!

یاسر: خدا بخشنده و مهربان است. امیدوارم تو نیز چیزی به کسی نگویی.

عماد: سبحان الله، از مردم می‌ترسی ولی از خدا نمی‌ترسی؟

یاسر: باور کن که تا ساعت دو بعد از ظهر روزه بودم، ولی وقتی که سعید آمد خودش غذا خورد و به من هم اصرار کرد که چیزی بخورم.

عماد: این یک گناه و جرم بزرگ است و تو با این کار یکی از ارکان و پایه‌های دین خودت را از بین برده‌ای.

یاسر: می‌دانم که این کار حرام است، ولی شیطان وسوسه‌ام کرد و سبب اصلی هم سعید بود.

عماد: نباید سست و بی‌اراده باشی که دنبال هر کس و ناکسی بیفتی. باید باشخصیت و بااراده باشی.

یاسر: الحمد لله در بین دوستانم شخصیت محبوبی هستم.

عماد: منظورم این است که باید بر دیگران تأثیر مثبت بگذاری نه اینکه فقط محبوب آنان باشی.

یاسر از دور گفت: بله یاسر، باید بر دیگران تأثیر خوب بگذاری نه اینکه سعید تو را به دنبال خود برای بازی ببرد و نمازت را نخوانی.

عماد: روزه‌خواری و ترک نماز را از سعید یاد گرفته‌ای. پناه بر خدا از دوستان ناباب.

یاسر با تعجب گفت: امروز هم مثل دیروز روزهات را خوردی؟

یاسر: سعید خیلی اصرار کرد.

یاسر: ولی چرا باید چشم و گوش بسته از او پیروی کنی. این کار حرام است. به خدا اگر پدر و پدربزرگ بدانند به شدت از دستت عصبانی می‌شوند.

یاسر: دلیلی ندارد که بدانند. إن شاء الله بعد از رمضان این دو روز را قضا می‌کنم.

عماد: چه می‌گویی؟ کدام قضا؟ اگر تا آخر عمرت روزه باشی این دو روز قضا و جبران نمی‌شود.

یاسر: ولی خدا بخشنده و مهربان است و توبه بندگانش را می‌پذیرد.

عماد: درست است که خدا بخشنده و مهربان است، ولی سخت هم مجازات می‌کند. پس چرا این حقیقت را از یاد می‌بری و یا آن را نادیده می‌گیری؟

یاسر: گوش کن یاسر، تو روزه‌خواری را تکرار کرده‌ای و این به معنی سهل‌انگاری و بی‌توجهی تو به دستورات خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم است.

عماد: تو چه جور مسلمانی هستی که نماز را کامل و به‌موقع نمی‌خوانی و روزه هم نمی‌گیری؟

یاسر: مگر نمی‌دانی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرموده است: «الْعَهْدُ الَّذِي بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمُ الصَّلَاةُ، فَمَنْ تَرَكَهَا فَقَدْ كَفَرَ.» «عهد و پیمانی که میان ما و کافران وجود دارد نماز است، پس هر کسی آن را ترک کند کافر می‌شود.»

عماد: روزه بزرگ‌ترین تقویت‌کننده اراده انسان است، پس این فرصت را غنیمت بدان و از این ماه به خوبی استفاده کن و اراده‌ات را تقویت کن.

یاسر: روزه همچنین انسان را برای تحمل سختی‌ها و مبارزه با نفس و شیطان و مقابله با دشمنان آماده می‌کند.

عماد: رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرموده است: «عَلَيْكَ بِالصَّوْمِ فَإِنَّهُ لَا مِثْلَ لَهُ.» «حتماً روزه بگیر، زیرا روزه همتا ندارد.»

یاسر: من به گناه و اشتباهم اعتراف می‌کنم و هیچ بجای ندارم، ولی لطفاً شما هم بیش از این سرزنشم نکنید.

عماد: ما قصد سرزنش نداریم، بلکه نصیحتت می‌کنیم و دلسوز و خیرخواه تو هستیم.

یاسر: مسلمانان برادر و آینه هم هستند و اگر بدی و یا خطا و اشتباهی از هم ببینند یکدیگر را نصیحت و راهنمایی می‌کنند.

یاسر: خدا خیرتان بدهد.

عماد: خداوند متعال می‌فرماید: (وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ) ذاریات/ ۵۵ «پند و اندرز بده، زیرا پند و اندرز به مؤمنان سود می‌رساند.»

یاسر: روزه همچون سپر و محافظی است که انسان را از آتش جهنم حفظ می‌کند. رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرموده است: «مَنْ صَامَ يَوْمًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بَاعَدَ اللَّهُ مِنْهُ جَهَنَّمَ مَسِيرَةَ مِئَةِ عَامٍ.» «هر کس یک روز در راه خدا روزه بگیرد خداوند متعال جهنم را به اندازه صد سال از او دور می‌کند.»

عماد: برای انسان روزه‌دار همین بزرگی و افتخار کافی است که خداوند متعال و ملائکه بر او صلوات و درود می‌فرستند، چون رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى الْمُتَسَحِّرِينَ.» «خدا و ملائکه او بر روزه‌دارانی که سحری می‌خورند درود می‌فرستند.»

صدای ماشین آمد. پدر بزرگ از آن پیاده شد و هر سه برادر را دید که داشتند با هم حرف می‌زدند. به آنان گفت: چرا به مسجد نرفته‌اید تا از وقت بین اذان و اقامه برای تلاوت قرآن استفاده کنید.

بچه‌ها: خدا خیرتان بدهد که یادمان انداختید. راستش برای رفتن به مسجد آماده می‌شدیم ولی مشغول صحبت درباره یک موضوع شدیم.

پدر بزرگ: زود باشید بچه‌ها، بیایید به مسجد برویم.

همه با هم به مسجد رفتند تا به نماز جماعت برسند.

عماد: پدر بزرگ، در این گرما با زبان روزه کجا رفته بودید؟

پدر بزرگ: رفته بودم به قبرستان تا به مردن فکر کنم و برای مردگان نیز دعا کنم.

یاسر: خدا قبول کند.

یاسر: ولی چرا در این گرما و با زبان روزه؟!

پدر بزرگ: پسر، این ماه در طول سال فقط یک بار می‌آید و تکرار نمی‌شود، پس باید تا می‌توانیم در طی آن به طاعت و عبادت پردازیم. خوش به حال روزه‌داران وقتی که در روز قیامت به آنان گفته می‌شود: (كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ) حاقه/۴ «به پاداش کارهایی که در روزگاران گذشته (در دنیا) انجام داده‌اید، گوارا و خوش و خرم بخورید و بیاشامید.»

یاسر: این آیه به چه معنی است؟

پدر بزرگ: این آیه درباره روزه‌داران نازل شده است.

پس از ادای نماز جماعت از مسجد خارج شدند و به سمت خانه به راه افتادند.

عماد: بله، روزه‌داران از دری که ریّان نام دارد و مخصوص روزه‌داران است وارد بهشت می‌شوند.

پدر بزرگ: و یکی از فضیلت‌های روزه این است که هر کدام از عبادات دیگر ممکن است برای جبران حق مردم از انسان گرفته شوند و به صاحبان حق داده شوند، ولی روزه اینطور نیست و به هیچ عنوان اجر و پاداش آن به کسی داده نمی‌شود و برای شخص روزه‌دار محفوظ می‌ماند. خداوند متعال در یک حدیث قدسی فرموده است: «كُلُّ الْعَمَلِ كَفَّارَةٌ، إِلَّا الصَّوْمَ.» «هر عملی کفاره است (و ممکن است اجر و پاداش آن به خاطر چیزهای دیگر از بین برود) ولی روزه اینطور نیست.»

عماد: واقعا روزه عبادت خیلی عظیم و باارزشی است.

پدر بزرگ: خداوند متعال در یک حدیث قدسی فرموده است: «لِكُلِّ عَمَلٍ كَفَّارَةٌ وَ الصَّوْمُ لِي وَ أَنَا أَجْزِي بِهِ.» «هر عملی کفاره‌ای دارد و روزه فقط برای من است و من پاداش آن را می‌دهم.»  
یاسر: روزه، یک راه راست است که انسان را به بهشت برین می‌رساند.

عماد: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است: «مَنْ صَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَ احْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ.» «کسی که ماه رمضان را از روی ایمان و برای کسب اجر و پاداش روزه بگیرد، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شوند.»

یاسر: بله، هر کس آخرین روز عمرش روزه باشد وارد بهشت می‌شود.

پدر بزرگ برای آنان دعا کرد و گفت: «جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ صَلَاةَ قَوْمِ أَبْرَارٍ، يَقُومُونَ اللَّيْلَ وَ يَصُومُونَ النَّهَارَ، لَيْسُوا بِأَنْمَةِ وَلَا فُجَّارٍ.» «خداوند نماز نیکوکاران را نصیب شما بفرماید، همان کسانی که نماز شب می‌خوانند و روزها روزه می‌گیرند و گناهکار و گمراه نیستند.»

عماد: داستان گذشتگان به ما انگیزه می‌دهد و ما را برای انجام کارهای خوبی که آنان انجام داده‌اند تشویق می‌کند. لطفا بعضی از این داستان‌ها را که درباره روزه‌داران است برای ما تعریف کنید.

یاسر: بله پدر بزرگ، خیلی دوست داریم داستان آنان را بشنویم.

یاسر: داستان روزه‌داران برای کسانی که خواهان خدا و آخرت هستند، پر از درس و نکته‌های آموزنده است.

پدر بزرگ: روزی زبیر رضی الله عنه اموال بسیاری حدود صد و هشتاد هزار درهم (سکه نقره) برای عایشه رضی الله عنها فرستاد. ایشان در حالی که روزه بود کل این اموال را در بین مردم تقسیم کرد و حتی یک درهم نیز برای خودش باقی نگذاشت. أم ذره از ایشان گلایه کرد و گفت کاش با یک درهم از این اموالی که امروز تقسیم



کردی مقداری گوشت هم برای افطار ما تهیه می کردی! عایشه رضی الله عنها فرمود: سرزنشم ممکن. اگر یادم می انداختی این کار را می کردم.

هر سه با تعجب گفتند: سبحان الله، صد و هشتاد هزار درهم را تقسیم کرد و برای خودشان حتی یک درهم نیز باقی نگذاشت!

پدر بزرگ: بله فرزندان عزیزم. ابو امامه باهلی هم یکی از یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم بود. در خانه ایشان فقط وقتی که مهمان داشتند آتش روشن می کردند و غذا می پختند. خود ایشان و همسر و خدمتکارشان همیشه روزه بودند.

عماد: چه داستان ها و قصه های شنیدنی و زیبایی هستند.

پدر بزرگ: عبدالله بن رواحه رضی الله عنه یکی دیگر از یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم است. دوستان او می گفتند: گاهی با رسول الله صلی الله علیه وسلم در روزهای بسیار گرم به مسافرت می رفتیم. در میان ما فقط رسول الله صلی الله علیه وسلم و عبدالله بن رواحه روزه بودند.

یاسر: داستان های آموزنده و جالبی است. لطفا باز هم برای ما تعریف کنید.

پدر بزرگ: به روی چشم. باز هم از این داستان های زیبا برایتان تعریف می کنم. عبدالله بن زبیر هفت روز به دنبال هم روزه می گرفت، ولی همچنان پرانرژی و قوی و بانشاط بود. برادرش عروه هم هر روز بجز روزهای عید فطر و عید قربان روزه بود و در حال روزه هم وفات یافت.

عماد: باور کنید، داستان زندگی و شرح اخلاق و عبادات آنان، ما را تشویق می کند که مثل آنان باشیم و از آنان پیروی کنیم.

پدر بزرگ: بله فرزندانم. حسن بصری رحمه الله نیز سخنان حکمت آمیز و پرمحتوایی داشت. ایشان می فرمود: از پرخوری و پر خوابی توبه کنید. همچنین می فرمود: اگر موفق نشوی که نماز شب بخوانی و روزه بگیری، بدان که انسان محروم و بیچاره ای هستی و اسیر گناه و معصیت شده ای.

یاسر: الان می دانم که تقصیر و کوتاهی بزرگی کرده ام و مرتکب گناه و معصیت زشتی شده ام. لطفا دعا کنید که خداوند متعال من را ببخشد.

پدر بزرگ: خدا تو را ببخشد. وقتی که به گناه خودت پی می‌بری و از آن پشیمان می‌شوی، معلوم است که هنوز انسان خوبی هستی. پس باید همیشه توبه و استغفار کنی و کارهای خوب انجام بدهی.

یاسر: فقط عماد و یاسر از این موضوع خبر داشتند و من هم از آنان خواستم که به شما خبر ندهند.

عماد: پدر بزرگ، من از روی دلسوزی و خیرخواهی او را نصیحت کردم.

پدر بزرگ: خدا خیرت بدهد پسر.

یاسر: خیلی سعی کردم کسی من را در حال غذا خوردن نبیند.

پدر بزرگ: هر کسی مرتکب خطا و گناه شود باید تا جایی که ممکن است آن را پوشیده نگاه دارد و به مردم نگوید، چون رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «كُلُّ أُمَّتِي مُعَاذِي إِلَّا الْمُجَاهِرِينَ، وَإِنَّ مِنَ الْمُجَاهِرَةِ أَنْ يَعْمَلَ الرَّجُلُ بِاللَّيْلِ عَمَلًا، ثُمَّ يُصْبِحُ وَقَدْ سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ فَيَقُولُ: يَا فُلَانُ عَمِلْتَ الْبَارِحَةَ كَذَا وَ كَذَا، وَقَدْ بَاتَ يَسْتُرُهُ رَبُّهُ وَ يُصْبِحُ يَكْشِفُ سِتْرَ اللَّهِ عَنْهُ.» «تمام افراد امت من بخشیده خواهند شد مگر کسانی که آشکارا مرتکب گناه می‌شوند؛ و یکی از انواع گناهان آشکار و علنی این است که انسان، شبانه مرتکب گناهی شود و در حالی صبح کند که خداوند متعال گناهش را پوشانده است، ولی خودش بگوید: فلانی، دیشب فلان کار و فلان کار را انجام دادم. یعنی خداوند متعال در طول شب گناهان او را پنهان کرده است، ولی خود او در طول روز گناهانش را آشکار و بازگو می‌کند.»

عماد: حرف شما کاملا درست است. خداوند متعال آشکار کردن بدی‌ها را دوست ندارد. بنابراین کسی که مرتکب گناه و عمل ناشایستی می‌شود باید آن را مخفی کند و کسانی هم که از این گناه او مطلع می‌شوند نباید آن را پخش و بازگو بکنند.

# همداری با مظلومان

کسی در می‌زد. عماد پرسید: کیست در می‌زند؟

حامد: حامد هستم عماد، لطفا در را باز کن.

عماد در را باز کرد و گفت: بفرما حامد، بفرما بیا داخل.

حامد: السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

عماد: و علیکم السلام ورحمة الله وبرکاته. خیلی خوش آمدی.

حامد: چرا هنوز لباس نپوشیده‌ای؟ و چرا ناراحت به نظر می‌رسی؟

عماد با صدایی گرفته به او گفت: من نمی‌توانم با شما بیایم.

حامد: چرا، مگر چه اتفاقی افتاده است؟

عماد با ناراحتی: من امروز خیلی غمگین و ناراحت هستم.

یاسر از دور با تعجب پرسید: چرا غمگین و ناراحت هستی؟ مگر چیزی شده است؟

عماد: مگر اخبار امروز را نشنیده‌اید؟

یاسر: اخبار؟ کدام اخبار را می‌گویی؟

حامد: بله کدام اخبار؟

عماد: سبحان الله. ما مشغول بازی و سرگرمی هستیم و از ته دل می‌خندیم و خوشحالی می‌کنیم، ولی برادرانمان را فراموش می‌کنیم.

یاسر با تعجب گفت: برادرانمان؟!

عماد: بله برادرانمان، همان کسانی که پیوند ایمانی و عقیدتی با هم داریم.

حامد: واضح تر حرف بزن و بگو منظورت چیست؟

یاسر: آهان، شاید منظورش همان اتفاقاتی است که این روزها در کشور سوریه می افتد.

عماد با صدای حزن آلود و در حالیکه اشک در چشمانش حلقه زده بود گفت: مسلمانان در سوریه به دست بی دین های ظالم کشته می شوند.

حامد و یاسر: ولی ما چکار می توانیم بکنیم؟

عماد با تعجب و غم و اندوه گفت: چکار می توانیم بکنیم؟! واقعا این سؤالی است که باید بپرسید؟ خیل عجیب است. مگر نشنیده اید که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ.» «ایمان هیچ یک از شما کامل نمی شود مگر زمانی که هر چه را برای خود دوست می دارد برای برادران مسلمان خود نیز دوست داشته باشد.»

حامد: واقعا می خواهیم بدانیم که ما الان چکار می توانیم بکنیم.

عماد: این یک منفی نگری و حتی یک خودباختگی و ناامیدی نفرت انگیز است که انسان مسلمان باید به شدت از آن بپرهیزد.

حامد: ولی خداوند به هر کسی به اندازه توانش تکلیف کرده است.

عماد: من و شما هم می توانیم این برادرانمان را یاری دهیم و نباید هیچ کمکی را دست کم بگیریم.

یاسر: ولی این روزها وقت شادی و خوشحالی و تفریح است.

عماد: انسان مسلمان با شادی برادرانش شاد و با ناراحتی آنان ناراحت می شود. ما چطور می توانیم خوشحال باشیم در حالیکه برادرانمان شب و روز کشته و یا آواره می شوند!

حامد: می خواهی دست از بازی بکشیم و در خانه بنشینیم و برای این ستم دیده ها گریه کنیم؟

عماد: من چنین حرفی نزده ام، ولی خودتان خوب می دانید کسی که به امور مسلمان بی توجهی می کند از آنان نیست.

یاسر: بیا حامد، بیا عجله کن. باید برویم پیش دوستانمان.

حامد: برویم.

حامد و یاسر از خانه بیرون رفتند. هنوز چند متر دور نشده بودند که پدربزرگ به آنان رسید و گفت: کجا می‌روید فرزندان عزیزم؟ عماد کجاست؟

حامد: ما با دوستانمان قرار گذاشته‌ایم که به گردش برویم، ولی عماد در اتاقش نشسته است و نمی‌خواهد همراه ما بیاید.

پدربزرگ: به شما نگفت چرا نمی‌آید؟

یاسر: او به خاطر اتفاقاتی که در سوریه می‌افتد خیلی ناراحت است.

پدربزرگ: آهان، درست است. این پسر از سن خودش بزرگ‌تر به نظر می‌رسد. از هم‌سالان خودش بزرگ‌تر فکر می‌کند.

حامد: ولی پدربزرگ، این روزها وقت شادی و خوشحالی و بازی و تفریح است، پس چرا باید خودمان را ناراحت و غمگین کنیم؟

پدربزرگ: با من بیایید عزیزانم، بیایید پیش عماد برویم.

آنان به خانه برگشتند و در زدند.

عماد: کیست در می‌زند؟

پدربزرگ: در را باز کن عماد.

عماد در را باز کرد.

پدربزرگ: فرزند عزیزم، السلام علیکم.

عماد: و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته.

پدربزرگ: چرا در این روزهای عید و تعطیلی با برادرانت به شادی و خوشحالی نمی‌پردازی؟

عماد: چگونه خوشحالی کنم درحالی‌که برادرانم در سوریه شب و روز کشته و یا آواره می‌شوند.

پدر بزرگ: راست می‌گویی پسر. اصلاً چگونه یک آب خوش از گلویمان پایین برود در حالیکه می‌شنویم چه بلاهایی بر سر این بیچاره‌ها می‌آید.

عماد: من از دست حامد و یاسر دلخورم. انگار این مسأله هیچ ربطی به آنان ندارد، در حالیکه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَغْزُ وَ لَمْ يُحَدِّثْ نَفْسَهُ بِغَزْوٍ، مَاتَ عَلَى شُعْبَةٍ مِنَ التَّفَاقِ.» «کسی که بمیرد در حالی که نه جهاد کرده و نه قصد و آرزوی آن را کرده باشد، بر یکی از حالت‌های نفاق مرده است.»

پدر بزرگ: بله، ایشان در حدیث دیگری فرموده است: «عَلَيْكُمْ بِالْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنَّهُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ يُذْهِبُ اللَّهُ بِهِ الْغَمَّ وَالْهَمَّ.» «حتماً جهاد کنید، زیرا جهاد یکی از درهای ورود به بهشت است و خداوند به وسیله آن، غم و اندوه را از بین می‌برد.»

یاسر: ولی ما هنوز بچه‌ایم پدر بزرگ.

عماد: اینطور نیست یاسر. تو دیگر بچه نیستی. بالغ شده‌ای و به سن تکلیف رسیده‌ای. چرا هنوز خودت را بچه می‌دانی؟

پدر بزرگ: عماد راست می‌گوید. مگر نشنیده‌ای که معاذ بن عمرو بن جموح و معاذ بن عفره که ابوجهل را کشتند، هم سن و سال تو بودند؟

حامد: ولی ما چگونه می‌توانیم به این برادرانمان کمک کنیم در حالیکه ما اینجا هستیم و خیلی با آنان فاصله داریم؟

پدر بزرگ: اگر بتوانیم نزدشان برویم و به همراه آنان بجنگیم که بهتر است، وگرنه به هر روشی که بتوانیم باید به آنان کمک کنیم.

عماد: می‌توانیم برایشان پول بفرستیم تا با آن اسلحه و غذا و دارو بخرند.

پدر بزرگ: همچنین می‌توانیم خودمان را اصلاح کنیم و بیشتر به دین خدا پایبند شویم و بسیار دعا و راز و نیاز کنیم و مخصوصاً در اوقات قبولی دعا از الله متعال بخواهیم که این برادرانمان را یاری فرماید و دشمنانشان را شکست دهد.

عماد: بله پدربزرگ. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «إِنَّمَا يَنْصُرُ اللَّهُ هَذِهِ الْأُمَّةَ بِضَعِيفِهَا، بِدَعْوَتِهِمْ وَصَلَاتِهِمْ وَإِخْلَاصِهِمْ.» «خداوند متعال این امت را فقط به سبب دعا و نماز و اخلاص افراد ضعیف و ناتوان آن یاری می‌رساند.»

پدربزرگ: فرزندان عزیزم، بدانید که جهاد، نقطه اوج اسلام است و شهادت در راه خدا رتبه و درجه بسیار بزرگی است. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «لِلشَّهِيدِ عِنْدَ اللَّهِ سَبْعُ خِصَالٍ يُغْفَرُ لَهُ فِي أَوَّلِ دَفْعَةٍ مِنْ دَمِهِ وَ يَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ وَيُحَلِّي حُلَّةَ الْإِيمَانِ وَيُزَوِّجُ اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ زَوْجَةً مِنَ الْخُورِ الْعَيْنِ وَ يُجَارُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَ يَأْمَنُ مِنَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ وَ يُوَضَّعُ عَلَى رَأْسِهِ تَاجُ الْوَقَارِ، الْيَاقُوتَةُ مِنْهُ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا وَ يَشْفَعُ فِي سَبْعِينَ إِنْسَانًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ.» «شاهد در نزد خدا هفت پاداش دارد: به محض خروج خون از بدنش تمام گناهانش بخشیده می‌شود، جایگاه خود در بهشت را می‌بیند، به زیور ایمان آراسته می‌شود، با هفتاد و دو زن بهشتی ازدواج می‌کند، از آتش جهنم نجات می‌یابد، از سختی هولناک قیامت در امان می‌ماند، تاج افتخار بر سرش نهاده می‌شود که هر یک از یاقوت‌های آن از دنیا و تمام آنچه در آن است بهتر است و برای هفتاد نفر از خانواده و خویشاوندان مسلمان خود شفاعت می‌کند.»

حامد و یاسر: اینها همه اجر و پاداش شهید است!؟

پدربزرگ: بله، بله فرزندان عزیزم. برای همین بود که صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم بیش از هر کسی دیگری به دنبال شهادت بودند.

عماد: پدربزرگ عزیزم، لطفا نمونه‌ها و مثال‌هایی برای ما بیاورید تا عزم و اراده‌مان محکم و علاقه و اشتیاقمان بیشتر شود.

پدربزرگ: به روی چشم، پسر خوبم. سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه فرموده است: برادرم عمیر را دیدم که پیش از جنگ بدر، قبل از اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم ما را برای جنگیدن انتخاب کند، خودش را پنهان می‌کرد. به او گفتم: چه کار می‌کنی برادر؟ گفت: می‌ترسم رسول الله صلی الله علیه وسلم من را ببیند و بگوید هنوز بچه هستی و نباید در جنگ شرکت کنی، ولی من دوست دارم به جهاد بروم تا شاید خداوند متعال شهادت را نصیبم فرماید. رسول الله صلی الله علیه وسلم او را دید و گفت هنوز بچه هستی و نباید به جهاد بروی و باید برگردی. عمیر آنقدر گریه کرد که رسول الله صلی الله علیه وسلم به او اجازه داد.

عماد: عمیر رضی الله عنه در جنگ بدر به شهادت رسید.

حامد و یاسر: لطفا مثال دیگری بیاورید.

پدر بزرگ: به روی چشم. مثال و نمونه آنقدر زیاد است که هر چه برایتان بگویم باز هم تمام نمی‌شود. عمیر بن حُمَام از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنید که فرمود: «بشتابید به سوی بهشتی که به پهنای آسمان‌ها و زمین است.» عمیر مقداری خرما در دست داشت و مشغول خوردن آنها بود. خرماها را زمین گذاشت و گفت به به عجب بهشتی. اگر صبر کنم تا این خرماها را بخورم زندگی خیلی طولانی خواهد بود. سپس با کافران جنگید تا به شهادت رسید. حرام بن ملحان در جنگ بئر معونه مورد اصابت ضربات نیزه قرار گرفت و قبل از اینکه به شهادت برسد گفت: «فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ»، یعنی قسم به پروردگار کعبه، رستگار شدم. عبدالله بن ام مکتوم مؤذن پیامبر صلی الله علیه و سلم در هنگام جنگ می‌گفت: پرچم را به دست من بدهید و من را در بین دو لشکر مسلمان و کافر قرار بدهید چون من نابینا هستم و نمی‌توانم فرار کنم.

عماد و یاسر و حامد: سبحان الله. خیلی عجیب است. او نابینا بوده ولی در میدان نبرد و در میان آن همه سوارکار و نیزه و شمشیر در بین لشکرها قرار گرفته است.

پدر بزرگ: بله فرزندان عزیزم. مردی نابینا که چیزی نمی‌دید، ولی به میدان جنگ می‌رفت تا به شهادت برسد.

عماد: ولی آیا به این آرزو رسید؟

پدر بزرگ: امام ذهبی رحمه الله در کتاب «سِیرُ أَعْلَامِ النُّبَلَاءِ» فرموده است: عده‌ای می‌گویند ایشان در جنگ قادسیه به شهادت رسیده است.

حامد: ولی پدر بزرگ، من از یکی از دوستانم شنیدم که می‌گفت جهاد یک فرض کفایه است و اگر عده‌ای آن را انجام دهند از عهده بقیه ساقط می‌شود.

پدر بزرگ: درست است فرزندانم، ولی نباید فراموش کنیم که بین دو حالت ضعف و قدرت تفاوت وجود دارد. یعنی وقتی که مسلمانان، قدرتمند هستند و به کافران حمله می‌کنند تا آنان را به سوی اسلام دعوت کنند، جهاد فرض کفایه است. یعنی لازم نیست که تمام مسلمانان به جنگ بروند و فقط تعدادی به جنگ می‌روند که برای انجام آن جنگ، کافی باشند. اما در صورتی که مسلمانان مورد حمله کافران قرار بگیرند، جهاد بر تمام مسلمانان فرض عین می‌شود و همگی باید به جهاد با دشمن متجاوز بروند.

عماد: هرگاه مسلمانان جهاد را ترک کنند و به دنیا مشغول شوند و به آن دل ببندند، دشمنان بر آنان غلبه می‌کنند.



پدر بزرگ: بله همینطور است. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «إِذَا تَبَايَعْتُمْ بِالْعِيْنَةِ وَأَخَذْتُمْ أذْنَابَ الْبَقْرِ وَرَضِيْتُمْ بِالزَّرْعِ وَتَرَكْتُمْ الْجِهَادَ سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ ذُلًّا لَا يَنْزِعُهُ حَتَّى تَرْجِعُوا إِلَى دِينِكُمْ.» «هرگاه معامله عینه انجام دهید و مشغول کشاورزی و زراعت شوید و جهاد را ترک کنید، خداوند متعال چنان خواری و ذلتی بر شما مسلط می کند که تا زمانی که به دینتان باز نگردید آن را از شما بر نمی دارد.»

یاسر: عینه یعنی چه پدر بزرگ؟

پدر بزرگ: عینه این است که یک نفر چیزی را به نسیه به کسی بفروشد و آن چیز را تحویلش دهد، سپس همانجا آن را با قیمتی کمتر و به صورت نقدی بخرد.

عماد: ولی این یک حيله و فریب و در واقع همان ربا است که به شکل معامله انجام می شود.

حامد: منظور از راضی شدن به کشاورزی چیست؟

پدر بزرگ: اگر مسلمانان مشغول کشاورزی و کشت زمین شوند و دست از جهاد بکشند خود را در معرض هلاکت و نابودی قرار می دهند و خداوند متعال دشمنان را بر آنان مسلط می کند که خوار و ذلیلشان کنند و بدترین اذیت و آزارها را به آنان برسانند.

عماد: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «يُوشِكُ أَنْ تَدَاعَى عَلَيْكُمْ الْأُمَمُ مِنْ كُلِّ أَفْقٍ كَمَا تَدَاعَى الْأَكَلَةُ إِلَى قَصْعَتِهَا.» «نزدیک است که سایر امتها همچون گرسنگانی که به ظرف غذا هجوم می برند، به شما هجوم بیاورند.» پرسیدند: ای رسول خدا، آیا به خاطر کم بودن ما در آن روز است؟ فرمود: «لَا، وَ لَكِنَّكُمْ غُنَاءٌ كُفُتَ السَّيْلِ، يُجْعَلُ الْوَهْنُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ يُنْزَعُ الرَّغْبُ مِنْ قُلُوبِ عَدُوِّكُمْ لِحُبِّكُمْ الدُّنْيَا وَ كَرَاهِيَّتِكُمْ الْمَوْتِ.» «نه، شما در آن روز تعدادتان بسیار است، ولی همچون کف روی آب هستید. ترس و سستی در دل شما گذاشته می شود و ترس نسبت به شما از دل دشمنانتان بیرون می رود، زیرا دنیا را دوست می دارید و از مرگ می ترسید.»

پدر بزرگ: صحابی بزرگوار ابو ایوب انصاری رضی الله عنه فرموده است: هنگامی که خداوند متعال پیامبرش صلی الله علیه وسلم را به پیروزی رساند و اسلام را آشکار و غالب کرد، گفتیم وقتش رسیده است که به اصلاح و توسعه اموال و دارایی خود پردازیم. خداوند متعال این آیه را نازل کرد که می فرماید: (وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ...) بقره/۱۹۵ «و در راه خدا انفاق کنید و خود را با دست خود به هلاکت و نابودی نیندازید.»

پس خود را به هلاکت انداختن به این معنی است که مشغول اموال و ثروت و دارایی خود شویم و دست از جهاد بکشیم.

# اتحاد و همبستگی

یاسر: نه اینطور نیست حامد. حرف تو صد درصد اشتباه است.

حامد: اتفاقا حرفی که تو می زنی اشتباه است. البته نه صد درصد بلکه هزار درصد.

عماد: معلوم است که هر دوی شما دچار خودرأیی و خودخواهی شده اید.

یاسر: نه عماد، من خودرأی نیستم، ولی مطمئنم که راست می گویم.

حامد خنده‌ی ملایم و تقریبا مسخره آمیزی کرد و گفت: ولی من مطمئن هستم که تو اشتباه می کنی و خودم راست می گویم.

عماد: برادران عزیزم، این جر و بحث‌ها فایده‌ای ندارد.

عماد اندکی ساکت شد و سپس گفت: هر کدام از شما به یکی از احادیث پیامبر صلی الله علیه وسلم استناد می کند و امکان ندارد که این احادیث با همدیگر مخالف و متضاد باشند.

حامد: اگر شما هم موافق هستید، این بحث را تمام کنیم تا وقتی که پدر بزرگ می آید.

یاسر: خیلی خوب است. موافقیم.

عماد: حالا که چنین توافقی کردیم بیایید خودمان نزد پدر بزرگ برویم تا قبل از اینکه بخوابد با او صحبت کنیم.

حامد: برویم.

یاسر: زود باشید.

سه برادر نزد پدر بزرگ رفتند و گفتند: السلام علیکم ورحمة الله.

پدر بزرگ: و علیکم السلام ورحمة الله وبرکاته. جوانان برومند اسلام، خیلی خوش آمدید. بفرمایید بنشینید.

عماد: الحمد لله که شما نخوابیده‌اید.

پدر بزرگ: خیر است إن شاء الله. بفرمایید، کاری داشتید؟

عماد: نگران نباشید پدر بزرگ. إن شاء الله خیر است. یاسر و حامد درباره یک موضوع دچار اختلاف شده‌اند و هر

کدام از آنان سخن خودش را درست و حرف دیگری را نادرست می‌داند.

پدر بزرگ: ببینم، موضوع چیست؟ یاسر تو چه می‌گویی؟ حامد نظر تو چیست؟

عماد: اگر اجازه بفرمایید من ماجرا را تعریف می‌کنم.

پدر بزرگ: حرف بزن. بگو ببینم چه شده است.

عماد: من و حامد وارد مسجد شدیم. یاسر را دیدیم که بر پشت دراز کشیده و یکی از پاهایش را بر روی پای

دیگر انداخته بود.

پدر بزرگ: خب شما چکار کردید؟

عماد: حامد به او گفت این کار را نکن، چون مخالف سنت است.

پدر بزرگ: یاسر چکار کرد؟ چه پاسخی به حامد داد؟

عماد: یاسر به حرف حامد گوش نداد و به همان حالت باقی ماند و با لحنی تقریباً غرورآمیز گفت: در روایات

صحیح آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز چنین کاری کرده است.

پدر بزرگ: حتما حامد هم از این حرف و رفتار یاسر خوشش نیامده است.

عماد: بله درست است.

حامد: بله، از این کار او اصلاً خوشم نیامد، چون به او گفته بودم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «لَا

يَسْتَلْقِينَ أَحَدَكُمْ ثُمَّ يَضَعُ إِحْدَى رِجْلَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى.» «نباید هیچ کدام از شما دراز بکشند و سپس یک پای خود

را بر روی پای دیگر بگذارد.»

یاسر با لحنی نسبتاً سرزنش‌آمیز به حامد گفت: من هم به تو گفتم که در روایات صحیحی آمده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم این کار را کرده است. پس چرا من را از کاری منع می‌کنی که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم آن را انجام داده است.

پدربزرگ: فرزندان عزیزم، این جر و بث‌ها فایده‌ای ندارد. مبادا شما هم مثل یهودیان و مسیحیان رفتار کنید که هر کدام از آنان خود را بر حق و دیگران را بر باطل می‌دانست.

عماد: به همین دلیل، بهتر دانستیم که بحث و گفتگو را متوقف کنیم تا نزد شما بیاییم و از راهنمایی‌های شما استفاده کنیم. هر کدام از آنان فقط حرف خودشان را درست می‌دانستند.

پدربزرگ: البته هر دو راست گفته‌اند، ولی اشتباه اصلی آنان در شیوه بحث و گفتگو بوده است.

عماد با تعجب پرسید: هر دو راست می‌گویند؟ چطور ممکن است؟

پدربزرگ: بله فرزندانم، هر دو راست می‌گویند. *إن شاء الله* توضیح می‌دهم.

یاسر و حامد: خدا خیرتان بدهد و شما را برای ما حفظ کند.

عماد: اگر اینطور باشد همه ما خوشحال می‌شویم و دل‌هایمان آرام می‌گیرد.

پدربزرگ: در روایت صحیحی آمده است که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم از دراز کشیدن بر پشت و گذاشتن یک پا بر روی پای دیگر نهی کرده و در روایت صحیح دیگری هم آمده است که ایشان بر پشت خوابیده و یک پا را بر پای دیگر گذاشته است.

عماد با تعجب گفت: ولی چطور این دو حالت را با هم جمع کنیم؟

پدربزرگ: بله، می‌خواهیم بدانیم که چگونه این دو حالت را با هم جمع کنیم و چنین احادیثی را که ظاهراً مخالف با هم هستند چگونه بفهمیم.

حامد: و چگونه این تعارض و اختلاف را بفهمیم؟

پدربزرگ: از این حالت فقط در صورتی نهی شده است که سبب کشف عورت شود، ولی اگر احتمال کشف عورت وجود نداشته باشد این کار اشکالی ندارد.

عماد: ببخشید، ولی این نظر و اجتهاد شماست یا علمای پیشین هم چنین نظری داشته‌اند؟

پدر بزرگ لبخندی زد و گفت: نه پسر، این نظر من نیست. مگر من چه کسی هستم که اجتهاد کنم؟!

یاسر: پس نظر کیست؟

پدر بزرگ: امام نووی رحمه الله در کتاب ریاض الصالحین یک فصل را به جواز خوابیدن بر پشت و گذاشتن یک پا بر روی پای دیگر در صورت کشف نشدن عورت، اختصاص داده است.

حامد: آیا عالم دیگری هم هست که همین نظر را داشته باشد؟

پدر بزرگ: بله، امام بیهقی رحمه الله در کتاب آداب فرموده است: ممکن است که این نهی به خاطر احتمال کشف عورت باشد، زیرا اگر با لباس تنگ و کوتاه این کار را بکند ممکن است بخشی از ران او نمایان شود و ران هم جزو عورت حساب می‌شود. ولی اگر لباس گشاد و بلند باشد و شخص هم مواظب کشف عورت باشد، این کار اشکالی ندارد.

یاسر: آیا موارد مشابه دیگری نیز وجود دارد؟

پدر بزرگ: بله، از نوشیدن آب در حالت ایستاده نهی شده است. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «لَا يَشْرَبَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ قَائِمًا فَمَنْ نَسِيَ فَلْيَسْتَقِئْ». «نباید هیچ کدام از شما در حالت ایستاده آب بنوشد و اگر کسی فراموش کرد (و ایستاده آب نوشید) باید آن را قی کند.» و در روایت دیگری از ابن عباس رضی الله عنهما نقل شده است که فرمود: از آب زمزم به پیامبر صلی الله علیه وسلم دادم و ایشان در حالت ایستاده آن را نوشیدند.

عماد: در جایی خواندم که علی رضی الله عنه در حالت ایستاده آب نوشید و فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیدم که همین کار را کرد.

پدر بزرگ: درست است فرزندانم. همچنین از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: ما در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم گاهی در حال راه رفتن غذا می‌خوردیم و در حال ایستاده هم آب می‌نوشیدیم.

پدر بزرگ کمی ساکت شد و سپس گفت: امام نووی رحمه الله این احادیث را در یک باب با این عنوان آورده است: جواز نوشیدن آب در حال ایستاده و بیان اینکه بهتر و صحیح‌تر این است که آب در حالت نشسته نوشیده شود. یعنی نوشیدن آب در حالت ایستاده جایز است ولی بهتر این است که در حالت نشسته آب بنوشیم.

حامد: از این سخنان به این نتیجه می‌رسیم که فقط در صورتی می‌توانیم دیگران را از کاری منع کنیم که احکام شرعی را کامل بدانیم و تمام حلال و حرام‌ها را بشناسیم.

پدر بزرگ: بدون شک آشنایی کامل با شریعت یکی از بزرگ‌ترین و بهترین اهداف است، ولی اگر چنین چیزی برای کسی ممکن نباشد و منکر و کار زشتی را ببیند یا خطا و اشتباهی را مشاهده کند باید مانع آن منکر و کار زشت شود و آن خطا و اشتباه را توضیح دهد. ولی نباید فراموش کنید که این کار باید با حکمت و پند و اندرز و نصیحت نیکو صورت گیرد، چون ممکن است کاری که به نظر شما منکر و نارواست در حقیقت مباح و جایز باشد؛ مثل همین چیزی که برای حامد و یاسر پیش آمد.

عماد: ولی آیا موارد مشابه دیگری هم وجود دارند؟

پدر بزرگ: بله البته. عبدالله بن مسعود رضی الله عنه فرموده است: شنیدم که مردی یک آیه از قرآن را متفاوت با آنچه از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده بودم تلاوت می‌کرد. دستش را گرفتم و او را نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم بردم و موضوع را به ایشان گفتم. از چهره ایشان متوجه شدم که از این کار من ناراحت شد و فرمود: «كَلَّا كَمَا مُحْسِنٌ فَلَا تَحْتَلِفُوا فَإِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ اِخْتَلَفُوا فَهَلَكُوا.» «هر دوی شما این آیه را صحیح می‌خوانید، پس با یکدیگر اختلاف نکنید، زیرا امت‌های پیش از شما دچار اختلاف شدند و در نتیجه از بین رفتند.»

عماد: پس در این مواقع باید چکار بکنیم؟

پدر بزرگ: نباید حقیقتی را که از طرف مقابل می‌شنویم انکار کنیم. شیخ الاسلام فرموده است: بدان که اکثر اختلافات میان مسلمانان که سبب ایجاد هوای نفس می‌شود از همین نوع است. یعنی هر یک از دو طرف در اثبات سخن خود یا حداقل در اثبات بخشی از آن، درست عمل می‌کند ولی بدون دلیل، سخنان طرف مقابل خود را رد می‌کند.

یاسر: کاملاً درست است. در واقع بعد از اینکه حامد در مسجد با من مخالفت کرد از او دلگیر شدم و تقریباً از او کینه به دل گرفتم.

حامد: باور کنید من هم همین‌طور.

پدر بزرگ: این همان مشکل بزرگ و مصیبت عظیمی است که رسول الله صلی الله علیه و سلم ما را از آن نهی فرموده است. ایشان صدای دو نفر را شنید که درباره یک آیه از قرآن جر و بحث می‌کردند، درحالی‌که از چهره ایشان معلوم بود که خشمگین است از خانه بیرون آمد و فرمود: «إِنَّمَا هَلَاكُ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنَ الْأُمَمِ بِاخْتِلَافِهِمْ فِي الْكِتَابِ.» «امت‌های پیش از شما فقط به خاطر اختلاف در کتاب (آسمانی) از بین رفتند.»

عماد: در حدیث دیگری فرموده است: «مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ شِبْرًا فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ.» «هر کس به اندازه یک وجب از جماعت مسلمانان فاصله بگیرد، پیوند خود را با اسلام قطع کرده است.»

حامد: همچنین فرموده است: «إِنَّ الشَّيْطَانَ ذُنْبُ الْإِنْسَانِ كَذُنْبِ الْغَنَمِ يَأْخُذُ الشَّاةَ الشَّاذَّةَ وَالْقَاصِيَةَ وَالتَّاحِيَةَ...» «شیطان، گرگ انسان‌هاست. همچون گرگ گوسفندان که گوسفند تک و تنها و دورافتاده و جدا شده از گله را می‌رباید.»

پدربزرگ: فرزندان عزیزم، لازم است که این نکته را خوب دریابید. همیشه با جماعت باشید و از تفرقه و اختلاف بپرهیزید.

عماد: رسول الله صلی الله علیه وسلم از اختلاف در ظاهر هم نهی فرموده است، چون سبب اختلاف دل‌ها می‌شود. ایشان هنگام راست کردن صف‌های نماز می‌فرمود: «لَا تَخْتَلِفُوا فَتَخْتَلِفَ قُلُوبُكُمْ.» «پراکنده و نامنظم نایستید، تا دل‌هایتان نیز دچار اختلاف نشود.»

پدربزرگ: اتحاد و همبستگی و جماعت یکی از اهداف مهم در دین اسلام است.

پدربزرگ اندکی ساکت شد و سپس گفت: عزیزانم، تا حالا دقت کرده‌اید که آیات قرآن، هر فرد را به عنوان عضوی در یک جماعت مورد خطاب قرار داده است نه به صورت جدا و انفرادی؟ خداوند متعال می‌فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ...) حج/۷۷-۷۸ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، رکوع و سجده کنید و پروردگار خود را پرستش نمایید و کارهای نیک انجام دهید، تا رستگار شوید. و در راه خدا آنچه‌تان که شایسته است جهاد کنید.»

عماد: انسان مسلمان حتی زمانی که در نماز در محضر خداوند متعال قرار می‌گیرد خودش را بنده‌ای جدا از برادرانش نمی‌داند، بلکه خود را عضوی در یک جماعت می‌داند و می‌گوید: (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) فاتحه/ «تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم» و اگر بگوید: (إِيَّاكَ أَعْبُدُ وَإِيَّاكَ أَسْتَعِينُ) (تنها تو را می‌پرستم و تنها از تو یاری می‌جویم) نمازش باطل می‌شود.

پدربزرگ: نزدیکی و اتحاد دل‌ها و یکی شدن اندیشه‌ها و وحدت صفوف و همبستگی مسلمانان از مهم‌ترین چیزهایی است که سبب بقا و سربلندی امت اسلامی می‌شود، زیرا وحدت کلمه رمز بقا و پایداری امت و حتی تضمین‌کننده ملاقات سعادت‌مندان با خداوند متعال است.

حامد: برای همین است که خداوند متعال پاداش نماز جماعت را بسیار بیشتر از نماز انفرادی قرار داده است.



پدر بزرگ: فرزندان عزیزم، اتحاد و همبستگی یکی از دوست‌داشتنی‌ترین کارها نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم و اختلاف و تفرقه هم یکی از ناخوشایندترین کارها نزد ایشان بود. ابو ثعلبه رضی الله عنه فرموده است: مردم قبلاً هنگامی که در مسافرت در جایی توقف می‌کردند، در دره‌ها و دشت‌ها پخش می‌شدند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «این پراکندگی شما از شیطان است.»

یاسر با تعجب پرسید: بعد از آن چکار می‌کردند؟

پدر بزرگ: هرگاه توقف می‌کردند چنان دور هم جمع می‌شدند که اگر یک پارچه رویشان می‌انداختند همه را می‌پوشاند.

عماد: شاعر چه خوش گفته است:

تَأْتِي الرِّمَاحُ إِذَا اجْتَمَعْنَ تَكْسُرًا / وَإِذَا افْتَرَقْنَ تَكْسَرَتِ أَحَادًا

نیزه‌ها با هم شکسته نمی‌شوند، ولی وقتی از هم جدا شوند یکی یکی شکسته می‌شوند.

یاسر: آقا معلم تعدادی چوب به من داد و گفت: اینها را بشکن. بارها سعی کردم ولی نتوانستم. هیچ کدام از هم کلاس‌هایم نیز نتوانستند آنها را بشکنند. آقا معلم چوب‌ها را از هم جدا کرد و این بار توانستم آنها را یکی یکی بشکنم. او به ما گفت: اتحاد هم به همین شیوه سبب تقویت ما می‌شود، اگر دچار اختلاف و تفرقه شویم ضعیف و ناتوان می‌شویم و شکست می‌خوریم.

پدر بزرگ: خداوند متعال فرموده است: (وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ... انفال/۴۶) «از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و اختلاف نوزید، تا ضعیف و ناتوان نشوید و قدرت و احترامتان از بین نرود.»

پدر بزرگ کمی ساکت شد و سپس آهی کشید و با صدایی حزن‌آلود و اندوهگین گفت: صلیبی‌ها و یهودیان فقط زمانی توانستند بر مسلمانان غلبه کنند که خود مسلمانان ضعیف و ناتوان شده بودند. علت ضعف و ناتوانی آنان هم فقط این بود که دچار اختلاف و تفرقه شده و به کشورهای کوچک و مخالف و دشمن با هم تبدیل شده بودند. به همین دلیل دشمنان در اجرای سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» موفق شدند.

حامد: درست است. در حدیثی صحیح آمده است: «يَدُّ اللَّهُ مَعَ الْجَمَاعَةِ وَمَنْ شَدَّ شَدَّ فِي النَّارِ.» «دست خدا با جماعت است و هر کس از جماعت جدا شود وارد جهنم می‌شود.»

یاسر: همچنین آمده است: «مَنْ خَرَجَ عَنِ الطَّاعَةِ وَفَارَقَ الْجَمَاعَةَ وَ مَاتَ فَمِيتُهُ مِيتَةُ جَاهِلِيَّةٍ.» «کسی که از اطاعت از خلیفه مسلمانان سرپیچی کند و از جماعت جدا شود و بمیرد، مردنش جاهلی خواهد بود.»

عماد: به همین دلیل لازم است که از تفرقه و اختلاف بپرهیزیم و با تمام توان تلاش کنیم که ما هم در برافراشتن پرچم عظمت و افتخار این امت و اتحاد و همبستگی آن نقشی ایفا کنیم.

پدر بزرگ: ما نیز از شما و سایر جوانان برومند اسلام چنین توقع و انتظاری داریم. شما امید و سرمایه بزرگ این امت هستید.

# دوری از مردم

عماد: یاسر کجاست؟

حامد: مثل اینکه دوباره خودش را مخفی کرده است.

عماد: باور کن نمی دانم با یاسر چکار کنم؟

حامد: ما خیلی او را نصیحت کرده ایم و وظیفه برادری خودمان را به جا آورده ایم.

عماد: ولی این دلیل نمی شود که او را به حال خودش رها کنیم.

حامد: پس باید چکار بکنیم؟

عماد: هرگز نباید رهایش کنیم.

حامد: خیلی لجباز شده است و نصیحت هیچ کسی را گوش نمی دهد.

عماد: مشکل اینجاست که ناگهان فرار می کند و پنهان می شود.

حامد: به نظر می رسد که تنهایی و گوشه نشینی را ترجیح می دهد.

عماد: بله همینطور است. مخصوصا بعد از اینکه درباره تنهایی و ارزش و فواید آن مطالعه بیشتری کرده است.

حامد: باور کن با وجود مخالفتم با کارهای یاسر، گاهی دلم می خواهد که از مردم کناره گیری کنم و خودم را از شر آنان خلاص کنم.

عماد: این یک چیز کاملا طبیعی است و هر کسی آن را درک می کند، حتی لازم است که هر یک از ما گاهی با خودش خلوت کند و به محاسبه نفس خودش پردازد.

حامد: اگر چنین است پس چرا یاسر را سرزنش می‌کنیم؟

عماد: به خاطر اینکه کاملا از ما دوری می‌کند. حتی کلاس‌های علمی و کلاس‌های حفظ قرآن را به بهانه حضور بچه‌های بی‌تربیت در آنها ترک کرده و به نماز جماعت و دیدن بستگان هم نمی‌رود.

حامد: بهتر است این موضوع را با پدر بزرگ در میان بگذاریم.

عماد: دو روز پیش این کار را کردم و برای همین اصرار دارم که حتما او را هم با خودمان نزد پدر بزرگ ببریم. کاری می‌کنم که با ما بیاید.

حامد: ولی کجا می‌توانی پیدایش کنی. اگر او را پیدا هم بکنی احتمال دارد با تو نیاید.

عماد: می‌دانم، ولی کاری می‌کنم که با من بیاید.

حامد: چطوری؟

عماد: پیش او می‌روم و می‌گویم پدر بزرگ مریض است و می‌خواهد تو را ببیند.

حامد: ولی آیا این دروغ به حساب نمی‌آید؟

عماد: نه إن شاء الله.

حامد: ولی چطور دروغ به حساب نمی‌آید؟

عماد: اولاً به خاطر اینکه پدر بزرگ از بعضی بیماری‌ها رنج می‌برد، مثلاً تنگی نفس و درد سینه دارد.

حامد: ولی هیچ نشانه بیماری در او دیده نمی‌شود و کاملاً سالم به نظر می‌رسد.

عماد: همچنین این کار من یک مصلحت بزرگ بدنبال دارد و یک ضرر بزرگ را هم از بین می‌برد.

حامد: اگر واقعا اینطور است که می‌گویی پس زود باش برویم.

عماد: برویم.

عماد و حامد راه افتادند و پس از چند دقیقه به خانه رسیدند و به اتاق یاسر رفتند. در زدند ولی او جواب نداد.

حامد: مثل اینکه در اتاق نیست.

عماد: بله همینطور است.

حامد: حالا چکار کنیم؟

عماد: یک یادداشت برایش می‌نویسم و آن را لای در می‌گذارم.

حامد: قلم و کاغذ به همراه داری؟

عماد: بله.

عماد یادداشتی برای یاسر نوشت: برادر عزیزم یاسر، پدر بزرگ مریض است و می‌خواهد تو را حتما ببیند.

عماد و حامد برگشتند. بعد از دقایقی یاسر برگشت و در اتاق را باز کرد. کاغذی را دید که بر زمین افتاده بود. آن را برداشت و خواند. سپس به فکر فرو رفت و زیر لب با خودش گفت: چکار باید بکنم. باید پیش پدر بزرگ بروم. بله باید بروم. او نزد پدر بزرگ رفت و در زد. صدای پدر بزرگ را شنید که سرفه کنان می‌گفت: بفرما بیا داخل.

یاسر وارد شد و گفت: السلام علیکم ورحمة الله.

پدر بزرگ: و علیکم السلام ورحمة الله وبرکاته. چرا ناپیدا هستی یاسر؟ چرا خبری نمی‌پرسی؟

یاسر: معذرت می‌خواهم پدر بزرگ. راستش مطالب زیادی درباره گوشه‌نشینی و فواید و اهمیت آن خوانده‌ام. برای همین رفتارم کمی تغییر کرده است.

پدر بزرگ: بگو ببینم چه خوانده‌ای.

در این لحظه کسی در زد.

پدر بزرگ: بفرمایید، بفرمایید.

عماد و حامد وارد شدند و گفتند: السلام علیکم.

پدر بزرگ و یاسر: و علیکم السلام ورحمة الله وبرکاته.

عماد: یاسر تو هم اینجا هستی؟! به خانه رفتیم و یادداشتی برایت گذاشتیم.

یاسر: خدا خیرتان بدهد. آن را خواندم و بلافاصله آمدم.

حامد: الحمد لله که سالم و سرحال هستی.

یاسر: خدا شما را هم سالم و تندرست نگاه دارد.

عماد رو به یاسر کرد و با لحنی تقریباً سرزنش‌آمیز به او گفت: یک ماه تمام است که خودت را کاملاً از ما جدا کرده‌ای. علت این گوشه‌گیری و خلوت‌گزینی چیست؟

یاسر با صدای آهسته و با حالتی از پشیمانی گفت: متأسفم. ببخشید.

پدربزرگ: بنشینید فرزندان عزیزم.

صدای پدربزرگ همراه با سرفه بود.

عماد: خدا شفایتان بدهد و به شما سلامتی و تندرستی عطا بفرماید.

پدربزرگ: الحمد لله، الحمد لله من خوب و سالم و تندرستم و مشکل خاصی ندارم.

بچه‌ها با هم: خدا شما را حفظ کند و نعمت‌های آشکار و پنهان خود را نصیبتان بفرماید.

پدربزرگ: آمین.

پدربزرگ کمی ساکت شد و سپس رو به یاسر کرد و گفت: چه چیزهایی خوانده‌ای یاسر؟

یاسر: حدیث ابوسعید خدری رضی الله عنه را خوانده‌ام که فرموده است: از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند که بهترین شخص چه کسی است؟ فرمود: «رَجُلٌ جَاهَدَ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ وَرَجُلٌ فِي شَعْبٍ مِنَ الشَّعَابِ يَعْبُدُ رَبَّهُ وَيَدْعُ النَّاسَ مِنْ شَرِّهِ» «شخصی که با جان و مال خود جهاد می‌کند و شخصی که در یک دره (و دور از مردم) به عبادت پروردگارش می‌پردازد و مردم را از شر و زیان خودش در امان می‌دارد.»

پدربزرگ: درست است. دیگر چه خوانده‌ای؟

یاسر: حدیث عقبه بن عامر رضی الله عنه که فرمود: از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدم: راه نجات در چیست؟ فرمود: «إِمْلِكْ عَلَىكَ لِسَانَكَ وَ لِيَسْعَكَ بَيْتُكَ وَ أَبُكَ عَلَى خَطِيئَتِكَ.» «زبان‌ت را کنترل کن و بدون دلیل از خانه بیرون نرو و به خاطر گناهانت گریه کن.»

پدربزرگ: این هم درست است. دیگر چه خوانده‌ای؟

یاسر: سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می فرمود: کاش میان من و مردم یک دروازه آهنی وجود داشت که نه کسی با من سخن می گفت و نه من با کسی حرف می زدم تا اینکه به دیدار خداوند متعال می شتافتم.

پدر بزرگ: چیز دیگری هم خوانده ای؟

یاسر: بله، ابودرداء رضی الله عنه می فرمود: بهترین عبادتگاه انسان، خانه اوست که در آن، زبان و شرمگاه و چشم خود را (از ارتکاب گناه و معصیت) حفظ می کند. بسیار مواظب نشستن های بازار باشید، زیرا انسان را غافل می کند.

عمر فاروق رضی الله عنه نیز می فرمود: از گوشه نشینی بهره ببرید.

پدر بزرگ: اینها هم صحیح است فرزندم. چیز دیگری هم مانده است که به ما بگویی؟

یاسر: مطالب بسیاری خوانده ام ولی الان فقط همین مقدار را به خاطر آوردم.

عماد: ولی پدر بزرگ، رسول الله صلی الله علیه وسلم که اولین الگو و سرمشق ماست فرموده است: «الْمُؤْمِنُ الَّذِي يُخَالِطُ النَّاسَ وَ يَصْبِرُ عَلَىٰ آذَانِهِمْ عَلَىٰ آذَانِهِمْ» «مؤمنی که با مردم در ارتباط است و در برابر آزارشان صبر و شکیبایی می کند، بهتر از مؤمنی است که با مردم در ارتباط نیست و در برابر آزارشان صبر و شکیبایی نمی کند.»

پدر بزرگ: دلیل اصلی کسانی که مخالف گوشه نشینی و موافق همنشینی با مردم هستند، همین حدیث است.

یاسر: ولی علمای بزرگی هم هستند که تنهایی را به همنشینی با مردم ترجیح داده اند، از جمله: سفیان ثوری، فضیل بن عیاض، بشر حافی، ابراهیم بن ادهم و امثال آنان.

حامد: علمایی هم بوده اند که همنشینی و رفت و آمد با مردم را به تنهایی و گوشه نشینی ترجیح داده اند.

یاسر: ولی گوشه نشینی و تنهایی فوایدی دارد که ارتباط و همنشینی با مردم چنین فوایدی ندارد.

عماد: منظورت کدام فواید است؟

سپس عماد لحن حرف زدنش را عوض کرد و گویی یاسر را سرزنش می کرد. به او گفت: منظورت ترک کلاس های قرآن و جلسات علمی و نماز جماعت و صله ارحام است؟

یاسر عصبانی شد و با لحن تندی گفت: منظورم این نبود عماد. منظورم مشغول شدن به عبادت، راز و نیاز با خدا، حفظ دین، رها شدن از گناه و معصیت، دوری از فتنه‌ها و بدی‌های مردم و مخصوصاً افراد بی‌کاری است که هیچ هدف و کاری ندارند جز اینکه بگویند فلانی چنین گفت و فلانی چنان کرد و چه کسی رفت و چه کسی آمد...

یاسر کمی سکوت کرد و گفت: خداوند متعال عمر فاروق رضی‌الله‌عنه را رحمت کند و از او خوشنود باشد که می‌فرمود: تنهایی سبب راحت شدن از دست همنشینان بد می‌شود.

پدربزرگ: اینها درست است فرزندانم، ولی باید سعی کنی هم فواید تنهایی را به دست بیاوری و هم فواید همنشینی و ارتباط با مردم را. چون هر کدام از اینها خوبی‌ها و بدی‌هایی دارد. همه ما باید فواید و منفعت‌های تنهایی و همچنین فواید و منفعت‌های همنشینی را به دست آوریم.

عماد: لطفاً این فواید و ضررها را توضیح بدهید و بگویید چگونه از آنها استفاده کنیم.

پدربزرگ: برادرتان یاسر بعضی از فواید تنهایی را گفت.

حامد: ولی ضررهای تنهایی کدام است؟

پدربزرگ: گوشه‌نشینی سبب می‌شود که مردم از شخص گوشه‌گیر بدشان بیاید چون گمان می‌کنند خودش را از آنان بزرگ‌تر و بهتر می‌داند و از همنشینی با آنان تکبر می‌ورزد. امام شافعی رحمه‌الله فرموده است: دوری کردن از مردم سبب دشمنی و ارتباط بسیار با آنان هم سبب آزار و رنجش می‌شود. پس نه با آنان قطع رابطه کن و نه در ارتباط با آنان زیاده‌روی کن.

عماد: فواید ارتباط و همنشینی با مردم چیست؟

پدربزرگ: اولین فایده آن، تعلیم و تعلم و مشارکت و همکاری با انسان‌های صالح در انجام عبادت‌ها و کارهای پسندیده است.

عماد: فایده دوم آن چیست؟

پدربزرگ: فقط فایده دوم نیست بلکه فواید بسیاری دارد، از جمله: استفاده کردن و فایده رساندن، یعنی به مردم فایده می‌رسانی و نیازهایشان را برطرف و مشکلاتشان را حل می‌کنی و آنان را شاد و خوشحال می‌کنی و خودت نیز همین استفاده‌ها را از ارتباط با آنان می‌بری. مهم‌تر اینکه در روز آخرت اجر و پاداش فراوانی به خاطر نفع رساندن



به دیگران می‌بری، البته به شرطی که این کار را فقط برای کسب رضایت خدا کرده باشی و فقط از او انتظار اجر و پاداش داشته باشی.

عماد: پدر بزرگ عزیزم، لطفاً بعضی دیگر از این فواید را برای ما بیان کنید.

پدر بزرگ: به روی چشم. یکی از آنها تواضع و فروتنی است. ممکن است گوشه‌نشینی و قطع ارتباط با مردم به خاطر خودبینی و تکبر باشد و تواضع و فروتنی هم فقط با همنشینی و ارتباط با مردم و رفع نیازهای آنان حاصل می‌شود.

عماد: دیگر چه فایده‌ای دارد؟

پدر بزرگ: مؤدب شدن خود و یاد دادن ادب به دیگران نیز یکی دیگر از فواید همنشینی و ارتباط با مردم است. کسی که با مردم در ارتباط است و در معرض آزار و اذیت آنان قرار می‌گیرد و در برابر مشکلات و آزارهای آنان صبر می‌کند، همانطور که در حدیث صحیح به آن اشاره شده است، ادب و اخلاق خوب کسب می‌کند. پس کسی که در برابر آزارهای دیگران صبر می‌کند و تلاش می‌کند که صبر و بردباری نشان دهد، اخلاقش خوب می‌شود و یاد می‌گیرد که خشم خود را کنترل کند و دیگران را ببخشد.

عماد: همین مقدار برای فواید همنشینی و ارتباط با مردم کافی است.

پدر بزرگ: فواید و منافع‌های همنشینی و ارتباط با مردم خیلی زیاد است، ولی همین حدیث کافی است که می‌فرماید: «...فَإِنَّ الشَّيْطَانَ مَعَ الْوَاحِدِ وَهُوَ مِنَ الْإِثْنَيْنِ أَبْعَدُ...» «شیطان همراه انسان تنهاست و از دو نفر، دورتر است.» و بهترین ارتباط و همنشینی آن است که برای خدا و به خاطر او باشد، مثل دید و بازدید در راه خدا، پایبندی به نمازهای جماعت، حضور در کلاس‌های قرآن و علم و یاد خدا، رعایت پیوند خویشاوندی و عیادت بیمار. هر کدام از اینها ارزش و پاداش بزرگی دارد و انسان گوشه‌گیر و تنها از آن محروم است.

یاسر: حرف شما کاملاً درست است، ولی من بیشتر به تنهایی و گوشه‌گیری تمایل دارم.

پدر بزرگ: نفس انسان به بدی امر می‌کند، پس اینقدر نگو: من، من؛ زیرا خیر و مصلحت انسان معمولاً در چیزهایی غیر از آن است که نفس او آرزو می‌کند.

یاسر: ولی پدر بزرگ، این چیزی است که به دست خودم نیست، تنهایی را دوست دارم و از همنشینی با دیگران بدم می‌آید.

پدربزرگ: فرزندانم، خودت را به چیزی عادت بده که خیر و مصلحت و نجات تو در دنیا و آخرت به آن بستگی دارد. پس همانطور که امام شافعی رحمه الله فرمود، نه کوتاهی کن و نه زیاده روی.

یاسر: ولی منظور امام شافعی رحمه الله چه بوده است؟

پدربزرگ: منظور ایشان این بوده که در چیزهایی که نفع دینی و دنیایی برای تو دارد با مردم همنشینی کن و در مواردی که همنشینی با آنان ضرری دینی یا دنیایی به تو می‌رساند از آنان دوری کن.

عماد: حتما گوشه‌نشینی و همنشینی آداب و احکامی دارد. اگر این آداب را برای ما توضیح دهید، ممنون خواهیم شد.

پدربزرگ: من از شما تشکر می‌کنم که این فرصت را به من دادید و این موقعیت پر خیر و برکت را برای من فراهم کردید.

پدربزرگ کمی ساکت شد و سپس نفسی تازه کرد و گفت: این یکی از نعمت‌های خداست که به همه ما داده است و باید شکر آن را به جا بیاوریم.

عماد: خدا خیرتان بدهد. این نشان‌دهنده سرشت پاک و اخلاق خوب شماست.

پدربزرگ: آداب همنشینی این است که انسان قصد رعایت حقوق خداوند و حقوق مردم را داشته باشد.

یاسر: آداب گوشه‌نشینی کدام است؟

پدربزرگ: آداب تنهایی و گوشه‌نشینی این است که انسان تمام توجه خود را صرف عبادت خداوند متعال بکند و تصمیم داشته باشد که شر و بدی خود را از مردم دور کند و به تعریف و تمجید آنان درباره گوشه‌نشینی و یا عیب‌جویی آنان درباره قطع ارتباط و همنشینی توجه نکند.

یاسر: الان به یاد این حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم افتادم که فرموده است: «إِذَا رَأَيْتَ النَّاسَ قَدْ مَرَجَتْ عُهْدُهُمْ وَ حَقَّتْ أَمَانَتُهُمْ وَ كَانُوا هَكَذَا وَ شَبَّكَ بَيْنَ أُنَامِلِهِ فَالْزَمْ يَبْتِكَ وَ أَمْلِكْ عَلَيْكَ لِسَانَكَ وَ خُذْ مَا تَعْرِفُ وَ دَعْ مَا تُنْكِرُ وَ عَلَيْكَ بِخَاصَّةِ أَمْرِ نَفْسِكَ وَ دَعْ عَنْكَ أَمْرَ الْعَامَّةِ.» «هرگاه دیدی که مردم به عهد و پیمان و امانت‌های خود وفا نمی‌کنند و همچون این انگشتان مختلط می‌شوند، تا می‌توانی در خانه‌ات بمان و زیانت را کنترل کن و چیزهای پسندیده را انجام بده و از امور ناپسند دوری کن و مشغول کار خودت باش و از کارها و امور عمومی دوری کن.»

پدر بزرگ: عمر بن حامد رحمه الله فرموده است: اگر کسی را دیدید که کم حرف می زند و از مردم دوری می کند به او نزدیک شوید، زیرا حکمت را به شما می آموزد.

پدر بزرگ کمی ساکت شد و سپس گفت: و هرگز فراموش نکنید که نه تفریط و کوتاهی خوب است و نه افراط و زیاده روی.

و صَلِّ اللّٰهُمَّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَعَلٰى آلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلِّمْ